# کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران

## کانون نویسندگان وشعرای ایران

## بیانیه شماره یازده

سرکوب همه فعالیتهای دانشجوئی وغیر دانشجوئی بشدت بصورت سیاست هرروزه دولت در آمده است . پلیس که پیش از این با اونیفورم رسمی به کتک زدن و مجروح کردن مردم مبادرت میکرد اکنون به لباس شخصی با چوب و زنجیر آهنین به نام هواداران رژیم به بهانه مبارزه با " بیگانه پرستان " بجان مردم می افتد .

روز دوشنبه که بیش از پنجهزار نفر برای شنیدن سخنرانی در دانشگاه صنعتی آریا مهر گرد آمده بودند بدینگونه سرکوب شدند وجمعی کثیر زخمی وزندانی شدند و روز سه شنبه نیز جمعی دیگر که برای برگزاری جشن عید قربان در باغی گرد آمده بودند وسیله عده کثیری همه از ماموران پلیس که در لباس شخصی به عنوان کارگران میهن پرست عمل میکردند مورد حمله قرار گرفتند وبسیاری پیر وجوان مجروح وزخمی شدند .

بنا براین به هیچ رو برای کسی تامین در ایران امروز نیست وهمه گونه فعالیت های عادی ودموکراتیک از مردم ایران سلب شده است و اعتصاب سرا سری دانشگاهها ادامه دارد . کانون نویسندگان ایران ضمن محکوم کردن تمام این توطئه ها بعلت نبودن تامین جانی برای عموم با قبول خطر همین اظهار نظر کوتاه از مصاحبه تفصیلی خود داری می کند .

تهران ـ کانون نویسندگان وشعرای ایران

+x+x+x+x+x+x+x+x+x+x+x+x+

ـ بنا بر خبر دیگر آقای محمود اعتماد زاده ( به آذین ) نویسنده مترقی و پسر بیست وپنج ساله وی ساعت نه ونیم روز چهار شنبه بازداشت وروانه زندان شده اند واین خطر برای تك تك اعضای کانون وجود دارد .

ـ از زخمی شدگان روز سه شنبه که تعداد آنها از سیصد نفر افزون است عده کثیری هنوز در بیمارستانها بستری هستند وحال آقای اردهالی کاسب بازار که خون ریزی داخلی دارد وخیم است . بین زخمی شدگانی که زخم های سخت برداشته اند میتوان از آقایان مهندس حسیبی ـ داریوش فروهر (چهار شکستگی در سر که منجر به یازده بخیه شده است) ـ دکتر بختیار (شکستگی در بازو ودست چپ) ـ عبد الکریم انوار عضو هیات مدیره کانون وکلای دادگستری (شکستن پا ) ـ هدایت الله متین دفتری ـ مهرداد ارفع زاده ( شکستن پا ) ـ فرامرز قاسمی ـ محسن آل آقا ـ احمد صفری ـ محمد شریفی (مدیر کل سابق بیمه های اجتماعی ) ـ تحویلدار ـ بنی صدر ـ آیت الله صادقی مسعودی ـ مخبر ـ نمازی ـ محمدی ـ هاشمی ـ خدابخش ـ عبد اللهی وعلیجان شانسی نام برد .

وحشیانه همراه با شرایط دشوار زندان و عدم دسترسی به پزشک و دارو، بی شک سلامت او را بخطر می اندازد و حتی جان او را تهدید می کند. کانون نویسندگان ایران رسماً اعلام می دارد که مسئولیت عواقب ناگوار این اقدامات، تنها بعهدهٔ دستگاه مجریه، به ریاست شما، است.

جناب آقای نخست وزیر،

کانون نویسندگان ایران، با توجه به دسیسه های ساخته و پرداختهٔ روزهای اخیر که موجب سلب هر نوع امنیت فردی گردیده، و با توجه به توطئه یی که برای جلوگیری از فعالیت های کانون نویسندگان از طریق ضرب و جرح و بازداشت اعضای آن طرح شده، و با توجه به دخالت و همدستی آشکار ماموران رسمی دولت در این حادثه آفرینی ها، ضمن اعلام نفرت و انزجار شدید خود از رفتار وحشیانه و غیر انسانی چماق داران و ماموران رسمی نیروهای انتظامی با دو تن از اعضای این کانون، تعقیب و مجازات مسئولان و مجریان این حادثه شرم آور را خواستار است.

کانون نویسندگان ایران ضمن ابراز همبستگی کامل و بیدریغ خود با به آذین، به بازداشت غیر قانونی ایشان و فرزندشان بشدت اعتراض می کند و خواهان آزادی بی قید و شرط آنهاست.

کانون نویسندگان ایران رسماً اعلام می دارد که دستگاه مجریه ایران با این اقدامات، هم چنان به حقوق فردی تجاوز می کند و در چنین وضعی اعضای این کانون از هیچگونه ایمنی برخوردار نیستند و مسئولیت حفظ امنیت جانی یکایک آنان تنها بعهده شخص نخست وزیر، به عنوان رئیس دستگاه مجریه است، ایشان را مسئول هر گونه تعدّی و سوء قصدی میدانند که علیه هر یک از اعضای کانون صورت گیرد.

کانون نویسندگان ایران افکار عمومی ایران و جهان را آگاه می کند که بهیچ وجه مرعوب توطئه ها و صحنه سازی های خشونت بار دستگاه مجریه نخواهد شد و مبارزه خود را برای تامین واقعی آزادی نوشتن، آزادی خواندن، آزادی طبع و نشر، و آزادی اجتماعات، طبق اصول صریح قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر ادامه خواهد داد.

کانون نویسندگان ایران - پنجم آذرماه ۱۳۵۶

٢

نویسندگان، از جمله هما ناطق و نعمت میرزا زاده، بمقابل در ورودی دانشگاه صنعتی آریامهر رسند تا ضمن عذرخواهی و توضیح، حاضران را به بازگشت آرام دعوت کنند و بدین ترتیب دستاویزی برای بصحنه آوردن سیاست ارعاب و تهدید و خشونت بوجود نیاید.

هنگامی که هما ناطق و نعمت میرزا زاده، سوار اتومبیل، بسوی خانه روانه شدند، ماموران چماق بدست و زنجیر بکف، در وسط خیابان آیزنهاور، گستاخانه راه را بر اتومبیل بستند، و دو تن سرنشین آنرا وحشیانه به میان خیابان انداختند و بدون مقدمه به ضرب و جرح ایشان پرداختند و سپس این دو را به کلانتری ۱۸ بردند. ماموران رسمی و اونیفورم پوش کلانتری، آنان را پس از چند ساعتی توقیف، به بهانهٔ رساندن بمنزل، با تاکسی بی دروپیکری که در اختیار داشتند، به خرابهٔ خلوتی فرستادند تا این بار به دست همکاران اوباش خود و دور از چشم مردم، ضرب و شتم و جرح نویسنده و شاعر را به کمال رسانند. اگر دخالت مردم محل بموقع مانع نمی شد، این نقشهٔ وحشیانه اوباشان به جنایت مینجامید.

و باز با توسل به این شیوهٔ ناجوانمردانه بود که در صبح روز سوم آذرماه جاری، ٢٢ تن از ماموران شهربانی بمنزل محمود اعتماد زاده (به آذین) عضو هیات دبیران موقت کانون نویسندگان ایران هجوم بردند و سراسر خانهٔ او را بهم ریختند و زیر و زبر کردند وحتی از شخم زدن باغچهٔ کوچك خانه نیز باز نایستادند. همه این کوشش های مجدانهٔ ماموران، برای آن بود که بخیال خود، "اسناد و مدارك" لازم را برای پرونده سازی علیه عضو هیات دبیران کانون نویسندگان گرد آوری کنند و روز بعد، در روزنامه ها اعلام کنند که "محمود اعتماد زاده (به آذین) و فرزند وی به اتهام تحریك تعدادی از اوباشان و اراذل، در شکستن شیشه های بانك ها و مغازه ها، از طرف دادسرای تهران بازداشت گردیدند." (کیهان، ٥ آذر، صفحه ٢)

جناب آقای نخست وزیر، این اقدامات بی شرمانه فصل جدیدی را بر کتاب مطول تجاوزها و خود سری های دستگاه مجریهٔ ایران می افزاید، فصلی که موضوع اصلی آن تعمیم هر چه بیشتر احساس ناامنی از طریق ارعاب بوسیلهٔ چماق بدستان ورزیده است، فصلی که در زیر لعاب قانون و حفظ نظم، می خواهد "نظم" اوباشان زنجیری را جانشین نظم نویسندگان و روشنفکران آزادهٔ ایران کند.

همهٔ آنچه ماموران شماطی کندوکاو چند ساعتهٔ خود، از خانهٔ نویسنده و مترجمی بنام بدست آورده اند، جز مشتی کاغذ و یادداشت و کتاب نبوده است. مگر در خانه نویسندگانی چه باید باشد؟ کتاب ها به کمك کتاب ها نوشته می شوند. آنجا که گردآوری کاغذ و کتاب جرم باشد، نویسندگی جرم است. اگر دولت ایران که امضا کنندهٔ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و منشور کتاب است چنین می پندارد و بدعت می گذارد، بهتر است این حقیقت را به سمع جهانیان برساند.

در ایران امروز، گذشته از آن یادداشت ها و کتاب ها، لباس و ابزار کوهنوردی جوانان و عکس تیمسار سپهبد جهانبانی در سفر شوروی، و چوب و شاخهٔ خشك حائل درختان باغچه و سیم و سیخ و سه پایه، مدرك جرم شناخته می شود. تصدیق کنید که چنین کشوری می بایست "آزادی شهره آفاق باشد و در زمرهٔ مخالفان شکنجه و قهر و زور بشمار آید.

کانون نویسندگان ایران تنها علت این اقدامات مضحك و ضد انسانی را کوشش های صادقانهٔ اعضای کانون و از جمله محمود اعتماد زاده (به آذین) می داند که بمنظور رفع و دفع هوشمندانهٔ بهانه جوئی نیروهای باصطلاح انتظامی برای توسل به قهر و ستیز انجام شده است.

مسئولان امر بخوبی می دانند که اعضای کانون نویسندگان، و خاصه به آذین، چگونه در جریان وقایع دانشگاه صنعتی آریامهر، از جان مایه گذاشتند و کوشیدند تا ازدحام علاقمندان به استماع سخنرانی "تئاتر امروز ایران" بهانه یی برای صحنه سازی های قوای انتظامی نگردد. تنها این کوشش ها می تواند موجب خشم دستگاه و بهانه اتهام به آذین باشد.

به آذین، نویسنده و مترجم بزرگ و سالخورده ایران از بیماری قلبی رنج می برد. این رفتار

کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران
سی ام آذر ۱۳۵۵



# نامه کانون نویسندگان

جناب آقای نخست وزیر

همانطور که اطلاع دارید کانون نویسندگان ایران از آغاز فعالیت مجدد خود کوشش کرده است که طی نامه های متوالی بمقام نخست وزیر، بعنوان رئیس قوهٔ مجریه کشور، خواستهای قانونی خود را در میان بگذارد. متاسفانه تا کنون تنها عکس العمل دستگاه اجرائی در برابر این تقاضاها، سکوت بوده است. آنچه در روزهای اخیر می گذرد، حکایت از آن دارد که قوهٔ اجرائی می کوشد تا منطق ارعاب و زور چماق را بکار ببرد، و این همه در شرایطی پیش می آید که نمایندگان دولت ایران در مجامع بین المللی بیش از پیش لاف می زنند و محاسن آزادی و دموکراسی را بر می شمارند، و حتی بدنبال نمایندگان برخی کشورها، خواستار قطع هر گونه شکنجه و آزار می گردند. امّا آنچه در ایران می گذرد، خود بهترین معیار سنجش این ادعاها و گزافه گوئی های قوهٔ مجریه در بارهٔ وجود آزادی و دموکراسی در کشور ایران است.

کانون نویسندگان ایران، همانطور که بارها و بارها اعلام کرده است، بهیچ حزب و دسته یی بستگی ندارد و پیرو هیچ مرام و مسلک خاصی نیست. تنها هدف این کانون، بگواه فعالیت های مستمرّ آن، دفاع از آزادی اندیشه و بیان، آزادی تشکیل اجتماعات، آزادی نشر و طبع، آزادی خواندن و نوشتن و دفاع از حقوق مادی نویسندگان در پرتو این آزادیهاست.

برگزاری شبهای شاعران و نویسندگان در مهرماه گذشته با هزاران شرکت کننده یی که هر شب شاهد اجرای برنامه های سخنرانی و شعرخوانی بودند نشان داد که اعضای کانون نویسندگان با همهٔ اختلاف رای و سلیقه، در دفاع از این آزادی ها و مخالفت با انواع سانسور با یکدیگر هم رای و همزبان بودند — و هستند.

همین موضع گیری اصولی کانون نویسندگان ایران روشن می دارد چرا که بهنگام برچیدن ناموجه و خودسرانهٔ کتابخانه های دانشجوئی در دانشگاهها و موسسات آموزش عالی، کانون نیز، همچون اعضای هیات علمی دانشگاه ها با دانشجویان همدرد می کرد و از این حق ابتدائی فرهنگی بدفاع برخاست. این امر برای پاره یی از محافل حکومتی دستاویزی شد تا کانون را به دخالت در امور دانشجویان متهم سازند.

در طول ماههای گذشته، کانون نویسندگان ایران و اعضای آن، بطور منظّم و حساب شده هدف اتهاماتی از این گونه واقع شده اند. امّا فعالیت منطقی و بی پیرایهٔ کانون تا کنون بهترین گواه کذب این اتهام ها و بهتان ها بوده است.

دعوت دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر از تنی چند از اعضای کانون نویسندگان برای ایراد سخنرانی در بارهٔ موضوعاتی از قبیل تئاتر، سکولوژی، آزادی و آزادگی، نقد ادبی، و مشکل شعر امروز، (که نخستین جلسات آنهم در کمال نظم و آرامش برگزار شد)، بهانه جویان حرفه یی را بر آن داشت تا با حادثه آفرینی، صحنه های حوادث خشونت باری را بسازند و کانون نویسندگان را مسئول قلمداد کنند. خوشبختانه روشن بینی و رشد اجتماعی دانشجویان و برگزارکنندگان جلسات سخن رانی و مصلحت اندیشی های بیدار دلانهٔ اعضای کانون نویسندگان حاضر در محل، موجب گردید که این توطئه خنثی شود، هر چند که رفتار ناستوده و خشونت بار قوای انتظامی، بهنگام متفرق شدن دانشجویان در خیابان، به این زودی ها از خاطره ها محو نخواهد شد.

این شیوهٔ ناجوانمردانه و توطئه آمیز، بار دیگر در بعد از ظهر روز دوشنبه سی ام آبانماه، از طرف قوای انتظامی بکار برده شد. در این روز دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر از محمود اعتماد زاده (م آذین) برای ایراد سخنرانی دعوت کرده بودند. از آنجا که در صبح همان روز اعلام شده بود که این سخنرانی برگزار نخواهد شد و بیم آن می رفت که همه علاقمندان، به موقع از این امر اطلاع نیافته باشند و در نتیجه جمع انبوهی در برابر دانشگاه صنعتی آریامهر گرد آیند، و همین تجمع زمینه یی برای دخالت مجدد قوای انتظامی علیه این به اصطلاح تبلیغات دولتی "اوباشان" و "اراذل" گردد، به درخواست برگزارکنندگان، تنی چند از اعضای کانون

و دخالت نداشته است ، ترتیب کنونی را درست و مطابق بااصول نمی دانیم و تشکیل چنین کنگره ای ازنظرما مفید و ضروری نیست .

بنابراین ، اعلام می کنیم که امضاء کنندگان این اعلامیه درهیچ اجتماعی که تاءمین کننده نظرات بالا نباشد ، شرکت نخواهند کرد .

داریوش آشوری ، م . آزاد ، جلال آل احمد ، شمس آل احمد ، منو چهر آتشی ، نادرابراهیمی ، محمود اعتمادزاده ( به آذین )، احمد اشرف ، بیژن الهی ، احمد رضا احمدی ، منصور اوجی ، بهرام اردبیلی ، عبدالله انوار ، اکبررادی ، بهرام بیضایی ، رضابراهنی رو یین پاکباز ، فریدون تنکابنی ، محمد رضاجودت ، علی اصغر حاج سید جوادی ، محمدحقوقی ، اسماعیل خویی ، موسوی حامنه ای ، علی اصغر خبره زاده ، سیمین دانشور ، رضاداوری ، نصرت رحمانی ، یدالله روء یایی ، محمدزهری ه . الف . سایه ، غلامحسین ساعدی ، محمد علی سپانلو ، احمدشاملو ، منو چهر شیبانی ، مهرداد صمدی منو چهرصفا ، پرویز صیاد ، باقرعلیخانی ، عزالبه علیزاده ، فریده فرجام ، جعفر کوش آبادی ، اسلام کاظمیه ، سیاوش کسرایی ، محمد کلباسی ، هوشنگ گلشیری ، سیروس مشفقی ، بهمن محصص ، حمید مصدق ، فریدون معزی مقدم ، اسماعیل نوری علاء ، نادر نادر پور ، هوشنگ وزیری .

# خبرهای کانون ...

## جلسات عمومی

بعداز برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران درتاریخ یکشنبه سی ویکم اردیبهشت ماه ۵۷ ، هیاءت دبیران کانون نویسندگان ایران تصمیم گرفت ازجلسات عمومی بعنوان وسیله ای موء ثر برای آشنائی بیشتر اعضاء کانون با یکدیگر و بحث و تبادل نظرآنان باهم درجهت پیشبردهدف های کانون استفاده کند . بهمین منظور نخستین جلسه عمومی باشرکت ۱۸ تن ازاعضاء کانون درتاریخ دوشنبه بیست و نه خردادماه گذشته به ریاست آقای جمال میرصادقی تشکیل شد . دراین جلسه آقایان محمود اعتمادزاده ، منو چهر - هزارخانی ، ناصر ایرانی ، احمدگلشیری ، هوشنگ گلشیری ، باقر پرهام ، فریدون تنکابنی وباقرموءمنی مطالبی بیان داشتند که تفصیل آنها به وسیله آقای محمدعلی سپانلو در صورت مذاکرات جلسه ثبت شده است . قراربود آقای موءمنی نظرات و انتقادات خودرا به تفصیل مطرح کنند لکن ایشان ترجیح دادند بحث دراین زمینه را به جلسه ای که باشرکت عده بیشتری ازاعضا تشکیل شود موکول کنند .

درجلسه بعدی که درتاریخ دوشنبه پنجم تیرماه جاری باشرکت ۵۳ تن ازاعضا و به ریاست آقای هوشنگ کشاورز تشکیل شد ، ابتداآقایان اسماعیل نوری علا و منوچهر هزار خانی مطالبی اظهار داشتند . سپس آقای محمود دولت آبادی نامه ای راخطاب به اعضاء کانون نویسندگان ایران درباره موضع کانون قرائت کرد . بعداز سخنان چند تن دیگر ازاعضای حاضر ، ازجمله آقایان حسن پستا ، ناصر ایرانی ، . باقر پرهام ، محموداعتمادزاده ومحمد حلیلی آقای باقرموءمنی رشته سخن رابه دست گرفتند . ایشان ضمن قرائت بخشهائی ازنامه مفصلی که قبلا به عنوان اعضاء کانون نویسندگان نوشته و پخش کرده بودند ، درباره هر یک ازآن بخش ها ونیز نظرات خودشان توضیحات مفصلی دادند . بعدازسخنان آقای موء منی و تذکرات کوتاه چند تن ازاعضا ی حاضر ، ازجمله آقایان علی اکبر اکبری ، باقر پرهام ، اسماعیل نوری علاء وناصرایرانی ، چون دیروقت بود ، قرارشد ادامه مذاکرات به جلسه بعد موکول گردد ، تفصیل مذاکرات این جلسه نیز توسط آقای سپانلو منشی کانون ثبت شده است .

این جلسه ها به طور مرتب ادامه دارد واخبار دیگر جلسات درشماره های آینده بولتن درج خواهدشد .

## دعوت ازنویسندگان آمریکایی

دکتر غلامحسین ساعدی نویسنده معروف وعضو کانون که ماه پیش به دعوت ناشران امریکائی برای دیداری به ایالات متحده رفت ، ضمنا ازطرف کانون نیز ماموریت یافته است که مقدمات دعوت چندتن ازنویسندگان و محققان برجسته امریکایی راازجانب کانون به ایران فراهم کند .

آرتورمیلر ، ادوارد البی ، چومسکی، نویسندگان سرشناس آمریکائی ، و نیز چندتن از سایرهنرمندان آن کشور ( نظیر جون بایز خواننده ترانه های فولک ) قبلا " اظهار تمایل کرده بودند که فقط به دعوت کانون به ایران بیایند . با رفع برخی دشواری ها ( ازجمله تنگنا ی مالی کانون ) احتمالا " در پائیز آینده مهمانانی از اهل قلم امریکاخواهیم داشت .

# کانون نویسندگان ایران

## بولتن شمارهٔ شش        تیر ماه ۱۳۵۷

### یک سند منتشرنشده

از نخستین فعالیت‌های جمعی نویسندگان ایران :

درزمستان سال ۱۳۴۶ ازطرف دولت اعلام شد که مردودی کنگره ای به نام " کنگره نویسندگان و شعراو مترجمان ایران " و طبعا زیر نظارت دولت درتهران تشکیل خواهد شد . دراسفند ماه همان سال نامه پیوست ، زیرعنوان " بیانیه درباره کنگره نویسندگان " ازجانب گروهی از صاحب قلمان ایران ، دراعتراض به تشکیل کنگره یادشده به امضاء رسید . ذیل نه نسخه مشابه این نامه که فعلا " دردست است جمعا نام و امضای بیش از پنجاه تن از نویسندگان و شاعران ومترجمان و محققان آن روزگاردیده می‌شود . پای هر نه نسخه ، نه امضاء تکرار شده که عبارتنداز امضای شاد روان جلال آل احمد وآقایان داریوش آشوری – بهرام بیضایی – نادر ابراهیمی – محمدعلی سپانلو – اسماعیل نوری علاء اسلام کاظمیه – هوشنگ وزیری وفریدون معزی . خبر تهیه چنین بیانیه ای باعث شد که دولت ازتشکیل چنان کنگره‌ای منصرف شود ، درنتیجه نامه پیوست رسما منتشر نشد . اما اکثریت امضاء کنندگان نامه و نیز تنی چندازدیگر اهل قلم درآغاز سال ۱۳۴۷ دورهم جمع شدند وهیئت مؤسس کانون نویسندگان ایران راتشکیل دادند .

عین بیانیه ونام همه کسانی که آن را امضاءکرده اند دراینجا نقل می شود .

### بیانیه دربارهٔ کنگرهٔ نویسندگان

چون خبر تشکیل کنگره ای بنام " کنگره نویسندگان وشعرا و مترجمان " اعلام شده است ، ماامضاء کنندگان‌زیر لازم می دانیم که این‌مطالب را باطلاع مردم ومقامات مملکت‌برسانیم :

۱ – چون هدف ازتشکیل چنین کنگره‌هائی اصولافراهم آوردن زمینه ای برای اجتماع اهل قلم وتبادل آزادانه افکار و آرا میان ایشان است ، ازنظر ما شرط مقدماتی چنین اجتماعی وجود آزادیهای واقعی نشر و تبلیغ و بیان افکار است ، درحالی که دستگاه حکومت بادخالت‌های مستقیم‌و غیرمستقیم خود درکار مطبوعات ونشرکتاب و دیگرزمینه های فعالیت های فکری وفرهنگی ( که مواردبیرون ازحد آن رابه کمک اسنادوارقام میتوان ذکرکرد ) آن آزادیهاراعملا "ازمیان برده است . بنابراین ، ماوجود چنین کنگره ای رابافقدان شروط مقدماتی آن مفید وضروری نمی دانیم . ازنظر ما ، آن شرط مقدماتی بارعایت کامل اصول قانون اساسی درآزادی بیان ومطبوعات و مواد مربوط اعلامیه جهانی حقوق بشرفراهم خواهد شد .

۲ – به نظر ما ، هرگونه دخالت حکومتها درکار اهل‌و قلم وهدایت ادبیات درجهات رسمی سیاسی همواره به رشد ادبیات سالم وواقعی لطمه‌زده است واین اصل باتجربه هائی که دراین کشور ودربسیاری ازکشورهای جهان صورت گرفته به ثبوت رسیده است . بنابراین ، ماوجودچنین کنگره‌ای راکه به هدایت حکومت وبدون نظارت اهل قلم تشکیل می شود ، مفید وضروری نمی دانیم .

۳ – به نظرما ، برای آن که چنین کنگره ای بتواند به صورت واقعی تشکیل شود و به وظائف‌خود عمل کند ، پیش ازآن بایستی اتحادیه‌ای آزاد وقانونی که نماینده و مدافع حقوق اهل قلم و بیان کنندهٔ آرای آنها باشد ، وجودداشته باشد ، واین اتحادیه تشکیل دهندهٔ چنان کنگره ای ونظارت کننده برآن ودعوت کنندهٔ شرکت‌کنندگانش باشد نه دستگاههای رسمی حکومت و چون درکار تشکیل کنگره کنونی دستگاه آزادی که نماینده اهل قلم باشدنظارت

ملاحظه میشود که " قانون " صحبت از " پدید آورندگان " یعنی صاحبان اصلی اثر می کند و "آیین نامه" صحبت از مدیران چاپخانه ، قانون ، صاحب اثر را مکلف نمی کند ولی آیین نامه مدیر چاپخانه راکه حقی نسبت به اثر چاپ شده ندارد ، مکلف میکنـــد ، یعنی اعمال فشار بیشتر و محکم تر کردن سانسور .

" درمورد " مقررات جدید نشر کتاب " گفتنی بسیار است و کانون نویسندگـــان ایران به زودی نظر جامع خود را در این زمینه به آگاهی عموم خواهد رساند .

---

تقاضا نامهٔ عضویت آقای دکتر امیرحسین آریان پور :

جناب آقای به آذین
دبیر ارجمند کانون نویسندگان ایران

چون ماه گذشته به سبب بیماری در تهران حضور نداشته‌ام، اینک خواهش می‌کنم مرا به عضویت کانون که به منظور دفاع از آزادی اندیشه و بیان و قلم و برای لغو هرگونه سانسور تأسیس شده است و در این راه فعالیت می‌کند، در آورید.

توفیق روز افزون جناب عالی و کانون را در خدمت به جامعه خواستارم.

با تقدیم احترام،
ا.ح. آریانپور
۱۵ مهر ۱۳۵۶

بیانیهٔ کانون نویسندگان ایران

در تاریخ ۲۷ بهمن ماه سال جاری روزنامه‌ها مطلبی تحت عنوان " مقررات جدید نشر کتاب" منتشر کردند و خبر دادند که به "پیشنهاد وزارت فرهنگ و هنر، هیأت وزیران آیین نامه نحوهٔ ثبت و انتشار کتاب و رساله و نشریات را تصویب کرد . . . ."

آیین نامه ای که بدان اشاره شده است در حقیقت متمم " قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان " است که به تاریخ ۲۲ دیماه ۱۳۴۸ تصویب و توشیح شده بود، زیرا در ماده ۳۳ قانون مذکور پیش‌بینی شده بود که آیین نامه‌های اجرایی مربوط به آن از طرف وزارت فرهنگ و هنر و وزارت دادگستری و وزارت اطلاعات تهیه و به تصویب هیات وزیران خواهد رسید .

نگاهی کوتاه به متن مطالبی که تحت عنوان " مقررات جدید نشر کتاب " و به عنوان آیین نامهٔ اجرایی قانونی " حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان" منتشر شده است، نشان میدهد که " مقررات جدید " به تنها گامی در راه حمایت واقعی از حقوق مؤلفان و هنرمندان و مصنفان نیست — بلکه نسبت به همان قانون " حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان " نیز که خود محملی برای اعمال سانسور و تضییع حقوق اهل قلم و هنر بود، قدمی به عقب محسوب میشود و حتی میتوان گفت که ناقض آن قانون است. به عنوان مثال کافی است ذکر شود که در ماده ۲۱ قانون " حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان" گفته شده بود :

" پدیدآورندگان میتوانند اثر و نام و عنوان و نشانهٔ ویژهٔ اثر خود را در مرکزی که وزارت — فرهنگ و هنر با تعیین نوع آثار، آگهی مینماید، به ثبت برسانند . "

و حال آنکه " مقررات جدید نشر کتاب " میگوید :

" مدیران چاپخانه‌ها مکلف اند دو نسخه از نشریهٔ چاپ شده یا ماشین شده را قبل از صحافی با ذکر کامل هویت مؤلف یا مترجم و تعیین تعداد نسخه‌هایی که منتشر خواهد شد به کتابخانهٔ ملی ارسال دارند تا در دفتر مخصوص که برای این موضوع ترتیب داده شده است به ثبت برسد و شمارهٔ ثبت آن به متقاضی داده شود . "

نشانده است .
( جواد مجابی — روزنامه اطلاعات ۵۵/۵/۱۴ )

یکی از کتابهای صادق هدایت بنام
( امهمنت الاسلامیه ) فقط به علت آنکه یکی از
بررسهای اداره نگارش از آن خوشش نیامده در
اداره مذکور خاک میخورد .
( فردوسی — ۱۳۵۱/۵/۲ )

یک ناشر میگوید :
آقایان حتی روی هر کلمه شعر برای خودشان
تعبیر و تفسیرهای مختلف میکنند و بهمین دلیل
تعداد زیادی کتاب شعر بلاتکلیف مانده است.
( فردوسی — ۱۳۵۱/۵/۲ )

در سمینار بررسی مسائل کتاب در حضور نخست
وزیر : تشریفات ممیزی از عوامل رکود صنعت نشر
کتاب است .
( آیندگان — ۱۲۵۵/۱۲/۲۸ )

کتاب برای آنکه از تولید کننده بدست مصرف
کننده برسد راه پیچا پیچ و سخت گذری را می‌
پیماید و چه بسا کتابهائی که در نیمه راه میمانند
و هرگز بدست خوانند نمیرسند . . .
نویسنده و مترجم و ناشر همه فریادشان به
آسمان بلند است که نظارت رسمی بر امر تولید
و نشر کتاب نه تنها مشکلی را حل نکرده بلکه
چیزی هم بر مشکلات معروف و شناخته شده افزوده
است . . . صابون این ممیزی فلج کننده به تن
هر ناشر و نویسنده و مترجمی خورده است .
( روزنامه آیندگان — ۵۱/۴/۳ )

آقایان کلمه ممیزی را انتخاب کرده اند تا آن
اسم فرنگی لعنتی را که بین المللی شده است
تلطیف کنند همانطور که در زمانی دیگر اسم همین
کلمه را گذاشته بودند : ( رهبری مجلات و جراید ) )
( فردوسی — ۵۱/۵/۱۶ )

بهتر است بجای اجرای این آئین نامه
( خرید ... جلد از هر کتاب ) کتاب ما را از
بردن برای ممیزی معاف کنند . . .
( احمد شاملو )

یک کتاب برای گرفتن شماره ۶ ماه خاک میخورد ـــ

هم زبان ناشر است، و هم بزبان نویسنده . . .
( خسرو شاهانی )

رکود بازار کتاب با مسئله سانسور مربوط است .
( داریوش آشوری — روزنامه کیهان ۱۳۵۰/۸/۲۲ )

بر اساس آمار دیگری که از طرف همین سازمان جهانی
( یونسکو ) انتشار یافته، در سال ۱۹۶۱ میلادی
تعداد ۳۲۴۰۰۰ کتاب مستقل در جهان طبع ونشر
شده است که در این سال فقط ۵۸۱ جلد کتاب
مستقل نشر یافته است . بر طبق درجه بندی مذکور
فقط کشورهای عراق و نیستان که بترتیب ۳۴۲ و ۶۹
جلد کتاب در آن سال منتشر کرده اند از لحاظ تعداد
نشر کتاب در جهان از ایران عقب تر هستند .
( خواندنیها — ۲۵۳۶/۷/۱ )

در تمام طول سال ۵۴ جز یکی دو کتاب شعر امروز
چاپ نشده در حالیکه نازش فرهنگ ملی ما به شعر
بوده است .
( جواد مجابی — روزنامه اطلاعات ۵۵/۵/۱۴ )

چنانچه درصد کاهش ( کتاب ) را برمبنای سال
۲۵۲۱ ( ۱۳۴۹ ) محاسبه کنیم انتشار کتاب در سال
۲۵۳۰ ( ۱۳۵۵ ) نسبت به سال ۲۵۲۹ رقمی معادل
۷۰ درصد کاهش داشته است ( در سال ۲۵۲۹ تعداد
کتاب ۴۲۱۰ عنوان و در سال ۲۵۳۰ رقم ۲۵۰ است )
( اطلاعات بانوان — ۲۵۳۶/۳/۱۷ )

در سال ۲۵۳۴ حدود یکصد نوع کمتر از سال قبل کتاب،
منتشر شده است و از ۱۸۰۰ تجاوز نکرده است
( آیندگان — ۲۵۳۶/۸/۲۴ )

. . . این کمبود ( کتاب ) باندازه‌ای چشمگیر است
که بعضی مواقع من فکر میکنم شاید نویسندگان تصمیم
گرفته اند برای مدتی قلم را کنار بگذارند .
( افسانه کاویان ، دانشجویان دانشکده ادبیات )
( روزنامه رستاخیز — ۲۵۳۶/۷/۲۵ )

برای انتخابات کانون نویسندگان ایران
آماده شویم .

فهرست شمارزکاری و قانون شکنی دولت از یکسو، خیانت مستمر مطبوعات به وظیفه بنیادی خویش یعنی آگاه کردن مردم به حقیقت وقایع و جریانهای زندگی ملی و بین المللی از سوی دیگر، نه چندان دراز است که به موارد یاد شده خلاصه شود. هنوز می توان از احکام مغرضانه دادگاهها درباره دانشجویانی که در ماه های آبان و آذر و دی پارسال به دست پلیس مضروب و مصدوم و بازداشت شدند و بجای نیمکت آمفی تئاتر دانشکده ها در زندانها کنار دزدان و قاچاقچیان و آدمکشان نشستند، از دسته دسته دانشجویان دیگری که به تصمیم غیر قانونی روسای دانشگاه ها اخراج شدند از فشاری که در سازمانهای دولتی و دانشگاهی بر اعضای کانون نویسندگان ایران وارد می شود و تا کنون چند تن از ایشان تنها به جرم فعالیت در راه آزادی و اندیشه و بیان و قلم و مبارزه با سانسور، از کار برکنار شده اند و شمه ئی از حاکی از این سیاست درباره دیگر اعضای کانون نویسندگان ایران اجرا خواهد شد. و بازار از نمونه های دیگر سخن گفت که مطبوعات ایران درباره همه آنها کر و کور و لال بوده اند.

هموطنان:

واقعات و احوالی که بدان اشاره شد و گذشته از استمرار خود کامگی و پافشاری دولت در اعمال خلاف قانون، حکایت از تعمد دستگاه حاکمه ایران در بی خبر نگه داشتن و باشتباه افکندن مردم دارد گواه دیگری بر آن است که قوانین اساسی ایران سالهاست که در عمل منسوخ مانده و نهاد های دموکراسی ما از جمله مجلسین و دادگستری و مطبوعات از راستای کارکرد قانونی و منطقی خویش منحرف گشته و به زائده بی اراده قوه مجریه بدل شده اند.

در آنچه به شکل و شیوه عمل قوای مملکت مربوط می شود کانون نویسندگان ایران، بی آنکه خود را از خواسته های قانونی مردم و تلاش همگان برای تحقق این خواسته ها بر کنار بدارد، فعالیت و عمل مشخص در جهت اعاده آزادی و دموکراسی را از وظایف و احزاب و مردان سیاسی می داند. اما درباره مطبوعات و آزادی دسترسی همگان – از جمله اهل قلم – به اخبار و منابع اطلاع و امکان داشتن تصویری درست از وقایع و حوادث و جریانهای فکری ایران و جهان، موضع کانون نویسندگان و نفع و علاقه ای که به وجود مطبوعات آزاد بر کنار از شائبه اغراض خود خواهانه و تسلطجویانه دارد و به روشنی معلوم است، ضمن اعتراض به انحصار دولتی مطبوعات که در وجود چهار روزنامه کیهان و اطلاعات رستاخیز و آیندگان تجسم یافته و این انحصار با اصرار در دروغ پراکنی و تحریف اخبار و مکتوم نگهداشتن حقایق اوضاع چهره مطبوعات ایران را مسخ کرده است همدردی و تفاهم خود را با نویسندگان و خبرنگاران و مترجمان مطبوعات ایران، امضاکنندگان نامه مورخ بیست و یکم اسفندماه ۱۲۵۶ به نخست وزیر اظهار می داریم و همه خواست های قانونی آنان بویژه آزادی کسب امتیاز برای انتشار روزنامه و مجله را با تاکید تمام تائید می کنیم. انتشار مجله و روزنامه، طبق مفاد قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر و تشریفات کسب امتیاز باید به حداقل ممکن یعنی ثبت نام روزنامه و مجله، نام مدیر و سردبیر، وابستگی یا عدم وابستگی به جمعیت ها و سازمانها و احزاب، نشانی محل اداره و چاپخانه خلاصه شود. هم قیود و شرطهای دیگری که در قانون کنونی مطبوعات آمده است و جز قطع ارتباط نویسندگان و اندیشمندان با مردم و ممانعت از نوشتن و روزنامه داشتن همه کسانی که کوچکترین احتمال مخالفت و یا حتی استقلال رای در آنها برود ندارد با نص قانون اساسی ایران مغایر است و نمی تواند نافذ باشد. آزادی اندیشه و بیان و قلم در آزادی مطبوعات تجلی می کند.

بیانیه شماره [۱۷]

چند کلمه درباره سانسور و کتاب

... اصل بررسی امری است زائد و دکانی برای عده ای که از این طریق اعاشه کنند ...

چه بسا که دوران اندیشه های عرضه شده در کتاب (بررسها) خود مردمانی کج اندیش و بخیل و تنگ نظر از آب در آیند. آنوقت تکلیف جامعه با چنین (بررسها) چه خواهد بود؟ بررسهائی که اندیشه را به این عنوان که ممکن است حامل میکروبی باشد در قرنطینه قرار میدهند ...

(خواندنیها – ۵۵/۵/۱۲)

بررسها مغرض و به تعبیری کارمند دون پایه هستند که ترس از نرسیدن حقوق آنهارا از داوری درست باز میدارد. اصحاب نظارت میگویند، حسن نیت داریم اما ماموریم و معذور ...

بررسها به واژه ها پیله کرده اند، به آدم ها و اسم ها،

ناشران میگویند حتی چاپ کتاب فیزیک، هم از این سختگیری و در عین حال اهمال در امان

در ساعات آخر شب که همه مردم در خواب راحت فرو رفته اند و دیاری در کوچه و رهگذر و خیابان نیست با حمله به بانکها و مغازه ها و سینماها به شکستن شیشه و پرتاب وسایل آتش زا مبادرت می کنند و به مجرد رسیدن گشتیهای بیدار و وظیفه شناس پلیس پا به فرار می گذارند

و آنوقت بقرار تفسیر زیرکانه ای که یکی از سخنگویان و رهبران شده حزب رستاخیز کرده است شاید هم بنا طی الارض به شهرهای دیگری روند و همه جا در یک زمان به همان ماجراجوئی ها و ویرانگریها دست می زنند و رواج این اراجیف رسمی درست در روزهای مقارن برگزاری آیین چهلمین روز کشتار فجیع تبریز و بالا گرفتن موج اعتراض در سراسر شهرها و روستاهای ایران بود که خبرهای کوتاه و دم بریده و تحریف شده آن بعد ها در میان اخبار مجعولی که بدان اشاره کردیم منتشر می شد بی آنکه از چند و چون و از علت واقعی ماجرا و از خبرهای انتظامی در جهرم و فسا و یزد که هر بار گروهی کمتر یا بیشتر کشته و زخمی بر جای گذاشت سخنی در روزنامه ها و رادیو تلویزیون به میان آید.

ارکستر دروغ و فریب در مطبوعات هدفی جز پراکندن تخم ترس و آشوب در اذهان عامه و زمینه چینی برای آنچه بزودی اعلام نداشت و آن ایجاد کمیته های ملی از سوی حزب دولتی رستاخیز بود که گویا برای مقابله با هرج و مرج و ناامنی و ویرانگری مشتی عوامل مزدور بیگانه تشکیل می شد اثر وجودی این کمیته ها که به پیروی از فاشیسم ایتالیا و آلمان پیش از جنگ ظاهرا باید نقش گروه های ضربتی را در سرکوب فعالیت آزادطلبانه مردم ایران بازی کنند به فاصله تنها یک هفته ظاهر گشت. شنبه شب نوزدهم فروردین ماه هنگامی که آقای دکتر حبیب الله پیمان از مطب خود بیرون می آمده به سوی خانه خود می رفته است توسط گروهی از اوباش دستگیر و ربوده و به بیابان برده شد و در آنجا به سختی مضروب و مجروح گشت و نیمه جان به حال خود رها شد.

مقارن نیمه شب تا حوالی ساعت دو صبح روز یکشنبه بیستم در سه نقطه مختلف دور از تهران در خانه آقایان: مهندس بازرگان و دکتر سنجابی و مهندس رحمت اله مقدم که هر یک در مخالفت با خودکامگی نقشی دارند و آقای مقدم عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران نیز هست بمب هائی کار گذاشته شد که انفجار آن اگر چه خوشبختانه ضایعات جانی در برنداشت بسا خسارتهای مادی چندی از جمله ویرانی آپارتمان آقای مهندس بازرگان و شکستن شیشه های ساختمانهای اطراف خانه ها همراه بود. در هر سه جا هم تراکت هائی با خط و مضمون واحد خطاب به یک یک آقایان نامبرده دیده و جمع آوری شد که در آن نوشته بود: این اولین هشدار سازمان زیرزمینی انتقام به شماست.

از این شیر بیکاری ماموران و وابستگان دستگاه تا چند روز کمترین خبری برای اطلاع مردم در روزنامه ها چاپ نشد و تنها در شماره پنجشنبه بیست و چهارم فروردین کیهان در ستون نیمه جدی در حاشیه خبرها ذکری از آن به اختصار تمام رفت و با خبری که گویا دو روز پیش در دانشگاه تربیت معلم بر اثر انفجار ترقه چند شیشه شکست برزده شد تا ابعاد حادثه به حد بازیچه کودکان تنزل یابد.

نمونه دیگری از شیوه دروغپردازی و تحریف و سکوت عمدی که سالهاست بر روزنامه ها و رادیو تلویزیون تحمیل شده آن است که از دهه اخر اسفند ماه گذشته تا بیست و دوم فروردین جاری که کار سر انجام به پیروزی انجامید زندانیان سیاسی قصر برای پاره ای تضییقات آزار دهنده و از جمله برای دسترسی به کتاب و روزنامه و رادیو و بهبود تغذیه و تسهیل ملاقات با خانواده و خویشاوندان خود. ابتدا به اعتصاب ملاقات و سپس به اعتصاب غذا دست زدند بستگان زندانیان در تشویش بی خبری از حال عزیزان خویش و نگران از عواقب امتناع شان از خوردن و آشامیدن که می توانست به مرگ بعضی که بنیه ضعیف تری دارند بیانجامد به اقدامات و تظاهرات متعددی در برابر زندان و دادرسی ارتش و خیابانهای اطراف مبادرت کردند که هر بار با ضرب و شتم و احیانا بازداشت گروهی روبرو گشت بویژه در روز نوزدهم فروردین تظاهرات وسیعی از سوی خانواده های زندانیان در برابر دانشگاه تهران صورت گرفت که باز در اثر هجوم پلیس بسیاری از بانوان تظاهر کننده مضروب و دستگیر شدند. با وجود بیانیه های گوناگون و نامه های اعتراض که امضاهای فراوانی در پای آن جمع آوری شد و با وجود تلگرامهای جمعیت حمایت از حقوق زندانیان سیاسی و جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر خطاب به نخست وزیر ایران و دبیر کل سازمان ملل و جمعیت صلیب سرخ جهانی در این مورد نیز کلمه ای در روزنامه ها و وسایل ارتباط جمعی درز نکرد و قاطبه مردم از آنچه می گذشت و می توانست به بهای جان عده ای از فرزندان شایسته و میهن پرست ایران تمام شود در بی خبری محض نگه داشته شدند.

عمل کرده است .

دولت . . . . . . . که اعلام میکند هزاران نفر در تاریخ نامعلوم و به طریق مجهول و از مرزهای ناشناس وارد کشور شده اند ، بی خبری و غفلت محض خود را مسجل و مردم را . . . . . . در برابر این سئوال قرار میدهد : چگونه دهها هزار نفر مزدور خارجی از مرزها وارد کشور میشوند و مرزداران ایران از ورود آنها بی خبر میمانند ؟ دولت که خود را در قبال حوادث گوشه و کنار جهان حتی شاخ افریقا بی تفاوت نمیباید . در برابر چنین واقعه مبهم داخلی مهر خاموشی بر لب زده و تا امروز نه تنها اطلاعیه رسمی منتشر نکرده بلکه گزارش بازرسان اعزامی را نیز انتشار نداده است .

و با اعلام مراتب مذکور ، چون جمیع موارد یاد شده از مصادیق بارز نقض قانون و مسامحه در اجرای آن میباشد ، با اجازه حاصله از ماده ۵٦ آئین نامه داخلی مجلس شورای ملی وزیر کشور و بطور کلی دولت آقای جمشید آموزگار را مورد استیضاح قرار داده و در خواست رسیدگی دارم .

" احمد بنی احمد نماینده مردم تبریز در مجلس "

از سراسر این استیضاح مفصل و مستند که تنهـا منتخبی از آن در اینجا نقل شد هیچ می توان باور داشت که چیزی جز همان لفظ استیضاح و این که گروه مجلس نشینان از طرح آن جلوگیری کرده اند خبری در روزنامه ها و رادیو و تلویزیون ایران درز نکرده باشد ؟ آیا این جز بمعنای آن است که مطبوعات و رسانه های گروهی در

سیاست دروغ و فریب و ارعاب ، در سرپوش گذاشتن بر حقایق و واقعات محکم کننده دست در دست قدرت خود کامه دارند و افزار اراده دولتاند؟ در این صورت آیا گذشته از آزادگی و قدرت اندیشه

و استقلال رای درباره وجدان صنفی نویسندگان و کارکنان مطبوعات چه می توان گفت ؟ آیا در این جمع زحمتکش کسانی نخواهند بود که بر آشفته از موضع ناشایستی که بدان رانده شده اند صدا به اعتراض بردارند ؟ چرا . اثرات جاذبه حق و عدالت و آزادی دیر یا زود همه جا ظاهر شدنی است در گرما گرم جنبش فزاینده و اوج گیرنده مردم در جهت اعاده آزادیها و تامین حقوق مدنی و انسانی خویش چهره زبون و بی شخصیت و رویهم مرده ای که روزنامه ها و رادیو تلویزیون از خود نشان دادند و به جای جستجو و ارائه حقیقت امر

و تحلیل علل و انگیزه های دهها اعتراض همگانی شهرها به تکرار مجعولات رسمی بسنده کردند چندان مایه شرمساری بود که در بیست و هفتم اسفند ۱۳۵٦ و روزهای بعد بیش از یکصد و سی تن از نویسندگان مطبوعات در نامه ای خطاب به نخست وزیر چنین گفتند :

. . . از روزی که کابینه شما قدرت را در دست گرفته . . . ممیزی ابعاد وسیعتری یافته است . . .

مسئولان و مدیران روزنامه ها که مسئولیتی بدون اختیار به آنان داده شده است از ترس عواقب افشای حقایق ناچار بیش از گذشته احتیاط می کنند و به سانسور و خفقان شدت بیشتری می دهند .

. . . آقای نخست وزیر . . . دولت شما ضمن اعمال شدیدترین نوع ممیزی در مطبوعات که مطابق اصل بیستم

متمم قانون اساسی ایران ممنوع است از طریق مجبور کردن مطبوعات و خصوصا روزنامه های کثیر الانتشار به درج اخیرا جعلی و مقالات بدون امضای دولتی که در بسیاری از موارد شامل موضوعی دور از واقعیات هستند به شیوه ای بی پرده مرتکب جعل اخبار شده است و می شود . . انتشار چنین اخبار مجعولی علاوه بر آن که نقض صریح قانون مطبوعات است موجب بدنامی و بی اعتباری روزنامه ها و روزنامه نگاران نیز می شود . . . تضییقات گوناگونی که دولت بر مطبوعات روا می دارد باعث شده است که روزنامه نویسان شریف و طرفدار قانون نزد ملت دروغزده و شریک جرم محسوب شوند . . . سالیان درازی است که بار گناه سکوت و تحمل شرایط ( سانسور ) بر دوش روزنامه نویسان شرافتمند این آب و خاک سنگینی می کند .

در پایان هم این یکصد و سی اند نویسندگان و خبرنگاران و گزارشگران و مترجمان مطبوعات ایران ضمن تاکید بر لزوم رعایت کامل مواد قانون اساسی و متمم آن درباره مطبوعات و لغو کامل و فوری سانسور خواستار آزادی کسب امتیاز برای انتشار روزنامه و مجله طبق موازین قانونی گردیدند .

نیاز به یاد آوری نیست که نامه نویسندگان مطبوعات به نخست وزیر سرنوشتی بهتر از استیضاح نماینده تبریز نداشت و با آن که رونوشتی از آن برای روزنامه ها و از جمله روزنامه رستاخیز فرستاده شد هیچیک کوچکترین اشاره ای بدان نکردند در عوض همه شان در ادامه رسالت ناروای جعل و تحریف و دروغ پراکنی و به عنوان دستیاران فرمانبردار دولت همه روزه از آغاز سال نو انبوهی از ضربه های همانند و یکنواخت درباره حوادث شهرستانها انتشار دادند که گویا یکباره در سراسر کشور گروهی ناشناس وابسته ، آشوبگر و خیانت پیشه و مزدور استعمار

زنجیر آهنی و تند به میدان فرستاد و زن و مرد و پیر و جوان کتک خورده و مصدوم را بازداشت کرد و به زندان افکند و به محاکمه کشید. در این میان رسانه های گروهی و روزنامه ها که در چنگال سانسور دولتی عقیم و اختیاری از خود ندارند هر جا که سکوت ممکن نبود به تکرار تهمت و افترای رسمی و انتشار جعلیات فرمایشی پرداخته دم از تحریکات استعمار و دسایس ارتجاع سرخ و سیاه زدند و با چنین دستاویزی حقیقت اعتراضات و مطالبات مردم و دامنه روز افزون جنبش آزادی طلبانه شان را مکتوم داشتند.

شگفت آنکه هم زمان با سرسختی و لجاج دولت و سرکوب هرگونه حرکت حق طلبانه در جهت اعاده آزادی و دموکراسی، وزیران و گردانندگان جناحهای حزب دولتی به هر بهانه ای از گسترش آزادی و ایجاد فضای سیاسی تازه در ایران دم میزنند و روزنامه ها و رادیو تلویزیون نیز این ادعاهای میان تهی را به خورد مردم داده چنین وانمود میکنند که گویا وضع در ایران عوض شده دولت مسئل تازه ای را در رعایت مفاد قانون اساسی و احترام به حقوق بشر گشوده است.

جدائی آشکار میان قول و عمل دولت ناگزیر بر بدگمانی مردم و پافشاریشان در استیفای حقوق و آزادیهای از دست رفته خویش افزوده است. در این یکساله، هر روز که گذشت، صدای اعتراض مردم انعکاس وسیعتری در اکناف کشور یافت و دولت، در لجاج و عناد خویش با خشونت بیشتری به مقابله با آن برخاست.

در جریان این افزایش تصاعدی خشونت و این سوء استفاده آشکار دولت از قدرت در روزه ای که به وی تفویض شده است، پس از درگیریهای متعدد و تقریبا هر روزه پلیس با دانشجویان در تهران و دیگر شهرهای ایران، کشتار فجیع و بی دلیل قم پیش آمد که همه طبقات مردم را در سراسر کشور در حیرت و خشم و بیزاری فرو برد. این حادثه آفرینی تعمدی که گویا میخواست ضربه ای خرد کننده بر جنبش اعتراضی مردم باشد، نشان داد که حکومت ایران آنچنان از ملت بریده و آنچنان دستخوش ترس گشته که در عمل جز به زبان آتش و گلوله نمیتواند با مردم معترض سخن بگوید.

دستگاه سراسیمه گشته چهل روز بعد در شهر قهرمان تبریز همین سفاکی بی دلیل را در مقیاس به مراتب گسترده از خود نشان داد. مردم تبریز، در حرکتی که دامنه عظیم آن را حتی روزنامه های دولتی نتوانستند پنهان کنند، آن روز برای بزرگداشت خاطره شهیدان قم رو به مسجد آوردند، اما در خانه خدا را به دستور دولت بسته یافتند. فریاد جمعیت به اعتراض بلند شد و در پاسخ آن کلماتی در اهانت به مقدسات دینی از دهان افسری درآمد. جوانی غیرتمند پرخاش کنان قدم پیش گذاشت و بی محابا به دست همان افسر شهید گشت. و همین شد. مردم به خیابان ریختند و به اندک زمانی همه شهر در جوش و خروش افتاد.

این دیگر شورش مردم بی سلاح به ستوه آمده بود که در اعتراض به سالها ستمکاری و قانون شکنی و خونریزی درمیگرفت. این فوران خشم دیر مانده و سرکوفته مردم بود که در برابر گلوله و رگبار مسلسل با حمله به ساختمانهای حزبی و دولتی، با ویران کردن و آتش زدن مظاهر سلطه مالی و اداری، به نوعی تسکین و تشفی میخواست.

جهش قهر مردم تبریز در آن روز آنچنان زور آور و نیرومند بود که با وجود تیراندازی و کشتار بی امان دولتیان هرمانعی را پس زد و بزودی شهر عملا بدست مردم افتاد و چند ساعتی به همین منوال بود تا سرانجام، در اوایل شب با رسیدن نیروهای تازه نفس از پادگانهای دیگر آذربایجان بار دیگر قدرت دولت بر تبریز چیره شد.

در این هنگامه آتش خشم و خون صدها وشاید بیش از هزار کشته و زخمی بر جای ماند و بنا بر گزارش مقامات دادگستری نزدیک به هفتصد تن به زندان افتادند که با بازپرسیشان هنوز در جریان است.

تعبیر تراشی دولت از این حادثه عظیم ـ تعبیری که عینا بی یک کلمه پس وپیش و بی کوچکترین بررسی و تحلیل و داوری در روزنامه ها و رادیو تلویزیون به خورد مردم ناباور و خشمگین داده شد ـ آن بود که گویا عوامل بیگانه از آن سوی مرز (کدام مرز) به تبریز آمده چنین بلائی را به راه انداخته اند. اما، از بخت بد، پس از چند روزی مقامات دادگستری تبریز به صراحت میگویند که همه دستگیر شدگان حادثه آذربایجانی هستند. و این را نیز مطبوعات و رادیو تلویزیون با خونسردی و بی هیچ تعبیری تکرار میکنند. براستی سرگردانی و عقل باختگی بیش از این نمیتواند باشد. و دست پخت دولت اینبار چنان شور است که حتی نماینده تبریز در مجلس شورا که خود منتخب همین دستگاه است، فریادش بلند میشود و در تاریخ ۲۱ اسفند ماه ۱۳۵۶ دولت را با این عبارت استیضاح میکند:

و . . . . . دولت . . . . . دستور بستن مساجد را صادر و با تیراندازی به روی مردم کلیه اصول مربوط به حقوق و آزادیهای اجتماعی را نقض و بر خلاف قوانین

# بولتن
# کانون نویسندگان ایران

شماره ۲ ◻ فروردین ۱۳۵۷ ◻

## بیانیه

هموطنان :

کانون نویسندگان ایران موجودیت و فعالیت خود را بر اصل دفاع از آزادی و اندیشه و بیان و قلم و آزادی چاپ و انتشار آثار فکری و مبارزه با سانسور بنیاد نهاده است و این آزادی را شرط حتمی شکفته شدن استعدادها و اعتلای ادب و فرهنگ کشور و تامین رشد اجتماعی مردم میدانند . اما آزادی اندیشه و بیان و قلم با دیگر آزادیها آن چنان که در قوانین اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شده است ، پیوند ذاتی دارد و از آن تفکیک پذیر نیست .

آزادی و به تعبیری کلی تر دموکراسی از جمله به معنای آن است که مردم با علم و اطلاع درست از جریانات زندگی کشور در اداره امور جامعه شرکت داشته باشند خواه مستقیما و خواه از طریق نمایندگان منتخب و مورد تائید خویش . پس لازمه آزادی دسترسی مردم — و از جمله نویسندگان و اهل قلم — به اطلاعات و اخبارست که بی پرده پوشی و جانبداری و غرض ورزی بی هیچ تحریف و تلبیس و گزافه و دروغ در اختیار همگان گذاشته شود . مردم باید بدانند که در کشورشان چه میگذرد و به نام شان و به اتکای نیروی جمعی شان چه تصمیم هائی گرفته میشود . این حق طبیعی و منطقی و سیاسی آنهاست .

اما واقعیت آن است که از سالیان دراز در کشور ما این حق طبیعی مردم در عمل هر روز ه دولت و دستگاههای اجرائی آن پایمال میگردد . روزنامه های معدود خبری و یا وابسته به حزب دولتی رستاخیز که با همه سرسپردگی شان زیر سلطه ء عام و سانسور قرار دارند و همچنین دستگاه رادیو تلویزیون ایران که انحصارا در اختیار دولت است ، تنها در جهت فریفتن و بی خبر نگهداشتن مردم عمل میکنند این نادرستی این شیوه موهن از بیگانگی دستگاه حاکمه ایران با مردم حکایت میکند ، بویژه در این اواخر که موج اعتراض عمومی بالا گرفته است با شدتی فزونتر از هر زمان در "رسانه گروهی" اعمال میشود . چندان که همه از روزنامه گرفته تا رادیو تلویزیون به صورتی یکسان و با کلمات و جملاتی بخشنامه و از تصویر ناقص و تحریف شده و احیانا سراپا دروغین از وقایع را به خوانند ه و شنونده و بیننده القاء میکنند و شمین است که این وسائل را به این حد از اعتبار انداخته است .

برای اثبات این مدعا کافی است به حوادثی که در این یک ساله بعنوان اعتراض یا مخالفت با روشهای غیر قانونی دولت در ایران روی نموده است نظر بیفکنیم . از خردادماه سال گذشته که دوره ء دوم فعالیت کانون نویسندگان ایران علی رغم کارشکنی و مخالفت و فشار حکومت آغاز گردید نامه های متعددی در تاکید بر ضرورت تامین آزادی اندیشه و بیان و قلم و رفع مزاحمت سانسور خطاب به نخست وزیران وقت نوشته و ارسال شد . با آنکه رونوشت همه نامه ها برای برخی مقامات و سازمانها ز بربط به ویژه وسائل ارتباط جمعی فرستاده شد کمترین انعکاس در روزنامه ها یا رادیو و تلویزیون نیافت دولت هم کمترین پاسخی ، خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم از طریق تعدیل روشهای غیر قانونی خویش ، بخواستهای مشروع کانون نویسندگان ایران نداد .

همچنین اقدامات دیگر کانون ، مانند برگزاری شبهای شاعران و نویسندگان که هزاران تن از مردم ، خاصه جوانان ، طی ده شب متوالی در آن حضور یافتند و همین خود نشانه آن است که میتوان اجتماعات بزرگی را در آرامش و شکوه و متانت برگزار کرد و به خردمندی و توانائی مردم برای مشارکت واقعی در بررسی مسائل و چاره جوئی مشکلات اعتماد نمود — به وجهی ناقص و موجز و تحریف شده در روزنامه ها منعکس شد و کمترین اثری هم در تصحیح رفتار عنودانه دولت نسبت به این گونه اجتماعات نداشت چندان که اندکی بعد شهربانی با دخالت مستقیم و خشونت آمیز خویش از برگزاری جلسه مجمع کانون که طی آن یک گروه هفتاد تا هشتاد نفری از نویسندگان میبایست به انتخاب هیئت دبیران تازه کانون بپردازند ممانعت کرد .

همین روش بی اعتنائی و تهدید و ارعاب همین پافشاری در نقض حقوق و آزادیهای مردم با دولت در برابر خواستهای قانونی گروههای دیگر اجتماعی مانند وکلا و قضات دادگستری ، دانشجویان ، روحانیان ، بازاریان و مردم ساده بکار بست و هر بار هر صدای مخالفت و هر فریاد اعتراض را به آشوبگری و تحریک عوامل بیگانه نسبت داد و در همان حال به هر کمترین بهانه ای به سرکوب مردم اقدام کرد و کار را به جائی رسانید که به موازات استفاده از نیروهای رسمی او نیفورم پوش گروهائی را در لباس " کارگر" یا "اولیای دانشجویان" با چوب و چماق و

نیست جز همان دوچهرهٔ معروف ژانوس که از آن یاد کردیم همان با حقیقت بودن به هنگامی که با خود هستی و مصلحتی تحمیلی تعیین کنندهٔ کردار تو نیست، و همان قربانی کردن حقیقت در مسلخ مصلحت سیاسی روز، هنگامی که از خود تهی هستی و آن می کنی که استاد ازل فرموده است.

اشتباه نشود. منظور ما نفی موجودیت اجتماعی و وابستگی های تشکیلاتی افراد و اشخاص نیست. این موجودیت برای هرکس روشن نباشد برای من که طلبهٔ علوم اجتماعی ام دست کم روشن است. آدم ها، افراد، در قالب پایگاه اجتماعی خویش عمل می کنند و داشتن وابستگی تشکیلاتی و حزبی، نه تنها حق آنها که عین ضرورت زندگی اجتماعی آنهاست. و سخن برسر این هم نیست که موجودیت اجتماعی و وابستگی های حزبی آدم ها و افراد همواره و در هرحال با خودی آنها تناقض و منافات دارد. نه. می توان این با خود بودن و با جمع بودن را به نحوی در ارگانیک تلفیق کرد و راه و رسم درستی را در عمل اجتماعی از آن نتیجه گرفت. اما به شرط آنکه جمعی که تو با آن هستی و نمایندهٔ بینش ها، مقاصد و پراتیک سیاسی— اجتماعی آنی، جمعی باشد که با تو مانند ابزار کار رفتار نکند و از خود و از مجموعهٔ حرکت اجتماعی نیز تصور یک شطرنج باز ماهر حرفه‌ئی در عرصهٔ فقط یک بازی سیاسی را نداشته باشد، تفاوتی میان اصول و انتخاب و سائل برای رسیدن به اصول درنظر بگیرد چندانکه اصول عقیدتی که تو برای آن می جنگی بازیچهٔ منافع و مقتضیات روز نشود. در چنین حالتی است که می توان آمیزه‌ئی درست از فردیت و پایگاهی اجتماعی به وجود آورد که هیچیک از آن ها نه تنها محلّ عملکرد و پیشرفت دیگری نیست بلکه جزء مکمل آنست. معنای روشنفکر ارگانیک یک گروه یا یک طبقه بودن هم چیزی جز این نیست، و اگر گروه یا طبقه یا حزب نمایندهٔ طبقه، بخواهد با روشنفکران خود جز بدین شیوه عمل کند در درجهٔ اول تیشه به ریشهٔ خود زده و شرائطی را فراهم کرده است که مداومت در آن نه به رهائی جامعه از بند از خود بیگانگی اجتماعی که به تشدید آن کمک خواهد کرد. رابطهٔ طبقه یا حزب نمایندهٔ طبقه با افراد و اعضای خود رابطهٔ ارباب و نوکر نیست، رابطه‌ئی زنده و ارگانیک است که باید در آزادی شکل بگیرد. ورنه افراد و اعضا دیگر سلول های زنده و فعال یک ارگانیسم اجتماعی نخواهند بود و تبدیل به عوامل واجزاء اجزائی صرف خواهند شد.

بحث ما درباره بخش اول تاریخچه حیات کانون نویسندگان ایران در اینجا به پایان می رسد. بررسی دنبالهٔ ماجرا و چگونگی تجدید حیات کانون درسال ۱۳۵٦ و گسترش مبارزات آن با رژیم سفاک ستمشاهی و مطالعهٔ نقش آقای



به‌آذین در طول این ماجرا مؤید نکات و نتیجه گیری هائی خواهد بودکه در طول شش مقالهٔ حاضر به آن ها رسیده‌ایم. این بررسی نشان خواهد داد که آقای به آذین هم از آغاز با اندیشه و نیتّی حزبی وارد یک ماجرای دموکراتیک شد و روزی که منفعت سیاسی حزب اقتضا کرد از آن کناره گرفت.

پیش از ورود در بخش دوم مقاله، این نکته راهم همین جا یادآوری کنیم که اگر مادرطی سلسله مقالات حاضر از فرد یا افراد، و یا حتی از حزب معّینی، یاد می کنیم به خاطر دعوای شخصی با آن فرد یا افراد یا حزب معّین نیست. افراد می آیند و می روند. و حتی احزاب گاه هستند و گاه کنار می روند. و برای صاحب این قلم که بی هیچ داعیه‌ئی به نام خود سخن می گوید نه استطاعتی و نه دلیلی برای دعوای شخصی وجود دارد. مساله عبارتست از باز نمودن یک مشکل اجتماعی و کوشش برای آگاهی یافتن نسبت به برداشت یا نوع معّینی از برخورد با مسائل اجتماعی و انسانی که در گذشته چوبش را فراوان خورده‌ایم. حتی می توانم بگویم که هدف بیشتر عبارت از ایجاد نوعی ارتباط و گفت و گوست، بویژه با مردان و زنان و جوانانی که با پاکباختگی و صمیمیت وارد میدان مبارزهٔ سیاسی می شوند درحالی که وجودشان سرشار از اعتمادی غرور انگیز نسبت به شخصیت ها و احزابی است که در نظر آنان موجودیتی اسطوره‌ئی دارند. سخن اینست که لحظه‌ئی به تامل و تفکر بنشینیم و اسطوره ها را در پرتو حقایق و واقعیات عینی تاریخ بشکافیم و ببینم چه بوده‌ایم و چه هستیم و به کجا می خواهیم برویم.

(ادامه دارد)

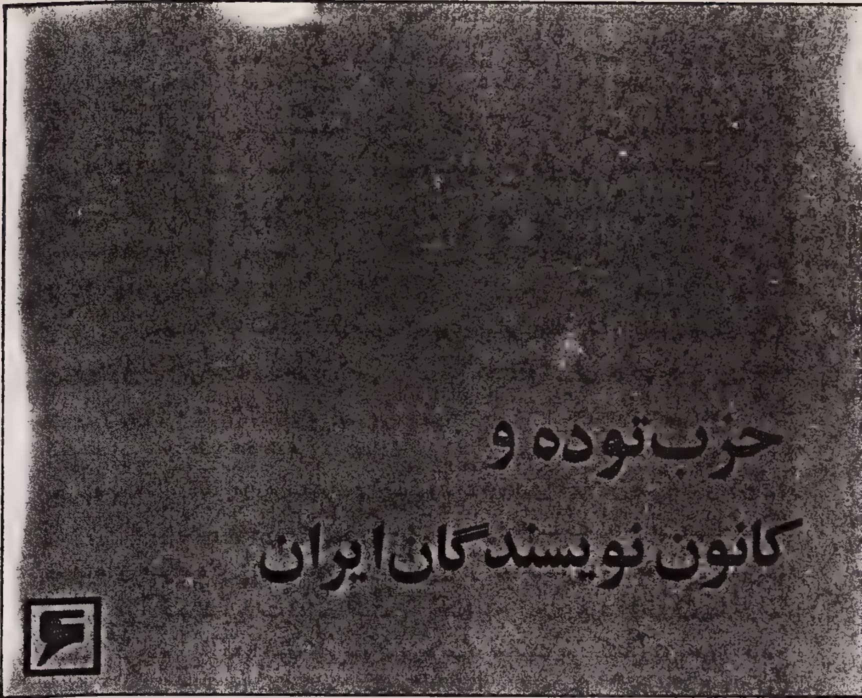
بزرگ است، هم در سطح فرد و هم در سطح اجتماع». در سطح فرد، زیرا در چنین جامعه‌ئی فردیت، به معنای واقعی کلمه یعنی آن عنصر تازگی و خلاقیت آن عنصر جذب کننده‌گی و فرارونده‌گی، که باید، در متن مناسبات و موقعیت‌های اجتماعی، سلول زندهٔ واحدهای فعّال تداوم و تکامل تولید اجتماعی باشند، هرگز معنائی تعیین کننده پیدا نمی کند؛ در چنین جامعه‌ئی، یعنی در جامعه‌ئی اختناقی و از لحاظ فرهنگی سرکوب شده آدم‌ها، افراد به معنای واقعی نیستند بلکه اجزاء مشابه و همانند یک نظام‌اند. ودر سطح اجتماع، چرا که چنین جامعه‌ئی، عملاً در حکم آبی راکد است که جریان ندارد، که بر بستر بسته و محدود خود گرفتار نوعی درنگ تاریخی می شود. سرگذشت چنین جامعه‌ئی سرگذشت وجود است نه سرگذشت شدن. و وجود اگر تکانی بخورد باری در مقیاس هزاره‌ها خواهد بود، آنهم اگر طالع تاریخی قوم مدد کند و به هر «الفی، الف قدی برآید.» معنای این سخن آن نیست که چنین جوامعی یکپارچه هماهنگی و آرامش و وفاق هستند به هیچوجه. چنین جوامعی، حتی در پاهائی طوفانی از طغیان و سرکشی توده‌ها توانند بود که هراز گاهی طولانی سیل خون هم می‌تواند جاری کند، او سیلاب‌هائی که بیشتر هرز می روند چرا که استمرار تاریخی اختناق راه را برتراکم اجتماعی آگاهی و تبلور آن در یک رهبری متشکل و آگاه می بندد و مانع از آن می شود تا انفجار نیروی توده‌ها دیوارهای بلند نظم مستقر را یکباره درهم ریزد و جامعه را در مسیر تازه‌ئی از خلاقیت و تکامل اجتماعی قرار دهد. اختناق نظم توتالیتر است و نظم توتالیتر هرچند بالمآل قادر به جلوگیری از حرکت چرخ تاریخ نیست اما در کند کردن حرکت آن تاثیری اساسی دارد. اختناق جامعه را از درون پوک می کند و توان تولیدی و آفرینندگی اش را اگر نگیرد باری در مسیرهائی انحرافی به جریان می اندازد. نظم توتالیتر اختناقی نظمی نیهیلیستی و نیهیلیسم آفرین است و نیهیلیسم را چونان بیماری در مرگ و پی وجود اجتماعی می دواند و ریشه‌دار می کند. جامعهٔ اختناق زده که از پراتیک اجتماعی خلاق و سازنده محروم است راهی جز پناه بردن به دامان نیهیلیسم ندارد و آزادی گم کرده در عرصهٔ اجتماع را در لاقیدی، رها شدگی، یا به خیال خود، آزادگی باطنی جست‌وجو خواهد کرد. از اینجاست که آزادی اندیشه و بیان به عنوان پایه و مایهٔ آزادی عمل اجتماعی (پراتیک)، دشمن نیهیلیسم و اختناق، و«ضرورت رشد آیندهٔ فرد و اجتماع» است. وآنچه در این زمینه در بیانیهٔ دوم کانون نویسندگان ایران آمده است حکایت از آگاهی درست به همین ضرورت بنیادی دارد. آزادی اندیشه و بیان چیست جز آزادی عمل و اعتراض به الگوی فرهنگی مستقر در جامعه؟ و جامعه چگونه می تواند



در مسیری از تعالی و کمال بیفتد درحالی که حاکمیت سرکوبگرانهٔ اختناق دریچهٔ هرگونه اعتراضی را بر آن بسته است؟[۱] آگاهی به اهمیت همین مساله است که تدوین کنندگان بیانیهٔ دوم کانون را برآن می دارد تا این بیانیه را تحت عنوان «دربارهٔ یک ضرورت» منتشر کنند و بگویند آزادی اندیشه و بیان تجمل نیست، ضرورت است: ضرورت رشد آینده‌ها فرد و اجتماع. آقای به آذین نویسندهٔ آن بیانیه، هنگامی که به حق از آزادی اندیشه و بیان به عنوان یک ضرورت سخن می گوید، مترجم و نویسنده‌ئی با خود است که ضرورتی اجتماعی را تشخیص داده است. او در تشخیص این ضرورت در آن لحظه با خودی‌اش چنان صمیمی است که حتی در یکی از آخرین جلسه‌های منظم کانون در مدرسها به آذین، هنگامی که بحث برسر تدوین بیانیه‌ئی درمخالفت با سانسور بود و آقای امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) به مخالفت برخاست نخستین کسی که در حضور جمع به وی پیشنهاد استعفاء از کانون کرد خود به آذین بود. و هوشنگ ابتهاج هم البته آن پیشنهاد را فی المجلس پذیرفت و دنبال کار خویش رفت و دیگر پیدایش نشد تا نخستین بار در شب‌های کانون در انستیتو گوته؛ و از آن پس هم مدتها در پذیرفتن عضویت مجدد کانون تردید داشت. اما همین آقای به آذین که آن روز آن رفتار درست و اصولی را با آقای ابتهاج نشان داد. ضمناً همان کسی است که در برابر پیشنهاد شروع همکاری با نویسندگان مذهبی که از سوی جلال آل احمد در یکی از نخستین جلسه‌های کانون مطرح شد روی خوش نشان نداد و سبب شد که آن پیشنهاد مسکوت بماند؛— پیشنهادی که اگر عملی شده بود شکاف موجود میان روشنفکران مبارز و روحانیت مترقی سالها پیش از این پر می شد و چه بسا که تحولات جامعهٔ ما در مسیری دیگری می افتاد.— و همان کسی است که در ماجرای درگیری اخیرش با کانون برسر «شب‌های شعر» بارها از آقای ابتهاج نیز به عنوان یکی از بنیانگذاران کانون یاد کرد، چرا که دیگر ورق برگشته بود و این هردو وجود گرامی اکنون در یک سنگر واحد سیاسی قرار داشتند. واین چیزی

(۱) البته این پرسش برای امثال آقای ناصر پورقمی کاملاً بی معناست. ایشان در استعفا نامه‌ئی که به عنوان دفاع از آقای به آذین و دوستانشان در ماجرای «شب‌های کانون» نوشت و در روزنامهٔ کیهان منتشر کرد، با اشاره به مقاله‌ئی که من در شماره ۱۲ کتاب جمعه نوشته بودم و در آن ضمن بحث از ضرورت آزادی اندیشه و بیان، از ذات اعتراض و جنبش‌های اعتراضی به عنوان پدیده‌ئی کارآمد در حرکت تکاملی جامعه یاد کرده بودم— پدیده‌ئی که در مقیاس تحولات تاریخی در جوامع طبقاتی تکامل یافته به صورت نبرد طبقات جلوه‌گر می شود— فیلسوف مآبانه پرسیده است: «حرکت اعتراضی دیگر چه صیغه‌ئی است؟»

کتاب جمعه شماره ۳۰ - سال اول ۲۳ اسفند ۵۸




در دومقالهٔ گذشته، با تحلیلی از مفاد بیانیه های نخست کانون و مقابلهٔ هدف های اعلام شده در آنها با موضع گیری های نظری و اقدامات عملی گروهی از اعضای سرشناس کانون که خود در طرح آن هدف های نخستین دخالت داشتند اما بعدها به دلیل تبعیت از یک راه و رسم سیاسی و حزبی معین درصدد نفی آنها برآمدند، و سرانجام از کانون جدا شدند، کوشیدیم تا تناقض موجود میان اندیشه ها و کردارهای دیروز و امروز آن گروه را نشان دهیم و باز نمائیم که **سخن گفتن از اصول همواره یک چیز است و پافشاری عملی برسر اجرای اصول و وفادار ماندن به آنها در عمل یک چیز دیگر.** و اینکه گروهی اصول را فقط ابزاری برای رسیدن به مقاصد سیاسی روز تلقی می کنند و از رنگ عوض کردن و شعبده بازی های نه چندان شگفت انگیز که برای هر کودک دبستانی هم آشکار است باکی ندارند، هرچند در مواردی بسیار فقط ناشی از سود جوئی ها و نام و کام طلبی های شخصی است، اما در مواردی نیز نتیجهٔ یک بیماری اجتماعی، یعنی نوعی پراتیک اجتماعی—سیاسی منحرف و نادرست— اما ریشه دار—در جامعه است. همین گونه پراتیک های منحرف و سازمان یافته است که می تواند حتی کولباری از صداقت ها و صمیمیت های فردی شخص یا اشخاصی معین را هم توشهٔ راه خویش سازد و وجدان های بیدار را بدل به آهن سرد کند و حتی از نویسنده و هنرمند هم که



علی القاعده باید پاسدار صمیمی آزادی اندیشه و خلاقیت فرهنگی جامعه باشند دشمنانی آموزده برای محدود کردن آزادی بتراشد و چونان هنگی از «صلیبیون» حرفه‌ئی به جبههٔ نبرد با آزادی گسیل دارد، «صلیبیونی» که در بند حرف ها و کردارهای دیروز خود نیستند، که حتی به ندای دل خویش که ممکن است هنوز ضربانی داشته باشد گوش نمی دهند؛ «صلیبیونی» که تناقض را در خود می بینند اما با لبخندی سخت و آهنین، که حاکی از تعصبی کوردلانه نسبت به تملک تمامی حقیقت از جانب آنهاست، آسان از آن می گذرند و می کوشند تا برتوهم بقبولانند که **باید** چنین باشد. از اینجاست که کردار آزاد، کوشش صمیمانه در راه آزادی خود و جامعه، بدل به بازی آزادی می شود که باز یگران آن چونان ژانوس، الههٔ قدیم روم، **دو چهره دارند:** چهره‌ئی **باخود،** و چهره‌ئی **تهی از خود** که برایشان قالب گیری شده. ما در تحلیل های گذشته بیشتر بر بازنمودن این دوچهرگی تاکید کرده‌ایم و اکنون برآنیم تا نکتهٔ اخیر، یعنی یعنی **با خود بودن و تهی از خود بودن** را اندکی بیشتر بشکافیم.

متن کامل بیانیهٔ «در بارهٔ یک ضرورت» را در شماره گذشته آوردیم. عنوان این بیانیه خود به حد کافی گویاست: سخن از یک **ضرورت** است، و یا چنانکه در بیانیه آمده، «ضرورت رشد آیندهٔ فرد و اجتماع» بیانیه می گوید: آزادی اندیشه و بیان **تجمل نیست، ضرورت است.** و در همین رابطه است که **الگوی فرهنگی مستقر** در جامعه را تحلیل می کند و ویژگیهای اختناقی آن را باز می نماید. بیانیه، چنانکه دیده‌اید، برای این **الگوی فرهنگی مستقر،** دو عملکرد اصلی تشخیص می دهد.

> «**یکی پروردن و به کار گرفتن اندیشه های رام دست آموز،** که زندگی و تکاپوئی اگر دارند همان در شیار مألوف **سنن و مقررات و عقاید پذیرفته است...**» و «دیگر ترس و بدگمانی و احیاناً کین توزی نسبت به اندیشه های پویندهٔ راهگشا که **نظر به افق های آینده دارد و فردا را نوید می دهد...**»

در بیان این دو عملکرد **الگوی فرهنگی مستقر،** خصوصیت یک نظام اختناقی، هر چند به اختصار اما به خوبی نشان داده شده است. الگوی فرهنگی سرکوبگر اختناقی الگوئی است که نقش اصلی آن **جلوگیری از اندیشه های پویندهٔ راهگشا به افق های آینده و بازتولید سازمان موجود اجتماعی است.** هدف اول از راه سرکوب خلاقیت فرهنگی حاصل می شود و هدف دوم از طریق میدان دادن به اندیشه های رام دست آموز. اینست ذات اختناق که همواره و در همه جا چنین عمل کرده و چنین عمل می کند. و این چنانکه در همان بیانیه گفته شده «خسرانی



# ایالات متحد و حقوق بشر در جهان سوم

شود، یکباره محدود شد، چیزی که سابقاً «حقوق شناخته شدهٔ بشری» بود، یکدفعه بو گرفت و تبدیل شد به غازه‌ئی که به دستور اربابان برای آراستن چهرهٔ کریه استبداد به کار گرفته شده، و آزادی اندیشه و بیان نه تنها شمول عام خودرا بر **دیگران** (بدون کمترین حصر و استثناء) از دست داد بلکه از مقام یک حق **فطری** به مرتبه‌ئی رسید که باری در بسیاری موارد میتوان محدودش کرد. کانون نویسندگان ایران نیز که سابقاً مرکز تجمع **همهٔ اهل قلم** (بدون ذکر کمترین استثنائی) اعلام شده بود دیگرتحت فشار تبلیغاتی شدید قرار گرفت که چرا امثال مقدم مراغه‌ئی هادرآن جا خوش کرده اند، و کسی هم به روی مبارک خودش نیاورد که آنکت عضویت همین آقای مقدم مراغه‌ئی در کانون نویسندگان را در آن روزگاران باستانی که هنوز استاد ازل به تهران تشریف فرما نشده بودند، همین آقای به‌آذین خودمان به عنوان معرف امضاء کرده بودند. و بالاخره حکم صادر شد که خیر، آزادی اندیشه و بیان نه تنها حق فطری آدمی نیست بلکه خیلی ها هستند که — مانند بورژوالیبرالها— لیاقتش را ندارند و مصلحت خودشان هم اقتضا می کند که این حق از آنان گرفته شود. باری، اینها را استاد ازل فرموده بود وآقای به‌آذین نیز که هم از آغاز ماجرا— و به رغم چهرهٔ اخلاقی ئی که برای خود ساخته بود— با گوشهٔ چشمی به دست استاد ازل وارد درحرکت کانون شده بود چاره‌ئی نداشت که سرانجام روزی، در بزنگاه ماجرا، مشت خویش را واکند وآن کند که بزرگان فرموده اند. نشان دادن زیر و بم های این حرکت مار پیچی، با همه پیچیدگی های آن چندان دشوار نیست. برای این منظور کافی است نقش آقای به‌آذین و جزئیات رفتارهای ایشان در داخل کانون نویسندگان ایران مورد بررسی قرار گیرد تامعلوم شود که سایهٔ استاد ازل همه جا با ایشان بوده و فقرا هم البته این موضوع را می دانسته اند.

باقر پرهام
[ادامه دارد]

دارند» می فرمایند: بیان و اندیشهٔ **دیگران** را، خواه موافق یا مخالف، تحمل کنید و آزادی را به خود محدود ندار ید. ایشان از **مطلق** دیگران سخن می گو یند، **و هیچ** حصر و استثنایی را هم نمی پذیرند، **دیگران** به صورت مطلق خود شامل همگان است، حتی بورژوا لیبرال ها، حتی آقای مقدم مراغه ای، حتی آقای حسن نز یه، حتی روزنامهٔ «آیندگان» و روزنامهٔ «پیغام امروز». آقای به آذین پا را از این حد فراتر گذاشته صحبت از این می کنند که آزادی اندیشه و بیان «**در فطرت آدمی است و هیچ جبر و تحکمی قادر بر محو آن نیست.**» اما همین آقای به‌آذین، ده سال بعد، در جر یان همان حرکت دموکراتیک که به مرحله‌ئی عالی تر از فرایند **رادیکالیزه شدن** خو یش **هم** رسیده است، یکدفعه کشف می کنند که نه بابا، محدود کردن **حیطهٔ مطلق** آزادی فردی در مواردی چندان هم نامطلوب نیست. به‌آذینی که آن موقع آیه صادر می فرمود که هیچ کس «**خاصه همهٔ کسانی که با اندیشه و ابداع سر و کار دارند**» حق ندارد «**دایه و قیم و یا از آن بدتر گزمهٔ**» دیگران باشد، اکنون چه می گو ید؟ هیچ. صاف و پوست کنده تبدیل به «دایه و قیم» که چه عرض کنم، تبدیل به «گزمهٔ» دیگران می شود. می گوئید نه؟ بردار ید فرمایشاتشان را به هنگام دفاع از خود و یاران اخراجی شان درمجمع عمومی **فوق العادهٔ** کانون نو یسندگان ایران [۱۱ دیماه ۱۳۵۸] بخوانید. ایشان می فرمایند:

...روش و فعالیت ضد انقلابی هیأت دبیران (چنان است) که ورق پارهٔ **شاپور بختیار** به نام «فر یاد آزادی» در همان نخستین شمارهٔ مورخ ۱۳۵۸/۸/۱۰ خود از آن به گرمی یاد می کند و برای «آقای احمد شاملو و آقای باقر پرهام و سایر دوستان و همکاران اهل ذوق و قلم آرزوی موفقیت دارد و امیدوار است لااقل وجود ارزشمندشان از گزند مزدوران خونخوار خمینی مصون بماند»،

و روزنامهٔ **مردم**، ارگان حزب توده، بی درنگ فرمایشات آقای به‌آذین را با حروف درشت چاپ می کند تا مبادا این سخنان گهر بار که در یک مجمع دربسته گفته شده حتی بیست و چهار ساعت مسکوت بماند و آنان که باید بشنوند هرچه زودتر نشنوند،

در این که **شاپور بختیار** عنصری «ضد انقلاب» است، حرفی نیست، و این هم که ورق پارهٔ این عنصر ضد انقلاب برای مقاصد خو یش می تواند هر چیزی که می خواهد بنو یسد هیچ حرفی نیست. ولی حرف در این است که مگر باقر پرهام و احمد شاملو چه گفته بودند که باید اینچنین ادب شوند و توسط آقای به‌آذین، با استناد به حرف «**ورقپارهٔ شاپور بختیار**» در معرض خطر «مزدوران خونخوار خمینی» قلمداد گردند؟ مگر باقر پرهام و احمد شاملو، دو عضو هیأت



دبیران کانون، گناه دیگری جز این داشتند، که مانند دیگر اعضای هیأت دبیران کانون و مانند اکثر یت مطلق اعضای کانون، از برگزاری یک مجمع فرهنگی دفاع می کردند، آنهم به استناد مرامنامه و اساسنامه‌ئی که آنان را مؤظف به دفاع از این امر می کرد. و این که آقای به‌آذین و روزنامهٔ **مردم** چنین چیزی را با ارتباط دادن آن به مطلب ورق‌پاره‌ئی که کمتر کسی از اهالی ایران آن را می شناسد با آن شکل تحر یک آمیز و توهین کننده به مقدسات مردم به خورد خلق الله می دهند آیا جز به خاطر جلب توجه حجت الاسلام صادق خلخالی حاکم شرع است؟ و اگر این کردار **گزمکی** نیست پس چیست؟ بخت ما و دیگر اعضای کانون بلند بود که حضرت حجت الاسلام حاکم شرع و دیگر حضرات آیات عظام مشتری خود را خوب می شناسند و می دانند که این «شاخ شمشاد» عروس هزار داماد است. بگذر یم. نکتهٔ اصلی در اینجا نیست. آقای به‌آذین را ما می شناسیم. ما می دانیم که ایشان، یعنی کسی که بهر حال سالیانی چند در حرکت کانون سهیم بوده و خود در دومین بیانیهٔ اصولی کانون «گزمکی» کردن و «قیم و دایه» دیگران بودن را حرام دانسته مردم و «خاصه همهٔ کسانی را که با اندیشه و ابداع سر و کار دارند» به مبارزه با آن دعوت کرده است، هر قدر هم دچار سقوط اخلاقی شده باشد باز قادر نیست به چنین کرداری از صمیم قلب و از روی اعتقاد دست یازد. پس چرا چنین می کند؟ نکته در همین جاست. به‌آذین، هر ز یر و بالایی که برود، یک چیز را به عیان ثابت کرده و آن این است که عملاً نشان داده سرسپردهٔ یک اندیشه و یک راه و رسم سیاسی معین است که منشأ آن را خوب می شناسیم. آنچه به‌آذین می گو ید در واقع همان است که استاد ازل بارها گفته و هنوز هم می گو ید. و این استاد ازل کسی نیست جز حزب توده. به‌آذین سالها در این دیار به کنج عافیتی— که چندان هم عافیت نداشت چرا که با زندان و محرومیت نیز همراه بود— نشست و کوشید تا دامن نیالاید، و در لحظاتی که لازم بود، بادیگر نو یسندگان و اهل قلم متعهد ایران هم آواز شد و فر یاد برآورد که «آزادی اندیشه و بیان در فطرت آدمی است وهیچ جبر و تحکمی قادر بر محو آن نیست» و نوشت «هر کسی حق دارد به هر نحوی که بخواهد آثار و اندیشه های خود را رقم زند و به چاپ برساند و پخش کند». اما اینهمه تا وقتی اعتبار داشت که استاد ازل از اروپا به ایران مهاجرت نفرموده بر آن نشده بود که برای جبران مافات یکه تاز میدان شدن و راه بردن به بارگاه قدرت دکان معاملات سیاسیش را دیگر بار بگشاید. بعد از آن که این اتفاق افتاد و دکان به سلامتی و میمنت در چارسوق شهر گشوده شد دیگر همه چیز عوض شد. «حیطهٔ مطلق» آزادی که سابقاً «خدشه بردار نبود» و می بایست در حق **هر کسی**، و به **هر نحوی که خود او بخواهد** رعایت

در بندی که به منظور توضیح موارد آزادی بیان بی درنگ پس از اصل اول بیانیه می آید نوشته شده است: «**هر کسی** حق دارد به **هر نحوی که بخواهد** آثار و اندیشه های خود را رقم زند و به چاپ برساند و پخش کند» و در بند ششم بیانیه نیز کانون نویسندگان ایران در برگیرندهٔ **همهٔ اهل قلم بی هیچ** حصر و استثنائی اعلام شده است. به عبارت دیگر، همچنان که قبلاً نیز گفته ایم، حرکت کانون حرکتی دموکراتیک، و مبارزهٔ آن مبارزه‌ئی قانونی **در چارچوب رسمی قوانین اساسی ایران و اعلامیهٔ جهانی حقوق** بشر تعیین شده است. بیانیه نه برای حق آزادی بیان استثنائی در نظر می گیرد —چرا که آن را حقی **فطری** و شامل **هر کس** و به **هر نحوی** که خود او بخواهد می داند— و نه برای اهل قلم از لحاظ وابستگی های اجتماعی و سیاسی آنان، چرا که می گوید **همهٔ** اهل قلم اگر دو اصل مورد نظر بیانیه یعنی اصول ۲۰ و ۲۱ متمم قانون اساسی و مواد ۱۸ و ۱۹ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر در مورد آزادی بیان، و نیز ضرورت دفاع از حقوق صنفی اهل قلم را بپذیرند، می توانند در کانون نویسندگان ایران فراهم آیند و مساعی پراکندهٔ خود را برای رسیدن به این دو منظور هماهنگ کنند.

قبلاً گفتیم که بخش اعظم این بیانیه را آقای محمود اعتماد زادهٔ به‌آذین نوشته اند. حال برای آنکه اهمیت این مطلب را در یابید نگاهی بیفکنید به مطالبی که ایشان— و روزنامهٔ مردم ارگان مرکزی حزب توده در دفاع از ایشان— در ماجرای «شب های کانون» به خورد خلق الله داده اند تا بعد برسیم به پاره‌ئی از پرسش های اساسی در ارتباط با عنوان سلسله مقالات حاضر.

درشمارهٔ ٤ (مورخ ١٤ آبان ماه ١٣٥٨) روزنامه **اتحاد مردم** ارگان «اتحاد دموکراتیک مردم ایران»— سازمان سیاسی آقای به‌آذین— مقاله‌ئی است تحت عنوان: «آنجا چه می گذرد؟» منظور از این مقاله شرح مذاکرات و گفت و گوهای عادی جلسات هفتگی کانون نویسندگان ایران، و زمینه چینی برای طرح این مساله است که: مقامات مسئول! مردم مسلمان و انقلابی ایران! چه نشسته اید که در کانون نویسندگان ایران عده‌ئی از خدا بی خبر و ضد انقلابی سرگرم توطئه بر ضد مصالح انقلابند. —مقاله می نویسد: در بحث های فراوان و پرحرارتی که در جلسات عمومی روزهای سه شنبه کانون می شود، دوخط مشی رو در روی یکدیگر قرار گرفته است:

«اولی، مبارزه برای **آزادی مطلق** اندیشه و بیان و نشر و دیگر آزادی های فرهنگی را برای **همه** — دوست یا دشمن انقلاب، فرق نمی کند— در برابر **حکومت فاشیست و دولت اشغالگر** وظیفهٔ کانون می شناسد. دومی وظیفهٔ کانون را همگامی با نیروهای انقلابی در مبارزه با ضد انقلاب که از هر بهانه‌ئی برای



توطئه گری سود می جوید می داند، **اگر چه در مواردی حیطهٔ مطلق آزادی فردی محدود می گردد.**

آنچه در این نقل قول مهم است مقابله کردن اعتقاد به **آزادی مطلق** اندیشه و بیان و دیگر آزادی های فرهنگی **برای همه**، از یک سو، وضرور شمردن محدودیت **«حیطهٔ مطلق» آزادی فردی در مواردی**، از سوی دیگر است. مطالبی از قبیل **دوست یا دشمن انقلاب، و همگامی با نیروهای انقلابی در مبارزه با ضد انقلاب**، در واقع محملی است که آن مقابله را توجیه کند. چرا که اولاً چنین چیزی —یعنی دفاع از آزادی ضد انقلاب از یک‌سو و مخالفت با آن از سوی دیگر— به شکلی که در مقاله آمده هرگز در کانون نویسندگان ایران مطرح نبوده. ثانیاً کاربرد توجیهی استناد به مفاهیم «انقلاب» و «ضد انقلاب» به قدری آشکار است که حتی نویسندهٔ مقاله نیز آنها را به شکل جملهٔ معترضه و باری به هر جهت ادا کرده است. اصل قضیه، چنانکه گفتیم مقابلهٔ **«آزادی مطلق»** اندیشه و بیان و دیگر آزادی های فرهنگی از یک سو، با ضرورت محدود کردن **«حیطهٔ مطلق» آزادی فردی در مواردی** از سوی دیگر است. و نویسندهٔ مقاله البته از شق دوم دفاع می کند. و این مقاله البته در ارگان سازمان سیاسی آقای به‌آذین و در حمایت از نظر ایشان در برابر کانون نویسندگان ایران در ماجرای «شب های کانون» نوشته شده است و آقای به‌آذین البته همان کسی است که بیانیهٔ «در بارهٔ یک ضرورت» را نوشته و در آن به **«هرکسی** حق داده است که **به هر نحوی که بخواهد** آثار و اندیشه های خود را رقم زند و به چاپ برساند و پخش کند.»

در بند پنجم بیانیهٔ «در بارهٔ یک ضرورت» آمده است:

> «... **مردم و سازمان های عاملهٔ کشور، خاصه همهٔ کسانی که با اندیشه و ابداع سرو کاردارند، باید بیاموزند که بیان و اندیشهٔ دیگران را، خواه موافق و مخالف، تحمل کنند و آزادی را به خود محدود ندارند، دایه وقیم ویا از آن بدتر گزمه نباشند...»**

اینکه در آن روزگار— که عامل اصلی اختناق و سانسور، قدرت سیاسی، دولت و دستگاههای اجرایی آن بودند و نه **مردم** —آقای به‌آذین در تدوین بیانیهٔ «در بارهٔ یک ضرورت» به **مردم** هم خطاب می کنند البته اندکی عجیب می نماید؛ اما با توجه به تحولات بعدی و آنچه اکنون شاهد آن هستیم، شاید هم چندان بیمورد نبوده، لکن جان مطلب اینجاست که آقای به آذین در آن بیانیه خطاب به مردم و سازمان های اجرائی «خاصه همهٔ کسانی که با اندیشه و ابداع سرو کار

است، با کم وبیش نازک کاری وآرایش وپیرایش که به هر حال هیچ چیز را در صورت موجود زمانه عوض نمی کند. سازمان های عاملهٔ کشور، با توجه ودلسوزی مخدومان، گذشته از مال ومقام وافتخارات، همه گونه امکانی را برای نشر واشاعهٔ مکررات دلخواه آثارشان در اختیار این گروه می گذارند.

دیگر ترس وبدگمانی واحیاناً کین توزی نسبت به اندیشه های پویندهٔ راهگشا که نظر به افق های آینده دارد وفردا را نوید می دهد. دربارهٔ این گروه وغرابت اضطراب انگیز آثار وآرایشان، سعی همه در محدود داشتن ومنزوی کردن وسرپوش نهادن است، از طریق همه گونه سد وبند نهان وآشکار در زمینه های عملی عرضه وانتشار. واگر این همه در پاره‌ئی موارد موثر نیفتاد، با قبول عام سایبانی مصون از تعرض پدید آورد، آنوقت تظاهر به همداستانی است وتأیید وتحسین ریائی وسعی در خنثی کردن اندیشه با حفظ قالب کلام.

این رفتار دوگانه که آشکارا حقوق شناخته شده بشری را نقض می کند وکسانی را که نخواهند آزادی وآزاد اندیشی خود را در مقام خرید وفروش بگذارند به خاموشی محکوم می دارد، درپس نقاب صلاح اندیشی وخیر اجتماع، رشد فکری مردم واستعداد قضاوت درست آنان را نفی می کند، برخورد آزادانهٔ آراء ونقد سالم وباروری اندیشه وآثار هنری را مانع می گردد ومحیط ساکن ودربسته‌ئی به وجود می آورد که در آن اوهام واباطیل جایگزین اشکال زندهٔ ادب وفلسفه وهنر می شود.

واین خسرانی بزرگ است، هم در سطح فرد وهم در سطح ملت.

در دنیائی که از طریق روزنامه وکتاب وفیلم ورادیو وتلویزیون سیل اندیشه ها ومفاهیم گوناگون از فراز دیوار مرزها ومقررات در وجدان مردم جهان سرریز می کند، هر ملتی موظف است که با آگاهی وبینش وارادهٔ آزاد غذای روح خود را از این میان انتخاب کند وبه کوشش فرزندان مبتکر وآزاد اندیش خود دیگران را بر سفرهٔ رنگین خود بنشاند.

واین جز با ارج گذاشتن به اندیشه های نو واحترام به آزادی فکر وبیان وتأمین بی خدشهٔ وسایل مادی نشر وتبادل آزادانهٔ افکار وآثار ممکن نیست. مردم وسازمان های عاملهٔ کشور، خاصه همهٔ کسانی که با اندیشه وابداع سروکار دارند، باید بیاموزند که بیان واندیشهٔ دیگران را،

۲— منظور «سازمان‌های اجرائی» است. معلوم نیست چرا صفت «عامل» به قاعدهٔ عربی، به صورت مؤنث به کار رفته است.



خواه موافق یا مخالف، تحمل کنند وآزادی را به خود محدود ندارند، دایه وقیم ویا از آن بدتر گزمه نباشند. چه آزادی اندیشه وبیان در فطرت آدمی است وهیچ جبر وتحکمی قادر بر محو آن نیست. آزادی اندیشه وبیان، تجمل نیست، ضرورت است: ضرورت رشد آیندهٔ فرد واجتماع ما.

وبراساس همین ضرورت است که «کانون نویسندگان ایران» که شامل همهٔ اهل قلم، اعم از شاعر ونویسنده ومنتقد ونمایشنامه نویس وسناریونویس ومحقق ومترجم می گردد تشکیل می یابد وفعالیت خود را بر پایهٔ دو اصل زیرین آغاز می کند:

۱— دفاع از آزادی بیان با توجه وتکیه بر قوانین اساسی ایران— اصل ۲۰ واصل ۲۱ متمم قانون اساسی— واعلامیهٔ جهانی حقوق بشر— مادهٔ ۱۸ ومادهٔ ۱۹ آن.

آزادی بیان شامل همهٔ انواع آن اعم از کتبی وشفاهی یا به کمک تصویر است، یعنی نوشته، نوشتهٔ چاپی، سخنرانی، نمایش، فیلم، رادیو وتلویزیون، هرکسی حق دارد به هر نحوی که بخواهد آثار واندیشه های خود را رقم زند وبه چاپ برساند وپخش کند.

مقامی که رعایت این حق از او مطالبه می شود قوای سه گانهٔ کشور است وهمهٔ صاحب قلمانی که در راه به دست آوردن وصیانت این حق می کوشند می توانند با قبول مفاد این بیانیه در کانون نویسندگان ایران نام نویسی وشرکت کنند.

۲— دفاع از منافع صنفی اهل قلم بر اساس قانون یا قوانینی که — درحال یا آینده— روابط میان مؤلف وناشر با سازمان های عاملهٔ کشور را به نحوی عادلانه معین وتنظیم کند.

کانون نویسندگان ایران از همهٔ صاحب قلمانی که به این دو اصل معتقد بوده حاضرند در راه جان بخشیدن به آن ها بکوشند دعوت می کند تا گرد کانون فراهم آیند ومساعی پراکندهٔ خود را برای رسیدن به مقصود هماهنگ سازند.

***

مفاد این بیانیه از لحاظ چهارچوبی که برای مبارزهٔ اهل قلم پیش بینی کرده است با مفاد بیانیهٔ نخست کانون، که قبلاً تحلیل کردیم، تفاوتی ندارد، زیرا صرف نظر از آنکه در بند سوم آن سانسور واختناق حاکم مخالف **حقوق شناخته شده بشری** دانسته شده، صرف نظر از اینکه در بند پنجم، بیانیه آزادی اندیشه وبیان جزو **فطرت آدمی** شناخته شده که **هیچ جبر وتحکمی قادر بر محو آن نیست**، در اصل اول بیانیه نیز آشکارا به **قوانین اساسی ایران** (اصول ۲۰ و ۲۱ متمم قانون اساسی) و مواد ۱۸ و ۱۹ **اعلامیه جهانی حقوق** بشر استناد شده است.

در خرمنزار ظهر
دگردیسی دانهٔ گندم

به سوی معجزهٔ نان

در جنگل جوان هموار می شود

دخترکان نوعروسِ آوازه‌خوان

هیمهٔ حجله گاهِ زمستانیِ خود را گرد می‌آورند

در دهکده

آهنگرانِ مسین رخسارک

داس های امسال را تیز می کنند

و برخیش های کهنه پتک می کوبند

نجّارِ کهنسال روستا نیز

با چوبِ تیرهٔ بلوط

درهای خانهٔ مهتاب [2] را می سازد

انسان در کارِ سرودنِ سرودِ کار است

اینجا همه در کار سرودنند و در کارند

من در این فراز شعرهای سروده را جمع می کنم

من در این فراز

زند گی را می سرایم.

۲— نام زن.



# حزب توده، و
# کانون نویسندگان ایران



در مقالهٔ گذشته، براساس نخستین بیانیهٔ کانون، دربارهٔ هدف های اعلام شده و ماهیت حرکت کانون در آغاز تأسیس آن به سال ۱۳٤٦، بحثی را شروع کردیم. اکنون می کوشیم با تحلیل بیانیه‌ئی که زیر عنوان «دربارهٔ یک ضرورت» در فروردین ماه ۱۳٤۷ تدوین شد، آن بحث را دنبال کنیم.

دربارهٔ یک ضرورت — چنان که گفته ایم— در شماره ۱۷ مجله آرش [اردیبهشت و خرداد ۱۳٤۷] منتشر شده است. اما با توجه به جنبه تاریخی سلسله مقالات حاضر و سندیّت آن متن، و نیز برای استفادهٔ علاقمندانی که آن بیانیه را هنوز ندیده و نخوانده اند بهتر است متن آن به‌طور کامل در اینجا آورده شود: [1]

**به عللی که** ریشه های دور و دراز تاریخی و انگیزه های خاص مربوط به تضادهای دنیای کنونی **دارد، در روزگار ما رفتار مقامات رسمی ایران نسبت به صاحبان اندیشه و ابداع هنری در دوجهت کاملاً متمایز سیر می کند و چنین می نماید که اگر مانعی نباشد باز تا سالها در همان دوجهت سیر خواهد کرد:**

**یکی** پروردن و به کار گرفتن اندیشه های رام دست آموز، **که زندگی و تکاپوئی اگر دارند** همان در شیار مألوف سنن و مقررات و عقاید پذیرفته

۱ـ تاکیدها، که با حروف نازک در متن حروف سیاه چاپ شده، از ماست.

گذاشته است که طی آن روشی از مبارزه در چارچوب «اصول قانون اساسی» و «اعلامیه جهانی حقوق بشر» پیشنهاد شده بود و در آن هنگام نه از کارتر سخن بود و نه از «تز» حقوق بشری او. تأکید بر «اصول قانون اساسی» و «اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر» در نخستین بیانیهٔ کانون، چنان که گفتیم، ناشی از تجزیه و تحلیل شرائط ایران آن روز و درك امکان درگیری یك مبارزهٔ دموکراتیك برضد رژیم ازسوی روشنفکران ایران بود؛ مبارزه‌ئی سیاسی و دموکراتیك نه در برابر مبارزهٔ مبتنی بر قهر انقلابی که می‌رفت تا آغاز شود، بلکه در راستای آن و درجهت تقویت آگاهی توده‌ها و فراهم کردن زمینهٔ انقلاب عمومی خلق.

باقر پرهام

(ادامه دارد)







داستانی کوتاه از:

ایوان کراوس

# مردم

رئیس کشور برای گردش در شهر راه می افتد. دولتمردی صاحب نظریات سنتی در اتومبیلی سنتی با شیشه های ضد گلوله.

در حالی که از خیابان ها می گذرد به اطراف نگاه می کند و ناراحت می شود. از رئیس دفتر خود که همراهش است می پرسد: «پس کجا هستید؟»

رئیس دفتر می پرسد: «قربان، کی ها کجا هستند؟»

دولتمرد سِگرمه اش را هم می کشد و پاسخ می دهد: «خُب، مردم.»

رئیس دفتر اندکی مکث می کند، بعد:

— «مَردم، قربان، بعضی هاشان پشت میله های زندانند. بعضی هاشان

عدالت‌پرور و طرفدار حقوق بشر ـ با دست کم جناحی از هیأت حاکمهٔ عدالت‌پرور و طرفدار حقوق بشر در آمریکا ـ از سوی دیگر، بیرون نبوده است. دیگر نه جنبشی بوده، نه اعتصابی، نه مجاهدی، نه فدائیانی، کوشش‌های دموکراتیکی هم اگر صورت گرفته، تظاهر وسیع و مردمی و پرشوری هم اگر برای نخستین بار در «انستیتوی گوته» انجام شده، همه از همین مایه سرچشمه می‌گرفته است. این طرز تحلیل مردی است که همهٔ ما سالیان سال تصور می‌کردیم یار وفادار مصدق و چهرهٔ صدیق و صمیمیِ آزادیخواهی ومخالفت با استبدادِ وابسته در میهن ماست؛ همان مردی که همهٔ مردم ایران به‌انگیزهٔ همین تصور به‌محض صدور فرمان نخست‌وزیریش‌از سوی امام، یکصدا فریاد برآوردند: «بازرگان، بازرگان، نخست‌وزیر ایران».

حال از آن‌سو بنگریم، یعنی ازسوی دیگرِ صفِ دلبستگان به«حقوق بشرکارتری»؛ صف کسانی که حرکت اجتماعی را اگر در مقیاس تصورات و بینش‌های محدود خود آنان نباشد یکجا و دربست در حکم غازه‌ئی بر چهرهٔ نظام‌حاکم تلقی می‌کنند حتی اگر خود روزگاری در این گونه حرکت‌ها دستی و دخالتی می‌داشته‌اند:

آقای محمود اعتمادزاده (به‌آذین) در دفاعیه‌ئی که به‌مناسبت بحث دربارهٔ تعلیق عضویت ایشان‌وچهار تن از دوستان‌شان در مجمع عمومی فوق‌العادهٔ کانون نویسندگان ایران ایراد فرمودند: ضمن اشاره به‌تاریخچهٔ تأسیس کانون در سال ۱۳۴۶ و شروع مجدد فعالیت آن در سال ۱۳۵۶ می‌گویند:

«در آغاز سال ۱۳۵۶ که در مرداب ساکن و گندیدهٔ ایرانِ رسمیِ آریامهری برخاستن موج کوچکی از **اعتراض محتاطانه برای آرایش استبداد و خوش آمد اربابان**[2] سودمند تشخیص داده شد، گروهی بیست و چند نفره، که **اکثرشان** در زندگی کانون نویسندگان یا هرگز شرکتی نداشتند و یا حضور و فعالیت‌شان در جهت کارشکنی و نفاق‌افکنی و احیاناً بازی دوسره بود، در منزل یکی جمع شدند و فعالیت مجدد کانون نویسندگان را اعلام کردند. در مراجعه‌ئی که به‌دو سه تن از ما شد ـ و این بسیار طبیعی بود، زیرا **برخی نام‌ها مشروعیتی با خودداشت که فعالیت کانون را بدون حضور و موافقت آن‌ها در افکار عمومی امکان‌ناپذیر می‌ساخت** ـ پس از بحث در چند و چون امر و پذیرفته شدن شرط اتفاق آراء در تصمیمات مهم برای پرهیز از تحمیل آنچه در اصول برای این یا آن طرف پذیرفتنی نیست، ما دوستان نیز **با همهٔ آگاهی به‌عقاید و علائق و جاه‌طلبی‌های شخصی و گروهی فلان‌و بهمان، برای آن که به‌هر حال فرصت و امکان فعالیت سودمندی درخدمت به‌مردم و مبارزات ملی و ضد استبدادی‌شان پدید می‌آمد به‌جمع نامتجانس حضرات پیوستیم...**»[3].

لطفاً یکبار دیگر، و با دقت بیش‌تر، این نقل قول را مطالعه کنید تا دریابید که

۲. تأکید همه جا از ماست.

۳. گزارش مجمع عمومی فوق‌العاده کانون نویسندگان ایران، یازدهم دیماه ۱۳۵۸، بولتن شماره ۴ کانون، ص ۳۴.



تناقض‌گوئی، پنهان کردن حقیقت به‌قصد بهره‌برداری شخصی‌یا گروهی، خودپسندی و خودکامگی فکری، و بالاخره حتی سهل‌انگاری در روایت یك واقعه تاحد دروغگوئی، چگونه می‌تواند هرگونه حد و مرزی را درنوردد. ایشان از «بیست و چندنفر» سخن می‌گویند در حالی که در حقیقت سخن بر سر چهل نفر بود که سی و دو نفرشان در جلسه‌ئی برای انتخاب هیأت دبیران موقت کانون در سال ۱۳۵۶ «در منزل یکی جمع شدند»؛ ایشان از کسانی که «اکثرشان در زندگی کانون نویسندگان یا هرگز شرکتی نداشتند و یا حضور و فعالیت‌شان در جهت کارشکنی،نفاق‌افکنی و احیاناً بازی دوسره بود» صحبت می‌کنند و حال آن که خوب می‌دانند و ما نیز در همین سلسله مقالات، در جای خود، نشان خواهیم داد که اکثریت قریب به‌اتفاق آن چهل نفر، از اعضای فعال کانون در آغاز تأسیس آن بودند. آقای به‌آذین می‌نویسند که مراجعه به‌ایشان در سال ۱۳۵۶، برای آن بود که «برخی نام‌ها مشروعیتی با خود داشت که فعالیت کانون را بدون حضور و موافقت آن‌ها در افکار عمومی امکان‌ناپذیر می‌ساخت» و فراموش می‌کنند بگویند که در سال ۱۳۴۶ نیز بنیادگذاران کانون.پس از یك هفته سروکلّه زدن با ایشان موفق شدند موافقت حضرت‌شان را برای پیوستن به‌حرکتی که نویسندگان آغاز کرده بودند بگیرند و ایشان را با «من بمیرم» و «تو بمیری» و با سلام و صلوات وارد میدانی کنند که دیگران قبلاً در آن وارد شده بودند. و بالاخره ایشان از خود نمی‌پرسند که اگر آن حرکت سال ۱۳۵۶ «اعتراضی محتاطانه» به‌قصد «آرایش استبداد و خوش آمد اربابان» در «مرداب ساکن وگندیدهٔ ایران رسمی آریامهری» بود، چگونه ایشان، این مردی که گویا هرگز احتیاط کاری نکرده، این مردی که‌گویا همان نیست که حماسه‌آفرینان مبارزهٔ قهرآمیز با قهر و ستم آریامهری را به‌هنگام دفاع از خود در بیدادگاه رسمی نظامی آریامهری، «جوانان پرشور» و حرکت‌شان را حرکتی از سر شور جوانی توصیف کرده است[4]، این مردی که هرگز اربابی نداشته تا به‌آن خوش خدمتی کند؛ آری این چنین مردی، با آن همه شجاعت و درست‌اندیشی انقلابیش، چگونه حاضر شد به‌چنین حرکتی درجهت «آرایش استبداد و خوش‌آمد اربابان» بپیوندد؟ و اگر این حرکت فقط برای آرایش استبداد و خوش‌آمد اربابان بود، چگونه این ادیب انقلابی که گویا ضمناً استاد منطق دیالکتیکی نیز هست، چند سطر پائین‌تر در دفاعیه‌اش نتیجه می‌گیرد که همین حرکت «به‌هر حال فرصت و امکان فعالیت سودمندی در خدمت به‌مردم و مبارزات ملی و ضداستبدادی‌شان» فراهم می‌کرد؟ ـ بگذریم. نکته اینجاست که آقای به‌آذین، شاید بی‌آن که خود بداند، در این‌سوی صفِ کسانی که درست مانند آقای مهندس بازرگان «حقوق بشر کارتری» را به‌عنوان اهرم مبارزات اخیر ملت ایران می‌بینند قرار می‌گیرد و به‌این نتیجه می‌رسد که شروع مجدد فعالیت کانون در سال ۱۳۵۶ حرکتی محتاطانه در جهت آرایش استبداد و خوش‌آمد اربابان بود. این حضرت فراموش می‌کند که امضای مبارکش را در سال ۱۳۵۶ پای بیانیه‌ئی

۴. نگاه کنید به‌کتاب آقای به‌آذین تحت عنوان «مهمان این آقایان».

می‌شود مفید و ضروری نمی‌دانیم.

۳ـ به‌نظر ما، برای آن که چنین کنگره‌ئی بتواند به‌صورت واقعی تشکیل شود و به‌وظائف خود عمل کند، پیش از آن بایستی **اتحادیه‌ئی آزاد و قانونی**[1] که نماینده و مدافع حقوق اهل قلم و بیان‌کنندهٔ آراء آن‌ها باشد وجود داشته باشد و این اتحادیه تشکیل‌دهندهٔ چنان کنگره‌ئی و نظارت‌کننده بر آن و دعوت‌کنندهٔ شرکت‌کنندگانش باشد نه دستگاه‌های رسمی حکومت، و چون در کار تشکیل کنگرهٔ کنونی دستگاه آزادی که نمایندهٔ اهل قلم باشد نظارت و دخالت نداشته است ترتیب کنونی را درست و مطابق با اصول نمی‌دانیم و تشکیل چنین کنگره‌ئی از نظر ما مفید و ضروری نیست.

بنابراین اعلام می‌کنیم که ما امضاکنندگان این اعلامیه در هیچ اجتماعی که تأمین‌کنندهٔ نظرات بالا نباشد شرکت نخواهیم کرد.]

در این بیانیه بر چند اصل و واقعیت تأکید شده است: اصل آزادی عقیده، بیان و نشر و دیگر فعالیت‌هائی فکری و فرهنگی از یك سو، و انگشت گذاشتن بر واقعیت سانسور و خفقان و سرکوب خلاقیت‌های فکری و فرهنگی در نظام پهلوی از سوی دیگر؛ اشاره به‌خصلت‌های توتالیتری نظام سیاسی پهلوی و گرایش دستگاه حکومتی آن به‌جذب و ادغام و یکپارچه کردن همهٔ کوشش‌های فکری و فرهنگی، و تأکید بر این که چنین گرایش‌هائی، در تجربه نتایج شوم به‌بار آورده است. نویسندگان بیانیه، در این مورد، فقط به‌ایران اشاره نمی‌کنند بلکه از **«بسیاری از کشورهای جهان»** نیز سخن می‌گویند. به‌عبارت دیگر، در این بخش از بیانیه، به‌تجربهٔ **نظام‌های توتالیتر** و به‌آثار ناشی از آن در زمینهٔ فعالیت‌های فکری و فرهنگی اشاره شده، و بر اصل **استقلال اهل قلم نسبت به‌دستگاه حاکم سیاسی** تأکید شده است. این استقلال، در بند ۳ بیانیه نیز با اشاره به‌ضرورت تشکیل **«اتحادیه‌ئی آزاد و قانونی»** که نماینده و مدافع حقوق اهل قلم و بیان‌کنندهٔ آراء آن‌ها باشد خواسته شده است. بالاخره، راه رسیدن به‌این هدف‌ها، یعنی درحقیقت شیوهٔ مبارزهٔ اهل قلم و چارچوبی که برای این مبارزه پذیرفته شده، در رعایت کامل **«اصول قانون اساسی»** و موادِ مربوط **«اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر»** تعیین گردیده است. این نشان می‌دهد که اهل قلم ایران استناد به‌مفاد قانون اساسی و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، یعنی امکان مبارزه‌ئی سیاسی و دموکراتیك را، در آن برهه اززمان عملی و مؤثر تشخص داده بودند و می‌کوشیدند تا در عین خفقان و نبود هرگونه سازمان سیاسی و دموکراتیك به‌بسیج افکار برای مبارزه برضد نظام توتالیتر پهلوی برخیزند.

آنان که این روزها مسجد و منبری پیدا کرده‌اند و بلندگوهای رادیو رانیز در حکم وسیله‌ئی برای «تنها به‌قاضی رفتن» و ابراز وجود شخصی خویش تلقی می‌کنند، بر این

۱. تأکید ازماست.



دروغ تاریخی پا می‌فشارند که روشنفکران و اهل قلم ایران درخدمت دستگاه طاغوت بودند و برای آگاه کردن خلق و مبارزه با دستگاه ستمشاهی گامی برنداشتند. آنان از خود نمی‌پرسند که وقتی از روشنفکر سخن می‌گویند مقصودشان چگونه موجودی است. آیا می‌توان جانورانی چون هویداها، روحانی‌ها، مجیدی‌ها، نهاوندی‌ها و امثال آنان را از یك سو، و قلم به‌مزدان رنگین نامه‌های دوران آریامهری را از سوی دیگر، واقعاً روشنفکر نامید؟ آیا می‌توان از دو جریان اصیل روشنفکری دو دههٔ اخیر ایران که یکی در میدان رزم و عمل و دیگری نخست در لباس ادبیات مقاومت و سپس در جبههٔ مبارزهٔ دموکراتیك رودرروی دستگاه ستمشاهی ایستادند صرفنظر کرد و از روشنفکران در خدمت طاغوت به‌طور کلی سخن گفت؟ آیا می‌توان این حقیقت تاریخی را نادیده گرفت که بسیاری از زندانیان سیاسی این سرزمین در زمان شاه مخلوع فقط به‌این جرم در زندان‌ها ماندند و شکنجه شدند که پلیس در منازل‌شان نسخه‌هائی از این یا آن کتاب فلان یا بهمان نویسنده و شاعر را یافته به‌عنوان مدرك جرم ضمیمهٔ پرونده‌های‌شان کرده بود؟ آیا می‌توان اعتراض اهل قلم ایران را نسبت به‌سانسور، و کوشش صمیمانهٔ همین اهل قلم را برای بنیادگذاری یك جریان دموکراتیك در برابر دستگاه توتالیتر پهلوی ـ که تأسیس و گسترش و سپس سکوت و بار دیگر اوجگیری و اعتلاء حرکت کانون نویسندگان ایران نمودار صادق آن است ـ نادیده گرفت؟ اگر «برادر»های امروزی همه چیز یادشان رفته باشد، دست کم کوشش صادقانهٔ «برادر»ان واقعی دیروز را که نباید فراموش کرده باشند.

در سوی دیگر بازار سیاست‌بازی کنونی، در برابر طوطیان نه چندان شیرین‌سخن رادیوئی، صفی دیگر از فرصت‌طلبان تشنهٔ قدرت و حاکمیت را داریم که، به‌اقتضای طبع سازشکار و معامله‌گر خویش، از کوشش‌های اصیل روشنفکران و اهل قلم ایران تعبیری خاص خود دارند.

مدافعان تزِ «حقوق بشر کارتری» را که می‌شناسید؟ چه آنان که به‌این «تز» به‌عنوان «وسیله‌ئی از عالم غیب و تعیین‌کنندهٔ سرنوشت انقلاب ایران» با علاقه می‌نگرند، و چه آنان که با توسل به‌این «تز» جز تخطئهٔ هرگونه کوشش اصیل افراد و گروه‌ها، و درست کردن پشتوانه برای سرمایهٔ «توده»ئی خویش قصد دیگری ندارند. این جماعت، صرفنظر از افتراق و تضاد ظاهری خویش، علاقهٔ خاصی دارند به‌این که همه چیز را از دید وراء مرزها بنگرند. برای اینان جامعهٔ ما با همهٔ توش و توان تاریخی خویش، با همه تضادها و ضرورت‌های حاکم بر آن ـ تضادها و ضرورت‌هائی که ممکن است درگیری و گسترش مبارزه‌ئی را با شکل معین و تاریخی خویش در لحظه‌ئی از زمان اجتناب‌ناپذیر گرداند ـ مطرح نیست؛ آنچه مطرح است خواست‌ها و ضرورت‌های برون مرزی است. افشاگری آقای مهندس بازرگان در رادیو تلویزیون را که شنیده‌اید؟اگر بر آنچه ایشان گفتند تکیه کنیم فقط ناچاریم به‌این نتیجه برسیم که هرچه در این سی سال در سرزمین ما اتفاق افتاده از چارچوب قول وقرارها و «اقدامات» **نهضت آزادی** از یك سو، و عواطف و خواست‌های بشردوستانهٔ آمریکائیانِ

> «نمی‌توان با روش‌هائی نظیر مذاکرات خصوصی‌وفعالیت‌هائی که طبق روال مجاز قانونی و حقوق اساسی مردم ایران نیست (نظیر مذاکرات دوستانه با عوامل سانسور و فعالیت خصوصی از قبیل واسطه قرار دادن مقامات و دستگاه‌های صاحب نفوذی که دارای صلاحیت قانونی نمی‌باشند) با بنیادهای فعلی سانسور مبارزه کرد.[7]»

هیأت دبیران کانون به‌دنبال این نتیجه‌گیری، ضرورت اتخاذ خط مشی روشنی برای کانون را مطرح می‌کند و به«کمیسیون بررسی خط مشی کانون مأموریت می‌دهد تا با توجه به‌تصمیم مزبور مطالعات خود را برای اتخاذ خط مشی کانون که تصویب آن به‌مجمع عمومی محول خواهد شد آغاز کند»[8].

این مسائل نشان می‌داد که گسترش فعالیت دموکراتیك کانون، برای رژیم و دستگاه سانسور موجب دردسر خواهد شد.به‌همین دلیل دستگاه بر مخالفت‌های خود افزود. ابتدا به‌گردانندگان تالار قندریز اخطار شد که دیگر محل خود را در اختیار کانونیان نگذارند. با توجه به‌همین دشواری‌ها بود که آخرین جلسهٔ منظم کانون در مدرسهٔ به‌آذین درنارمك تشکیل شد. در این جلسه بحث بر سر صدور اعلامیه‌ئی علیه سانسور بود که با مخالفت عده‌ئی روبه‌رو شد[9] و به‌دنبال این اختلاف نظرها فعالیت منظم و همبستهٔ کانون از آن پس عملاً دچار تفرقه و سکون گردید. سپس فریدون تنکابنی توقیف شد و به‌دنبال اعتراض کانونیان و دیگر اهل قلم به‌دستگیری او نخست چند تن از اعضای کانون، مانند آشوری، بیضائی و ساعدی، به‌ساواك احضار شدند. ساعدی دوبار احضار شد و بار دوم کتك مفصلی هم نوش جان کرد. سپس چند تن دیگر، مانند سپانلو، ناصر رحمانی‌نژاد، سعید سلطان‌پور و محمود اعتمادزاده، بازداشت شدند. این اوضاع، و مرگ نابهنگام شادروان جلال آل‌احمد در شهریور ۱۳۴۸ ـ مرگی که کانون را از یکی از فعال‌ترین و مؤثرترین بنیادگذاران خود محروم کرد ـ سبب شد که فعالیت‌های کانون از اواخر سال ۱۳۴۸ به‌بعد عملاً راکد بماند. این رکود، با توجه به‌این که از یك سو فشار اختناقی دستگاه از آن پس شدت بیش‌تری یافت و از سوی دیگر برخی از نخستین بنیادگذاران کانون راه دیگری در پیش گرفتند به‌سکوتی نسبتاً طولانی انجامید که تا سال ۱۳۵۶ که سال شروع دومین دورهٔ فعالیت‌های کانون است ادامه داشت.

۷. اخبار کانون نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۴۸
۸. همان مأخذ
۹. بعداً به‌این قضیه با تفصیل بیشتری خواهیم پرداخت.



## ۳ـ برداشتی تحلیلی از مقدمات گذشته در زمینهٔ هدف‌ها و روش مبارزهٔ کانون

کانون نویسندگان ایران، از آغاز تأسیس خود تاکنون سه بیان نامهٔ اصولی تدوین کرده است: بیان نامهٔ نخست تحت عنوان بیانیه دربارهٔ کنگرهٔ نویسندگان که مبنای گردهمائی اهل قلم ایران برای تأسیس کانون شد؛ بیان‌نامهٔ دوم تحت عنوان دربارهٔ یك ضرورت که همزمان با اعلام رسمی تأسیس کانون تدوین گردید؛ و موضع کانون نویسندگان ایران که بیان رسمی رادیکالیزه شدن حرکت کانون از سال ۱۳۵۶ تابه‌امروز است. بدون بررسی دقیق و مقایسهٔ اهداف این سه بیان‌نامه، درك معنا و مفهوم حرکت کانون و اعتلائی که این حرکت در طی یك پراتیك اجتماعی پیدا کرده است ممکن نیست.

در بیان‌نامهٔ نخست ـ که به‌مناسبت اقدامات دستگاه پهلوی در برپا کردن کنگره‌ئی فرمایشی از نویسندگان و شعرا تدوین شده بود ـ چنین آمده است:

> «چون خبر تشکیل کنگره‌ئی به‌نام «کنگرهٔ نویسندگان و شعرا و مترجمان» اعلام شده است ما امضاکنندگان زیر لازم می‌دانیم که این مطالب را به‌اطلاع مردم و مقامات مملکت برسانیم:
>
> ۱ـ چون هدف از تشکیل چنین کنگره‌هائی اصولاً فراهم آوردن زمینه‌ئی برای اجتماع اهل قلم و تبادل آزادانهٔ افکار و آراء میان ایشان است، از نظر ما، شرط مقدماتی چنین اجتماعی وجود آزادی‌های واقعی نشر و تبلیغ و بیان افکار است. در حالی که دستگاه حکومت با دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم خود در کار مطبوعات و نشر کتاب و دیگر زمینه‌های فعالیت‌های فکری و فرهنگی (که موارد بیرون از حد آن را به‌کمك اسناد و ارقام می‌توان ذکر کرد) آن آزادی‌ها را عملاً از میان برده است. بنابراین، ما وجود چنین کنگره‌ئی را با فقدان شروط مقدماتی آن مفید و ضروری نمی‌دانیم. از نظر ما آن شرط مقدماتی با رعایت کامل **اصول قانون اساسی**[1] در آزادی بیان و مطبوعات و مواد مربوط **اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر**[1] فراهم خواهد شد.
>
> ۲ـ به‌نظر ما، هرگونه دخالت حکومت‌ها در کار اهل قلم و هدایت ادبیات در جهات رسمی سیاسی همواره به‌رشد ادبیات سالم و واقعی لطمه زده است و **این اصل با تجربه‌هائی که در این کشور و در بسیاری از کشورهای جهان صورت گرفته به‌ثبوت رسیده است**[1]؛ بنابراین ما وجود چنین کنگره‌ئی را که به‌هدایت حکومت و بدون نظارت اهل قلم تشکیل

۱. تأکید از ماست.

بعد از تأسیس کانون، نخستین مسأله عبارت بود از اقدام جدی برای به‌ثبت رساندن کانون، تهیهٔ محلی برای تجمع‌ها و نیز پیگیری اقدامات مربوط به‌مبارزه با سانسور و گسترش فعالیت‌های فرهنگی کانون.

بعد از مدتی گردهمائی در منازل افراد، سرانجام کانونیان موفق شدند موافقت گردانندگان «تالار قندریز» را برای تشکیل جلسات کانون جلب کنند. این جلسات بیش‌تر به‌بحث و گفت‌وگو دربارهٔ مسائل مورد نظر کانون، به‌ویژه «مسألهٔ آزادی به‌طور کلی، و آزادی اندیشه و بیان به‌نحو اخص»[5]، و سرانجام به‌سخنرانی‌های ماهانه دربارهٔ این مسائل اختصاص داشت. محمود اعتمادزاده (به‌آذین) در دو نوبت، در تاریخ ۴۷/۸/۳۰ و ۴۷/۱۰/۵ دربارهٔ «هنرمند و آزادی» صحبت کرد. پس از او سخنرانی داریوش آشوری بود تحت عنوان: «صورت نوعی تمدن غرب و وضعیت ما در برابر آن»؛ و بالاخره صحبت رضا سیدحسینی تحت عنوان: «پل نیزان، نویسنده و روشنفکر» در ششم مهرماه ۱۳۴۸ در تالار قندریز.

علاوه براین گونه فعالیت‌ها که بیش‌تر مخصوص خود اعضای کانون بود، کانون مجلس یادبود نیما یوشیج را نیز در آمفی تئاتر دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران برپا کرد که بیش‌تر جنبهٔ همگانی داشت. این مجلس در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۱۷ تشکیل شد و در آن علاوه بر خانم دکتر سیمین دانشور که به‌عنوان رئیس کانون جلسه را افتتاح کرد آقایان سیاوش کسرائی، رضا براهنی و محمد حقوقی درباره زندگی و آثار نیما سخنرانی کردند و شعرهائی از نیما نیز توسط تعدادی از شعرای معاصر از جمله احمد شاملو خوانده شد.

در زمینهٔ حمایت از حقوق صنفی اهل قلم، هیأت دبیران کانون در اواخر بهار ۱۳۴۷ «توانست متن لایحهٔ حمایت از حقوق مصنف را که به‌مجلس تقدیم شده بود به‌دست آرد. در مطالعه و بررسی لایحهٔ نامبرده موارد بسیار متعدد نارسائی و کمبود و همچنین نبودن زبان جامع و مانع در این لایحه مشاهده گردید. پس از اقداماتی چند و مکاتبه با کمیسیون فرهنگ و هنر مجلس، نمایندهٔ کانون به‌آن کمیسیون دعوت شد و در آنجا یکایك موارد نقص و نارسائی لایحهٔ مزبور را متذکر گشت»[6].

در مورد به‌ثبت رساندن کانون نیز اقداماتی در سال ۱۳۴۷ انجام گرفت که اسماعیل نوری علاء به‌عنوان منشی کانون، این اقدامات را پیگیری می‌کرد. امّا این فعالیت‌ها به‌جائی نرسید چرا که هیأت دبیران درگزارش خود به‌مجمع عمومی مورخ ۲۳ اسفندماه ۱۳۴۷ می‌نویسد: «تقاضای ثبت کانون نویسندگان ایران در ادارهٔ اطلاعات شهربانی با مخالفت روبرو شد و این مخالفت بدون ذکر کم‌ترین دلیلی شفاهاً به‌نمایندهٔ کانون اعلام گردید...» در طول سال‌های ۴۷ و ۴۸ که دورهٔ اول فعالیت کانون

۵. اخبار کانون نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۴۸، نشریه پلی‌کپی شده.

۶. اخبار کانون نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۴۸،مطالبی که نقل شد از گزارش هیأت دبیران به‌مجمع عمومی مورخ ۲۳ اسفند ۱۳۴۷ گرفته شده.



ادامه داشت مقامات مسؤول به‌تقاضاهای مکرر کانون توجهی نکردند و مسألهٔ به‌ثبت رساندن کانون و رسمیت یافتن آن همچنان مسکوت ماند. بعدها دستگاه گویا به‌فکر افتاده بود در این زمینه اقدامی بکند. از جمله، به‌روایت سپانلو، و آشوری در اوائل سال ۱۳۵۰ از طریق فیروز شیروانلو پیامی فرستاده شدو به‌دنبال آن چند تن از اعضای کانون [نوری علاء، هوشنگ وزیری، نادر ابراهیمی، و داریوش آشوری] با ناصر مقدم در ساواك ملاقاتی کردند. مقدم گفته بود ما مخالفتی نداریم و این شهربانی است که مانع کار شماست. و پیشنهاد کرده بود پرونده را دوباره بیاورید تا اقدام بشود. اعضای کانون هم جواب داده بودند که پرونده قبلاً ارائه شده و چنانچه دستگاه نظرخاصی ندارد کافی است همان پرونده را به‌جریان بیندازد. مطلب به‌همین جا ختم شد و دیگر دنبال قضیه را نگرفتند.

اما دشمنی دستگاه با کانون نویسندگان ایران به‌مخالفت با به‌ثبت رساندن کانون محدود نشد. مجالس و سخنرانی‌های کانون درتالار قندریز می‌توانست زمینه‌ئی مناسب برای گسترش فعالیت‌های آن و تشدید مخالفت با سانسور و اتخاذ روش‌های مؤثری برای مبارزه با آن باشد. دومین انتخابات کانون در مجمع عمومی مورخ ۲۳ اسفندماه ۱۳۴۷ صورت گرفت. در این مجمع، که به‌ریاست آقای مصطفی رحیمی و جانشین بعدی ایشان آقای نادر نادرپور جریان یافت، پس از استماع گزارش هیأت دبیران قبلی ـ که بخش‌هائی از آن را نقل کردیم ـ و تصویب اصلاحات پیشنهادی دراساسنامهٔ کانون، رأی‌گیری برای انتخاب اعضای جدید هیأت دبیران و دیگر مسؤولان اجرائی کانون انجام شد. آقایان رضا براهنی، یدالله رؤیائی، اسلام کاظمیه، هوشنگ وزیری، کیومرث منشی‌زاده، محمدعلی سپانلو، سیاوش کسرائی، محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، نادر نادرپور، اسماعیل نوری علاء، و خانم فریدهٔ فرجام آمادگی خود را برای شرکت در انتخابات اعلام داشتند. خانم سیمین دانشور و آقای رضاسیدحسینی بر جریان رأی‌گیری و شمارش و قرائت آراء نظارت می‌کردند. اعضای اصلی دومین هیأت دبیران کانون نویسندگان ایران (سال ۱۳۴۸) به‌شرح زیر انتخاب شدند:

سیاوش کسرائی ـ نادر نادرپور (هر یك با ۲۸ رأی)
محمود اعتمادزاده ـ هوشنگ وزیری (هر یك با ۲۶ رأی)
اسماعیل نوری علاء ـ محمدعلی سپانلو (هر یك با ۲۵ رأی)

در نخستین جلسهٔ هیأت دبیران جدید، اسماعیل نوری علاء به‌نفع محمدعلی سپانلو کنار رفت و عضویت علی‌البدل دوم، هیأت دبیران را پذیرفت. نفر دوم علی‌البدل رضا براهنی بود که سیزده رأی آورده بود. آقای اسلام کاظمیه و خانم فریدهٔ فرجام نیز به‌عنوان بازرسان مالی کانون انتخاب شدند. صندوقداری کانون همچنان به‌عهده فریدون تنکابنی بود.

کانون در گسترش فعالیت‌های خود کمیسیون‌های داخلی متعددی تشکیل داد و در پیگیری اقدامات مربوط به‌مبارزه با سانسور، هیأت دبیران کانون در جلسهٔ مورخ ششم خرداد ۱۳۴۸ به‌این نتیجه رسید که:

محمود اعتمادزاده (به‌آذین). منصور اوجی. محمد کلباسی. هوشنگ گلشیری. ۱۲/۸
رضا براهنی[۲]. سیاوش کسرائی. ۱۲/۹
هوشنگ ابتهاج (سایه). ۱۲/۱۰
شمس آل‌احمد. منوچهر آتشی. بیژن اللهی. احمدرضا احمدی. بهرام اردبیلی. بدون‌تاریخ
عبدالله انوار. اکبر رادی. روئین پاکباز. فریدون تنکابنی. محمدرضا جودت.

علی‌اصغر حاج سیدجوادی. محمد حقوقی. اسماعیل خوئی. موسوی خامنه‌ئی. علی‌اصغر خبره‌زاده.
سیمین دانشور. رضا داوری. نصرت رحمانی. یدالله رویائی. محمد زهری.
غلامحسین ساعدی. احمد شاملو. منوچهر شیبانی. مهرداد صمدی. منوچهرصفا. پرویز صیاد.
باقرعالیخانی. غزاله علیزاده. جعفر کوش‌آبادی. سیروس مشفقی. بهمن‌محصص.
حمید مصدق. نادر نادرپور.

با جمع شدن این امضاها و ادامهٔ دیدارهای امضاکنندگان با هم در منازل برخی از افراد سرشناس، قرار بر این گذاشته می‌شود که امضاکنندگان بیانیه به‌عنوان اعضای مؤسس «کانون نویسندگان ایران»یکجا جمع شوند و گفت‌وگوهای رسمی خود را برای انجام این کار آغاز کنند. مجله آرش که آن روزها به‌سردبیری اسلام کاظمیه منتشر می‌شد در شماره ۱۷ خود (شماره چهارم دورهٔ دوم، اردی‌بهشت و خرداد ۱۳۴۷) در این زمینه و چگونگی تأسیس کانون نویسندگان و تشکیل نخستین جلسات آن چنین می‌نویسد:

«هستهٔ اولیهٔ کانون نویسندگان ایران در تاریخ ۴۶/۱۱/۳۰ به‌وجود آمد و جلسات بحث و مذاکرهٔ نویسندگان برای بررسی موقعیت خویش نسبت به‌مسائل جاری اجتماعی و صنفی تا آخر سال ۴۶ ادامه داشت. در آخرین جلسات سال گذشته بود که تصمیم گرفته شد برای یکپارچه کردن فعالیت‌های مختلف نویسندگان، کانون نویسندگان ایران به‌وجود آید و نویسندگانی که در جلسات قبلی شرکت کرده‌اند به‌عنوان هیأت مؤسس کانون شناخته شوند.

اولین جلسهٔ رسمی هیأت مؤسس کانون نویسندگان ایران در تاریخ ۴۷/۱/۱۵[۱] تشکیل شد و طی پنج جلسه بحث و گفت‌وگو مطالبی که از این پس نقل خواهیم کرد به‌تصویب رسید.»

آرش سپس تعداد اعضای هیأت مؤسس کانون را ۴۹ نفر ذکر کرده و اسامی آنان را در همان شماره آورده است. تطبیق اسامی ذکر شده در آرش با امضاهای

۲ـ آقای براهنی در پای امضای خود تاریخ ۴۶/۱۱/۹ را ذکر کرده‌اند. چون در آن تاریخ هنوز بیانیه‌ئی تدوین و امضاء نشده بود تاریخ حقیقی امضای ایشان باید احتمالاً ۴۶/۱۲/۹ باشد.

۱ـ آرش تاریخ ۴۵/۱/۱۵ نوشته، که اشتباه است.



موجود در پای «بیانیه دربارهٔ کنگرهٔ نویسندگان» نشان می‌دهد که تعداد موافقان با حرکت کانون، که علی‌الاصول می‌بایست اعضای مؤسس کانون شمرده شوند، بیش از ۴۹ نفر بوده است. معلوم نیست به‌چه دلیل اسم ۱۲ نفر از امضاکنندگان «بیانیه دربارهٔ کنگرهٔ نویسندگان» در مقالهٔ آرش از قلم افتاده است. این عدهٔ اخیر عبارتند از: منصور اوجی. روئین پاکباز. محمدرضا جودت. محمد حقوقی. مهرداد صمدی. رضا داوری. پرویز صیاد. باقر عالیخانی. محمد کلباسی. هوشنگ گلشیری. موسوی خامنه‌ئی. بهمن محصص.

در نخستین جلسات رسمی کانون که از ۴۷/۱/۱۵ تاپنج جلسه ادامه داشته، علاوه بر تصویب اساسنامهٔ کانون و تدوین منشوری تحت عنوان «دربارهٔ یك ضرورت»، نخستین انتخابات کانون نیز انجام گرفته است. متن پیشنهادی اساسنامهٔ کانون توسط داریوش آشوری و محمدعلی سپانلو تهیه شده بود و متن منشوری که تشکیل کانون نویسندگان ایران را رسماً اعلام می‌داشت توسط آقای محمود اعتمادزاده (به‌آذین)[۲]. در نخستین انتخابات کانون که طی همین جلسات انجام شد[۳] خانم سیمین دانشور و آقایان محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، نادر نادرپور، سیاوش کسرائی و داریوش آشوری به‌سمت اعضای اصلی، و آقایان غلامحسین ساعدی و بهرام بیضائی به‌سمت اعضای علی‌البدل هیأت دبیران‌کانون انتخاب‌شدند. جلال آل‌احمد و هوشنگ وزیری ازنامزد شدن در انتخابات خودداری کرده بودند. در همان جلسه آقایان نادر ابراهیمی و فریدون معزی مقدم به‌عنوان بازرسان مالی، آقای فریدون تنکابنی به‌عنوان صندوقدار و آقای اسماعیل نوری علاء به‌عنوان منشی کانون انتخاب شدند. به‌پیشنهاد آقای محمود اعتمادزاده فکر انتخاب رئیسی برای کانون در همان جلسات مطرح می‌شود و پس از صلاحدیدهای لازم سرانجام خانم دکتر سیمین دانشور از بین اعضای هیأت دبیران به‌این عنوان انتخاب می‌شوند بعد از انجام انتخابات، شادروان جلال آل‌احمد «مبلغ پانزده هزار ریال چك حق‌الترجمهٔ کتاب «عبور از خط» را در اختیار صندوق کانون گذاشت و دیگران هر یك به‌قدر همت و درآمد خود کمك‌هائی به‌صندوق کانون کردند تا آمادگی لازم برای تهیهٔ محل و مخارج ثبت و رسمیت قانونی کانون به‌وجود آید»[۴].

گویا بعد از تصویب اساسنامه و منشور و انجام انتخابات کانون در طی همین جلسات بود که پیشنهاد برقراری ارتباط با نویسندگان مذهبی [از جمله شادروانان طالقانی و شریعتی] و جلب همکاری آنان با کانون نویسندگان ایران توسط جلال آل‌احمد مطرح شد که به‌علت مخالفت عده‌ئی به‌جائی نرسید و جلال مجبور شد به‌منظور پرهیز ازایجاد اختلاف پیشنهاد خود را پس بگیرد. ما در جای خود به‌این قضیه اشاره خواهیم کرد.

۲. گویا آقای نادر نادرپور در تدوین این متن، به‌ویژه در بخشی از آن که مربوط به‌حقوق مولف است، همکاری داشته.
۳ـ گو یا جلسهٔ انتخابات در منزل آقای جعفر کوش‌آبادی بوده.
۴ـ ارش، همان شماره، صفحه ۹.

## سوار تاریخ

آن که بر اسب تاریخ
باژگونه سوار است
چشم‌اندازی بس مردهٔ دارد
سرزمین‌هائی مطرود و منزلگاه‌هائی متروك.

کاروان زندگی
بردنی‌ها را برده است
تازان روبه دیار روشن خورشید و
قلمرو سرزندهٔ نشاط.

***

هان تا این هیون
سوار نادان خود را
در کدامین گردنه بر زمین کوبد!

۵۸/۱۰/۲۵

## ا مسیر تاریخ

عرصهٔ صف است و مصاف
همواره سربازانی از نطفهٔ باروت
در بطن ستم پرورده می‌شوند
که تولدشان
شلیکی است
به‌سرخی خون و آتش خشم.

۵۸/۱۱/۱



# حزب توده، و
# کانون نویسندگان ایران ۴

در شمارهٔ گذشته کلیشهٔ یکی از نسخه‌های نه گانهٔ نخستین بیانیهٔ نویسندگان ایران در سال ۱۳۴۶ را که مقدمهٔ تأسیس «کانون نویسندگان ایران» شد چاپ کردیم این بیانیه هر چند در آن تاریخ منتشر نشد اما خبر آن به‌گوش دولت رسید و آگاهی از زمزمه‌های مخالف سبب شد که کنگرهٔ فرمایشی منتفی شود. متن این بیانیه و نیز منشوری که تحت عنوان «درباره یك ضرورت» بعد از آن نوشته شد در جای خود بررسی و تحلیل خواهد شد. عجالتاً بهتر است جریان تأسیس کانون را دنبال کنیم.

«بیانیه درباره کنگرهٔ نویسندگان» که با اقدام و پیگیری نه تن تهیه و به‌امضای خود آنان رسیده بود در طول اسفند ۱۳۴۶ و اوائل فروردین ۱۳۴۷ بدیگر نویسندگان و شعرای علاقمند به‌این اقدام نیز عرضه شد و کسانی که با آن موافق بودند بیانیه را امضاء کردند. شکل کار، چنان که قبلاً گفتیم این بود که نه تن بنیادگذار این اقدام بیانیهٔ مذکور را در نه نسخه ماشینی بین خود تقسیم کردند و هر یك از آنان مأمور مذاکره و جلب موافقت‌عده‌ئی از اهل قلم ایران شد. در مجموع، تا اوائل فروردین ماه ۱۳۴۷ که امضاءکنندگان برای بحث عمومی دربارهٔ تأسیس کانون گرد آمدند ۵۲ نفر آن بیانیه را امضاء کردند. امضای نه نفر مبتکران این اقدام در هر ۹ نسخه تکرار شده. تاریخ این امضاها اول اسفندماه ۱۳۴۶ است. در حالی که امضاءکنندگان دیگر هر کدام فقط یکی از نسخه‌های ۹ گانه را امضا کرده‌اند. تاریخی که برخی از امضاکنندگان در پای امضای خود گذاشته‌اند چگونگی پیشرفت کار را تا حدودی نشان می‌دهد. امضاکنندگان این بیانیه عبارتند از:

| نام و نام خانوادگی | تاریخ امضا (سال ۱۳۴۶) |
|---|---|
| جلال آل‌احمد. داریوش آشوری. نادرابراهیمی. بهرام بیضائی. | |
| محمدعلی سپانلو. اسلام کاظمیه. فریدون معزی مقدم. اسماعیل نوری‌علاء. | ۱۲/۱ |
| هوشنگ وزیری. | ۱۲/۱ |
| احمد اشرف[۱]. | ۱۲/۳ |
| خانم فریده فرجام. محمود مشرف آزاد تهرانی. | |

۱. آقای اشرف فقط یکی از نسخه‌هارا امضا کرده است.

بود، سخنانش و رفتارش بیش‌تر دلگرم‌کننده وجمع‌کننده بود تا دورکننده و برهم‌زننده. کدخدامنشی‌های او و گذشت‌هائی که نشان می‌داد اغلب اوقات به‌نزدیك شدن دل‌ها، هرچند در مقیاس مجامع محدود، کمك می‌کرد.

در آن سال‌ها، یکی از «پاتوق»های روشنفکری، «کافه قنادی فیروز» بود که در خیابان نادری قرار داشت. در آنجا گروه‌های متعددی رفت و آمد داشتند، از جمله گروهی که با جلال، روز معینی را در هفته (گویا دوشنبه‌ها) در آنجا جمع می‌شدند. غالباً نیز این گونه محافل و گردهم‌آئی‌های دوستانه به‌منازل افراد می‌کشید و ادامه می‌یافت.

فکر تأسیس اتحادیه‌ئی برای اهل قلم در یکی از همین گردهم‌آئی‌های هفتگی نویسندگان با جلال آل‌احمد در «کافه فیروز» عنوان شد. اواخر سال ۱۳۴۶ بود و صحبت از تشکیل «کنگرهٔ شعرا، نویسندگان، و مترجمان ایران» که رژیم شاه می‌خواست به‌عنوان تظاهری از همکاری اهل قلم با خود به‌راه اندازد.

البته چنان که گفتیم، پیش از آن سانسور و اختناق تشدید شده موجبات نگرانی نویسندگان و روشنفکران را فراهم آورده بود. حتی پیش از آن تاریخ کوشش‌هائی شده بود تا اعلامیه‌ئی به‌امضای نویسندگان و اهل قلم و در اعتراض به‌سانسور منتشر شود. جلال آل‌احمد و دکتر ساعدی مبتکر این اقدام بودند که انگیزه آن، توقیف هفته‌نامهٔ «بارو» (شاملو ـ رؤیائی) بود و به‌جائی نرسید زیرا از یك سو جمعی از اهل قلم به‌رعایت احتیاط آن اعلامیه را امضا نکردند و از سوی دیگر کل اقدام با وعده و وعید دستگاه و ارجاع کار به‌کمیسیون گذشت و نتیجه‌ئی به‌دست‌نداد[۳]. با این همه نگرانی از توسعهٔ سلطهٔ اختناق و سانسور، و اندیشهٔ ضرورت اقدام بر ضد آن، کم و بیش وجودداشت و در محافل و «پاتوق»های روشنفکری به‌بحث گذاشته می‌شد.

ماحصل گفت‌وگوی جمعی از روشنفکران با جلال آل‌احمد در آن جلسهٔ «کافه فیروز»، در اواخر زمستان ۱۳۴۶، این شد که اولا باید «کنگره شعرا و نویسندگان و مترجمان ایران» را که رژیم سرگرم تدارك آن بود تحریم کرد؛ ثانیاً باید تبادل‌نظرها را برای متشکل کردن اقدام نویسندگان ایران برضد سانسور ادامه داد. در آن جلسه عده حاضر عبارت بودند از: جلال آل‌احمد، داریوش آشوری، محمدعلی سپانلو، بهرام بیضائی، نادر ابراهیمی، فریدون معزی مقدم، اسماعیل نوری‌علاء، اسلام کاظمیه، هوشنگ وزیری، و احتمالاً یکی دو تن دیگر. قرار بر این می‌شود که برای ادامه گفت‌وگو در این باره، جلسه دیگری در منزل یکی از همان افراد تشکیل شود. این جلسه در منزل محمدعلی سپانلو تشکیل می‌شود و در آن علاوه بر نام برده شدگان قبلی جمعی دیگر چون عباس پهلوان، غلامحسین ساعدی، سیمین دانشور، احمد رضا احمدی و احتمالاً احمد اشرف نیز شرکت می‌کنند. بحث و گفت‌وگو بر سر لزوم تحریم «کنگره شعرا و نویسندگان و مترجمان ایران» درمی‌گیرد و با طرح پاره‌ئی مسائل

۳. آرش، شماره ۱۷، اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۷، ص ۷. بنا به‌اظهار چند تن از شاهدان عینی و اقدام‌کنندگان در آن ماجرا، آقای به‌آذین از جمله احتیاط‌کنندگان بودند.



شخصی کار حتی به‌مجادله و برخوردهای لفظی می‌کشد. سرانجام با دخالت و پادرمیانی دیگر حاضران آرام می‌گیرند و قرار بر این می‌شود که متنی در اعلام مخالفت با «کنگره شعرا و نویسندگان» و در ضرورت لغو سانسور و دفاع از آزادی بیان و اندیشه و تأسیس اتحادیه‌ئی از اهل قلم نوشته شود. از جمع حاضران، ۹ نفر نخست در همان مجلس با امضای چنین اعلامیه‌ئی موافقت می‌کنند و برخی مانند عباس پهلوان، مخالفت و بعضی نیز، مانند غلامحسین ساعدی، ضمن تأئید اصولی نظر می‌دهند که مسأله محتاج بحث و گفت‌وگوی بیش‌تری است و با تشتتی که در بین اهل قلم وجود دارد باید مقدمات کار را دقیق‌تر فراهم کرد. حاضران آن مجلس قرار می‌گذارندکه جلسهٔ بعد در منزل نادر ابراهیمی جمع شوند و در این فاصله داریوش آشوری مأمور می‌شود پیش‌نویس اعلامیه را تهیه کند تا در جلسهٔ بعدی تصویب و امضاء شود. در جلسه بعدی، در منزل نادر ابراهیمی، این کار انجام می‌گیرد و متنی تحت عنوان «بیانیه درباره کنگره نویسندگان» که آشوری تهیه کرده بود به‌امضاء نه نفر می‌رسد. قرار بر این می‌شود که از این متن نه نسخهٔ تایپ شده تهیه شود و هر یك از امضاءکنندگان مأمور می‌شوند تا در دایرهٔ آشنائی‌ها و تماس‌های شخصی خود، متن مذکور را به‌امضای دیگر نویسندگان و اهل قلم نیز برسانند.

کارامضاء گرفتن از آقایان محمود اعتمادزاده (به‌آذین) ـ سیاوش کسرائی ـ امیرهوشنگ ابتهاج (سایه) و منوچهر آتشی به‌نادر ابراهیمی واگذار می‌شود. ایشان نخست به‌سراغ آقای امیرهوشنگ ابتهاج در «سیمان تهران» می‌رود. گفت‌وگو با ابتهاج به‌جائی نمی‌رسد و وی می‌گوید اگر به‌آذین امضاء کند من و کسرائی هم امضاء خواهیم کرد. نادر ابراهیمی به‌سراغ به‌آذین می‌رود. جلسه اول نتیجه‌ئی نمی‌گیردزیرا به‌آذین می‌گوید «من کنار آل‌احمد نمی‌توانم بنشینم». اما در جلسه دوم، پس از بحث و گفت‌وگوی بسیار و تذکر این مطلب که بالاخره این کار، یعنی تشکیل کانون تا حدود زیادی پیش رفته و جمع قابل توجهی اعلامیه را امضاء کرده‌اند و بهتر است ایشان، یعنی آقای به‌آذین نیز، با دیگران همدلی و همراهی نشان بدهند، به‌آذین در تاریخ ۴۶/۱۲/۸، یعنی یك هفته بعد از جمع‌آوری امضاهای نخستین، بیانیهٔ مذکور را امضاء می‌کند. به‌دنبال به‌آذین ابتهاج و کسرائی نیز بیانیه را امضاء می‌کنند. و چون منوچهر آتشی نیز قبلاً امضاءکرده بود، نادر ابراهیمی نسخهٔ اعلامیه‌ئی را که به‌او سپرده شده بود به‌جمع نه نفر برمی‌گرداند.

در این فاصله دیگران هم به‌نوبهٔ خود مشغول جمع‌آوری امضاء بوده‌اند. سرانجام تعداد امضاها تا آغاز سال ۱۳۴۷، به‌۵۲ می‌رسد. متن این بیانیه با امضاهای آن نخستین بار در بولتن شماره شش کانون نویسندگان ایران در دوره اخیر، منتشر شد، و اینك کلیشه نسخه‌ئی که به‌امضای آقایان به‌آذین، کسرائی و ابتهاج هم رسیده همراه این قسمت از مقاله چاپ می‌شود.

باقر پرهام

[دنباله دارد]

همکاری دوستان مطبوعاتی چندتا عکس چپ و راست در روزنامه‌ها بیندازد و بعد هم دوباره به«مطالعات» خود در خارج برگردد چه کاری می‌کرد؟ یا حتی خود آقای به‌آذین که نوری‌علاء ایشان و دوستان‌شان را «رکن عمده» در تأسیس کانون می‌داند،و مردم، ارگان حزب توده، می‌گوید در «زایش و پرورش آن سهم عمده داشتند» آیا می‌تواند توضیح بدهد که این رکن عمده، چرا پس از خاموشی آل‌احمد دیگر کوششی برای احیاء کانون نکرد و آنقدر منتظر ماند تا باز هم جمعی از دوستان همان آل‌احمد در سال ۱۳۵۶ مقدمات کار را فراهم کنند و کانون را دوباره به‌راه بیندازند و ایشان لطف کنند و قدم رنجه بفرمایند تا به‌قول خودشان، در گزارشی که به‌مجمع‌عمومی فوق‌العاده اخیر کانون دادند، جمع نویسندگان از بعضی نام‌ها «که مشروعیتی با خود داشت» و فعالیت کانون «بدون حضور و موافقت آن‌ها در افکار عمومی» امکان‌ناپذیر می‌شد خالی نماند؟

این‌هاست مسائلی که در رابطه با پیدایش و گسترش یك پدیده در جامعه، و نیز در رابطه با نقشی که افراد و شخصیت‌ها در این میان بازی می‌کنند، باید مطرح شود ولی مدعیان همواره از طرح آن‌ها خودداری می‌کنند. برای طرح این گونه مسائل است که ما می‌خواهیم چگونگی شروع فعالیت برضد سانسور و پایه‌گذاری کانون نویسندگان ایران را براساس اسناد و مدارك موجود و شهادت‌های کسانی که هنوز در کانون باقی مانده‌اند باز نمائیم.

## ۲ـ۲ـ۲. پاتوق‌های روشنفکری و فکر تأسیس کانون

شادروان جلال آل‌احمد در زمینهٔ «پاتوق‌های روشنفکری» گفتاری دارد که اگر چه راهنمائی کننده است ولی، به‌ویژه در رابطه با موضوع بحث ما، باید تکمیل شود. وقتی صحبت از «پاتوق» می‌کنیم منظور ما محل گردهم‌آئی ودیدار روزمره یا نسبتاً منظم گروهی است که با هم همفکری و سنخیتی دارند. جلال آل‌احمد خود به‌این معنا اشاره‌ئی می‌کند چرا که می‌نویسد: «پاتوق‌ها یا میعادگاه‌های معین». با این همه، در شرح «پاتوق»‌های روشنفکری گاه به«کارخانه‌های روشنفکرسازی» اشاره می‌کند، گاه به«بهائی گری» می‌پردازد، و گاه به«فراماسونری»، «کسروی‌بازی»، «احزاب‌سیاسی»، «مجامع ادبی و هنری» و بالاخره «مطبوعات». این‌ها همه را نمی‌توان به‌عنوان «پاتوق»، و با توجه به‌معنای محدودی که این کلمه دارد، در کنار هم گذاشت. به‌ویژه که «فراماسون‌ها» و «بهائیان» از یك سو، و رشنفکران عضو احزاب سیاسی، یا عضو محافل و مجامع ادبی، یا گردانندهٔ «جنگ»‌ها و نشریات ادواری از سوی دیگر، همه را نمی‌توان یك قلم «روشنفکر» دانست، آن هم به‌تعریفی که خود جلال در کتاب مجموعاً مفیدش درباره روشنفکران ارائه داده است:[1]

«... روشنفکر کسی است که در هر آنی به‌گردش امر مسلط خالی از اندیشه معترض است؛ چون و چراکننده است، نفی‌کننده است. طالب راه بهتر و وضع

۱. درخدمت و خیانت روشنفکران، انتشارات رواق شماره ۲۷، چاپ سوم، ص ۴۱۰.



بهتر است. و سؤآل‌کننده است. و نپذیرفتار است، و به‌هیچ کس و هیچ جا سر نسپارنده است. جزبه‌نوعی عالم غیب به‌معنی عامش؛ یعنی به‌چیزی برتر از واقعیت موجود و ملموس که او را راضی نمی‌کند. و به‌این دلیل است که می‌توان روشنفکران را دنبال‌کنندهٔ راه پیمبران خواند که چون اکنون دوره ختم پیمبری است (و اشتباه سید باب و بهاءالله و دیگر مذهب‌سازان اخیر، در این که همین نکات را متوجه نبودند) و اندیشه و اندیشندگی دیگر نمی‌تواند و نیازی هم نیست که در لباس ماوراء طبیعت و از زبان عالم غیب عرضه بشود، ناچار اندیشمندان و متفکران و روشنفکران بار پیمبران را به‌دوش می‌برند. یعنی که بار امانت را. و آن هم بی‌هیچ فخر فروختنی یا در پس پردهٔ اسرار نهان شدنی یا آیه نازل کردنی یا ادای کتاب آسمانی و وحی را در آوردن. که راه وحی قرن‌هاست که بسته است.»[2]

با این تعریف چگونه می‌توان «بهائیان» و «فراماسون»ها را که صرف نظر از دیگر جهات، به‌جائی عمیقاً «سرسپارنده»اند و در اجرای وظائف فرقه‌ئی خویش «چون و چرا» نکننده‌اند، با دیگران در یك ردیف قرار داد و از همه آنان به‌نام روشنفکر یاد کرد؟ شادروان آل احمد، در زیر عنوان «پاتوق‌های روشنفکری» گاه به‌معنا و مفهوم محدود «پاتوق» به‌عنوان محل گردآمدن و میعادگاه نسبتاً منظم کسانی که دارای سنخیت فکری هستند نزدیك می‌شود، ولی غالباً هم از آن دور می‌شود و به‌جای پرداختن به«پاتوق»‌های روشنفکری بیش‌تر از وابستگی‌های اجتماعی روشنفکران یا دقیق‌تر بگوئیم از «محافل»، «فرقه‌ها» و «مذاهب» و «تشکیلاتی» که جمعی از روشنفکران و بسیاری از روشنفکرنمایان به‌آن‌ها تعلق داشته‌اند بحث می‌کند. اما «پاتوق» روشنفکری، به‌ویژه در سال‌هائی که آل‌احمد قلم می‌زد، معنائی دارد. معنای آن همان است که از اصطلاح «پاتوق» فهمیده می‌شود.

در آن سال‌های خفقان و استبداد، که احزاب سیاسی و مجامع فرهنگی و هنری اصیل و مستقل وجود نداشت و پیشرفت روند استقرار نظام توتالیتر بر جامعه همه چیز را درید اختیار خود گرفته بود، روشنفکران متعهد ـ یا دست کم آن گروه معدود از آنان که هنوز جذب رژیم نشده بودند ـ برای خود محافل و مجالسی داشتند. در منازل خویش، یا در جاهائی از اماکن عمومی، مانند «کافه»ها، قهوه‌خانه‌ها و یا مکان‌های مشابه دیگر، به‌اقتضای ماهیت «پاتوق»، این گونه میعادگاه‌ها، معمولاً بر محور نقش یا فعالیت شخصی فرد یا افراد معینی شکل می‌گرفت. همچنان که به‌قول شادروان جلال، وجود صادق هدایت شمع محفل کسانی بود که دوره‌های نخستین مجله «سخن» را اداره می‌کردند، وجود خود جلال هم، در آن سال‌ها، شمع محفل گروهی از نویسندگان و شعرا بود که «پاتوق»هائی داشتند و با هم دیدارهای نسبتاً منظمی. جلال هر عیبی اگر داشت، به‌تصدیق همه کسانی که با او از نزدیك آشنا بودند، حسن‌های بزرگی هم داشت، از جمله این حسن بزرگ که وجودش مایه تجمع می‌شد. با همه تندی و تیزی که در او

۲. جلال آل‌احمد، ایضاً، صفحه ۱۶۸ـ۱۶۷

مورخ ۵۸/۸/۲۱ که بعداً در «اتحاد مردم» مورخ ۵۸/۸/۲۸ منتشر شد می‌نویسد کانونی که «خود بنیادگذار آن بوده‌ایم»؛ آقای ناصر ایرانی در مقاله «سرنوشت کانون نویسندگان ایران» [جنبش، مورخ ۵۸/۸/۲۸] ضمن اشاره به‌اختلافات داخلی کانون، آقای به‌آذین و دوستان‌شان را «گروهی از بنیان‌گذاران» کانون می‌داند؛ روزنامهٔ مردم، ارگان مرکزی حزب توده، در شماره ۱۳۵ مورخ ۵۸/۱۰/۱۵ خود، طی مقاله مفصلی به‌دفاع از اخراج‌شدگان برخاسته می‌نویسد: «**گروهی از برجسته‌ترین و مشهورترین مبارزان ضدرژیم‌سلطنتی**[1] و دست‌نشاندهٔ امپریالیسم را که **خود در زایش و پرورش آن** [یعنی کانون] **سهم عمده داشتند** اخراج کنند.»؛ آقای غ. متین در مقاله‌ئی تحت عنوان: برای آزادی دنبال «شیطان بزرگ» هم می‌روید؟ در اطلاعات مورخ ۵۸/۱۰/۳۰ می‌نویسد: «در سال ۱۳۴۶، عده‌ئی از هنرمندان و نویسندگان کشور که **به‌آذین در رأس آن‌ها قرار داشت**، بر آن شدند به‌منظور مبارزه با ستم و خودکامگی رژیم دست‌نشاندهٔ پهلوی، در آن شرائط دهشت‌بار کانون نویسندگان ایران را پی‌ریزی کنند» و از آنجا که دروغگو کم حافظه است به‌کلی فراموش می‌کنند که دوازده روز پیش از نوشتن مقالهٔ ایشان، آقای نوری علاء، منشی دوره اول فعالیت‌های کانون، که همه اسناد را هم در اختیار دارند، به‌عنوان دفاع از آقای به‌ذآین و دوستان‌شان طی مقاله‌ئی به‌تاریخ ۵۸/۱۰/۱۸ در روزنامه کیهان، اعلام داشته‌اند که آقای به‌آذین جزو ده نفر بنیان‌گذاران نخستین کانون نبوده‌اند، تا چه رسد به‌این که به‌قول آقای متین در «رأس‌شان» قرار داشته باشند. و بالاخره، آقای اسماعیل نوری علاء که در ادامه مقالهٔ اشاره شده در فوق تحت عنوان: «ما در کانون نویسندگان پیر و خط‌مشی آل‌احمد بودیم»، در روزنامه کیهان شماره ۱۰۹۰۱ مورخ ۵۸/۱۰/۱۸ می‌نویسد:

> «کانون ما آنگاه پا گرفت که به‌آذین و کسرائی اعلامیهٔ ما را امضاء کردند و در آن عصر زمستانی به‌خانهٔ آل‌احمد آمدند. کانون بر دوستون استوار شد: آل‌احمد و به‌آذین. پس اگرچه به‌آذین جزو آن ده نفر نبود[2] اما تنها او بود که با شکستن دیوار ضخیم بین **حزب توده و نیروی سوم** و آمدن به‌خانهٔ آل‌احمد امکان پا گرفتن کانونی متشکل از کلیه نویسندگان مترقی ایران را ممکن کرد. ما در کانون پیر و خط مشی آل‌احمد بودیم و این صدای هم اوست که اکنون از اعماق خاك پیوند **روشنفکر و روحانی** را تنها رمز توفیق حرکت‌های اجتماعی ایران می‌داند. **حزب توده ایران** نیز گویا اکنون و پس از تجربه‌ئی مشترك با سایر سازمان‌های سیاسی ایران، **به‌همین واقعیت رسیده است.**»

در این گونه اظهارات، که نمونه‌هائی از آن‌ها را از قول آقای به‌آذین و دوستان‌شان، از قول مردم ارگان مرکزی حزب توده، و از قول آقای‌اسماعیل نوری‌علاء نقل کردیم، چند چیز با هم مخلوط شده است. آقای به‌آذین و دوستان‌شان بر نقش تاریخی خویش در بنیادگذاری کانون نویسندگان ایران تأکید می‌کنند. روزنامهٔ مردم پا را از این حد فراتر

---

۱. تأکید از ماست.

۲. منظور نه نفر از بنیادگذاران کانون است، چنان که بعداً خواهیم دید.



می‌گذارد و با آمیختن مبارزه ضد رژیم سلطنتی و حرکت کانون [که از سال ۱۳۴۶ و در چارچوب قانون اساسی وقت شروع شد] به‌آذین و دوستانش را کسانی می‌داند که‌در «زایش وپرورش آن [یعنی کانون] **سهم عمده داشتند**» و اسماعیل نوری‌علاء علاقه‌ئی آشکار دارد که حرکت کانون را فقط نتیجه سازش سیاسی دو جناح، یعنی «حزب توده» از یك سو و «نیروی سوم» از سوی دیگر بداند، و رندانه این باور را در ذهن مردم جا می‌دهد که گویا «حزب توده» مانند جلال آل‌احمد در ده سال پیش، به‌این «واقعیت رسیده است» که «پیوند روشنفکر و روحانی» تنها رمز موفقیت حرکت‌های اجتماعی ایران است. هیچ یك از این حضرات، صرف نظر از خلط مبحثی که در بررسی واقعهٔ تاریخی می‌کنند، از خود نمی‌پرسد، یعنی این پرسش را برای خواننده مطرح نمی‌کنندکه **شروع یك پدیده در شرائط تاریخی مشخص با گسترش آن پدیده در شرائط تاریخی مشخص دیگر ممکن است ارتباطی تعیین‌کننده نداشته باشد.** آغاز یك اعتراض به‌شکل قانونی در زیر فشار اختناق آریامهری چه ربطی به‌گسترش حرکت انقلابی و پدیدهٔ برخاسته از آن در ده سال بعد می‌تواند داشته باشد؟ آیا ما مجاز هستیم که تفاوت کیفی دو حالت از گسترش پدیده را در دو مقطع تاریخی متفاوت نادیده بگیریم و با یکی دانستن آن‌ها به‌نفع خویش و گرایش‌های سیاسی دلخواه خود نتیجه‌گیری کنیم؟ وانگهی، نقش افراد و گروه‌ها همیشه در بستری‌اززمینه‌های اجتماعی و طبقاتی عمل می‌کند. چه بسا ممکن است در شرائطی گروهی صلاح کار خود یا حزب و دستهٔ خود را در پیوستن به‌حرکتی که دیگران آغاز کرده‌اند بدانند، ولی در شرائطی دیگر به‌محض آن که آن مصلحت شخصی یا گروهی منتفی شد، یا مسیری دیگر را اقتضا کرد، نه تنها از آن حرکت جدا بشوند بلکه فعالانه در منزوی کردن آن و حتی در سرکوب آن بکوشند. اتفاقاً حرکت کانون نویسندگان ایران خود مصداق بارز این قضیه است. از نه نفری که فکر تأسیس کانون نویسندگان ایران را پیش کشیدند، صرفنظر از شادروان جلال آل‌احمد که مرگ زودرسش وی را از جمع اهل قلم ایران در ربود، چند نفر واقعاً در مسیر گسترش حرکت کانون تا به‌آخر باقی ماندند؟ هوشنگ‌وزیری که یکی ازآن نه‌نفر بود، و نادر نادرپور که درانتخابات دو دوره اول کانون در سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ به‌عضویت هیأت دبیران کانون انتخاب شد، و امیرهوشنگ ابتهاج ـ که به‌قول آقای به‌آذین و دوستان‌شان و نیزبه‌قول روزنامه «مردم»از «بنیادگذاران کانون» و از جمله کسانی بود که در «زایش و پرورش آن سهم عمده داشتند» از سال ۱۳۴۸ که مجامع کانون در تالار قندریز با مخالفت شهربانی و دستگاه وقت رو به‌روشد چه راهی را در پیش گرفتند و از کجاها سر در آوردند؟ خود آقای اسماعیل نوری‌علاء که درمقالهٔ کیهان (مورخ ۵۸/۱۰/۱۸) «به‌عنوان منشی کانون در سراسر دوران نخستین فعالیتش، و به‌عنوان عضو هیأت دبیران سوم کانون (که بعداً به‌نفع آقای محمدعلی سپانلو کنار رفتم و همچنان در سمت منشی باقی ماندم) به‌دوستانی که آن روز از عضویت در کانون احتراز می‌کردند یا خیلی دیر به‌کانون پیوستند...» نصیحت می‌کند آیا می‌تواند پاسخ بدهد که پس از توقف فعالیت‌های کانون در سال ۱۳۴۸ چه راهی را در پیش گرفت؟ و از آن تاریخ تا هنگامی که فعالیت پربار و مؤثر کانون در طی مبارزات اخیر ملت ایران از سال ۱۳۵۶ مجدداً شروع شد ایشان جز این که هر تابستان یك بار از لندن و پاریس به‌ایران بیاید و با

حکومت به‌جان آمده بودند نامعقول و عجیب می‌نمود. روحانیتِ طالب قدرت اجرائی نیز دست نخوردن این سیستم اداری را به‌معنای بیرون ماندن خود از دایرهٔ دولت و سیاست می‌دید.

اما پس از کنار رفتن دولت موقت فرصت این تجربه پیش آمد که روحانیان معترض به‌بازرگان، نشان بدهند چگونه دولتی و با چه ابزاری می‌خواهند. یکی از روزنامه‌های صبح، درآذرماهِ گذشته عکسی از هاشمی رفسنجانی، خرم و خندان و در پشت میزی عظیم دراتاق مجلل وزارت کشور چاپ کرد. در همین حال، به‌کسانی که منتظر ایجاد «دولت اسلامی» بودند هیچ توضیحی داده نشد که حساب‌های متعدد خمس و سهم امام مراجع تقلید تا چه وقت ازحسابهای وزارت دارائی و اموراقتصادی دولت جمهوری اسلامی ایران جدا خواهدماند و کم‌ترین زمینه‌ئی برای یکی شدن مقامات دولتی و نمایندگان امام در استان‌ها ارائه نشد.

همفکران مهدی بازرگان هرگز پنهان نکردند که «مصلحت» مملکت در «بازسازی» دستگاه دولت و کار کردن با آن است. در برابر این گروه، روحانیتِ مصدر قدرت، علیرغم همهٔ اعتراض‌هائی که می‌کرد، حتی در به‌کار کردن این دستگاه نیز توفیق نیافت. حسن نزیه مؤمن به‌لیبرالیسم، صنعت نفت را به‌همان شکل پیشین می‌خواست و مایل به‌ادامهٔ کار با کمك کارشناسان همکار رژیم سابق و ابقای وضع گذشته بود. جانشین او، نشانه‌ئی به‌دست نداده است که با کمك یا بدون کمك همان کارشناسان می‌تواند اوضاع نفت را روبه‌راه کند.

بی‌آن که نیازی به‌ذکر تك تك موارد باشد می‌توان به‌عیان دید ونتیجه گرفت که نهادهای کشور نه در دورهٔ دولت موقت و نه در حکومت «شورای انقلاب» تغییر اساسی نکرده است. خرده‌گیران در برابر هر اقدام تازه‌ئی ـ مثلاً جهاد سازندگی یا نهضت سوادآموزی ـ بی‌درنگ یادآوری می‌کنند که همین کارها ـ با عنوان‌هائی مانند سپاه دین و دانش و بهداشت و غیره ـ پیش‌تر هم شده بود و چیزی را از بنیاد، و در جهت بهبود، عوض نکرد.

در جا زدن در نظام گذشته، البته، تمام قضیه نیست. پاره‌ئی برنامه‌های تازه، درعمل، اجرای مصرانهٔ نادرست‌ترین طرح‌های رژیم سابق است. طرح تبلیغاتی و تندروانه و بی‌بنیادِ خانه‌سازی در تهران و اعلام «به‌صفر رسیدن بهای زمین» که نوعی سرمایه‌گذاری پر سود بود، هجوم مهاجران حاشیه‌نشین به‌تهران را تشدید کرد. اکنون، در کنار مشکلات قدیمی، پاره‌ئی دردهای تازه ـ و قابل پیشگیری ـ نیز نیاز به‌درمان دارد.

هفتاد و پنج درصد آرائی که به‌بنی‌صدر داده شد انعکاس بارز سرخوردگی و ناکامی است. بنی‌صدر تقریباً هیچ برنامهٔ جامع و عمل‌پذیری ارائه نکرده، اما این قدر هست که از آینده و برنامه‌های آینده سخن می‌گوید. اگرچه طرحی برای بازسازی دستگاه دولت در اختیار کسی نگذاشته اما دست کم، برخلاف دولت موقت، از دینوسور عظیم و زمین‌گیر اداره‌های دولتی با اشتیاق سخن نمی‌گوید. کم و بیش همانند روحانیانی ـ که در مکتب آن‌ها پرورش یافته ـ فرهنگ منحط حاکم بر جامعه را رد می‌کند، اما در اولویت دادن
بقیهٔ در صفحهٔ ۱۴۱



# حزب توده و کانون نویسندگان‌ایران(۳)

## ۲ـ۲. کنگره فرمایشی نویسندگان و شعرا و فعالیت برای بنیادگذاری کانون نویسندگان ایران

### ۱ـ۲ـ۲. سخن مدعیان

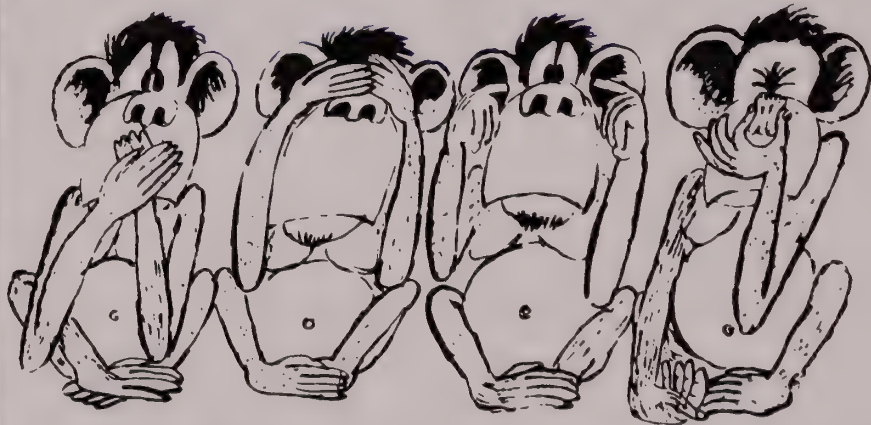
در مقالهٔ قبلی گفتیم که در بحبوحهٔ تمرکز قدرت سیاسی در دست شاه و دربار پهلوی وگرایش رژیم به‌سمت توتالیتر شدن و سلطه یافتن بر کلیه شئون زندگی اجتماعی ایران، دو چیز بیش از همه زمینهٔ برانگیختگی هسته‌های روشنفکری نسبتاً آگاه و متعهد جامعه در برابر اقدامات دستگاه شد و شرائطی را فراهم آورد که این گروه از روشنفکران به‌فکر تشکل بیش‌تر بیفتند و بکوشند تا دربرابر اقدامات جابرانه و فراگیر رژیم واکنشی مناسب نشان‌دهند. یکی تشدید اختناق و سانسور و تعمیم حاکمیت مطلق آن بر مطبوعات و دیگر وسائل نشر اندیشه، دو دیگر کوشش‌های دستگاه برای هر چه بیش‌تر زینت‌المجالسی‌کردن روشنفکران و جذب آنان در فعالیت‌های فرمایشی به‌نفع رژیم. نمونه بارز اقدامات نوع اخیر تصمیم دستگاه به‌ایجاد کنگره‌ئی از شعرا و نویسندگان ومترجمان درسال ۱۳۴۶ بود.

برای آن که حق مطلب به‌خوبی ادا شود. باید بر زمینه‌های اجتماعی فوق نقش برخی از افراد و شخصیت‌های روشنفکری را، که در آن روزگار وانفسا هرگز تسلیم نشدند و فعالیت و زندگی آنان همیشه، در مجموع، بر محور آگاهی دادن و ایجاد تعهد بیش‌تر نسبت به‌مردم در برابر دستگاه ستم جریان داشت، نیز تأکید کنیم و آن را یکی از عوامل مؤثر در جمع و جور شدن اهل قلم و کوشش برای بنیادگذاری کانون نویسندگان ایران به‌حساب آوریم. این توجه به‌ویژه از آن رو ضروری است که جریانات و سوابق فعالیت‌های گذشته در تاریخ مبارزات اخیر ملت ایران، پس از پیروزی انقلاب، وجه‌المصالحه فرصت‌طلبی‌ها و نام و کام‌جوئی‌های بسیار شده، و کم نیستند مدعیانی که با تکیه بر آن سوابق می‌کوشند تا همه چیز را به‌خود نسبت دهند و با ایجاد هیاهوی تبلیغاتی واقعیات گذشته را به‌نحوی که مطلوب آنان یا به‌نفع گرایش‌های سیاسی دلخواه‌شان است بازگو کنند. این مسأله به‌ویژه در قضیه «شب‌های شعر و سخنرانی» کانون نویسندگان ایران و ماجرائی که به‌دنبال آن پیش آمد و نخست به‌تعلیق عضویت و سپس به‌اخراج پنج تن از اعضای کانون و استعفای جمعی از هواداران اخراج‌شدگان از کانون منجر شد پیش آمد. جنجالی برانگیخته شد که طی آن اخراج‌شدگان و هواداران فکری آنان کوشیدند به‌افکار عمومی مردم ایران چنین وانمود کنند که گویا این دسته از اعضای اخراج شده یا مستعفی از بنیادگذاران حرکت کانون نویسندگان ایران و «رکن عمدهٔ» آن بوده‌اند.

آقای به‌آذین به‌عنوان سخنگوی پنج عضو اخراج شده، بارها خود بر این مطلب پافشاری کرده است. ایشان در نامه سرگشاده خود به‌هیأت دبیران کانون نویسندگان ایران

پیش از آن که این مسأله، یعنی «کنگرهٔ شاعران و نویسندگان ایران»، مطرح شود شدت اختناق و سانسور عرصه را بر اهل قلم ایران تنگ کرده بود و آن دسته از روشنفکران متعهد که می‌کوشیدند قلم خود را در راه خدمت به‌مردم به‌کار گیرند پیوسته در جست‌وجوی یافتن راهی بودند که مسألهٔ سانسور را افشاکنند، برضد آن به‌مبارزه برخیزند و راهی مؤثر و عملی برای مقابله با آن بیابند. به‌ویژه که رژیم به‌موازات گسترش اقدامات فراگیرندهٔ فرهنگی خویش، دست اندر کار آن بود که با تهیه و تصویب قوانین، مسأله حقوق مؤلف و امور مربوط به‌خلاقیت فرهنگی و هنری و چاپ نشر آثار فرهنگی را نیز در حیطهٔ قدرت خویش و به‌نحوی دلخواه خود سامان دهد. این گرایش‌های نهادی رژیم از یك سو، و مشاهدهٔ اختناق و سانسور شدید و کوشش دستگاه برای جذب و ادغام هر چه بیش‌تر فکر و اندیشه در نظام توتالیتر از طریق سازمان‌ها و برنامه‌های فرمایشی از سوی دیگر، مجموعاً شرائط و اوضاع و احوالی بود که هسته‌های متعهد و مقاوم روشنفکری ایران را به‌فکر واداشت و اندك‌اندك به‌سمتی سوق داد که برای مقابله با این اوضاع و حفظ هویت مستقل خود چاره‌ئی بیندیشند. گام اول در این چاره‌اندیشی‌ها اعتراض به‌سانسور و اختناق و دفاع از آزادی اندیشه و بیان و ضرورت تشکیل اتحادیه واقعی اهل قلم ایران بود. این گام نخست توسط جمع محدودی از روشنفکران برداشته شد و به‌تهیه و امضای بیانیه‌ئی تحت عنوان «بیانیه دربارهٔ کنگرهٔ نویسندگان» انجامید که تدوین‌کنندگان آن در اسفندماه ۱۳۴۶ کوشیدند آن بیانیه را به‌امضای دیگر نویسندگان و شاعران ایران برسانند و به‌دنبال آن مقدمات لازم برای تأسیس کانون نویسندگان ایران را فراهم کنند.

(ادامه دارد)





# گزارشی ویژه به‌یك دوست

اسماعیل خوئی:



## در آستانهٔ برگزاری جلسهٔ فوق‌العادهٔ مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران

از من می‌پرسی، با مایه‌ئی آشکار از رنجش و پرخاش در پرسشت، که:

ـ «خوووب!»

و من می‌مانم حیران و پرسان که:

ـ «خوب!»

می‌فرمائی:

ـ «آقای یکی از اعضای محترم هیأت دبیران کانون نویسندگان ایران!»

موش می‌شوم و گوش می‌شوم، که:

ـ «بله، قربان؟»

گربهٔ ناقلائی که تو باشی دنبالهٔ کار را خوب می‌دانی:

ـ «پنج تن از نوبالان‌امسالی ـ هاه هاه ـ می‌خواهند به‌پنج تن از تیزپروازانِ پیرارین راه و رسمِ پریدن بیاموزند؟!»

و من می‌مانم، حیران و پرسان، که با تو دیگر چه می‌توانم گفت. تو که، نازنین، بهتر از من می‌بایست بدانی. تو که، می‌دانم، بهتر از من می‌دانی.

ـ «نه، دوست من، چنین نیست. تو خود بهتر از من می‌دانی که چنین نیست.»

ـ «یعنی؟»

خود را به‌کوچهٔ علی چپ زده‌ئی، می‌دانم. و باشد. خود دانی. داستان «نوبالان» و «تیزپروازان» امّا به‌هیچ روی چنان نیست که تو می‌گوئی یا می‌پنداری.

بگذریم از این حقیقت که در میان پنج تنی که تو «نوبالانِ امسالی» شان می‌خوانی و می‌دانی بلند پروازانی همچون احمد شاملو و غلامحسین ساعدی را داریم که ایّ، چندان هم «امسالی» نیستند. هستند؟ و بگذریم از این حقیقت، از سوی دیگر، که در میان پنج تنی که در این ماجرا رویاروی ما ایستاده‌اند نیز «ماکیان کردارانی» را داریم که تو خود نیز ایشان را نمی‌توانی از «تیزپروازانِ پیرارین» بشماری. می‌توانی؟

بگذار امّا در میان این دعوا هیچ نرخی تعیین نکنیم. حقیقت این است که برما اعضای هیأت دبیران کنونی کانون از روز نیز روشن‌تر شده است که آقایان «پنج تنِ قال و ادا» ـ نام و مقام ادبی و هنریِ تك تك و همه‌شان به‌جای خود امّا، تك تك و همه‌شان به‌آرمان‌ها و اصول بیان شده در مرامنامهٔ کانون نویسندگان ایران پشت کرده‌اند.

ـ چرا؟

ـ چرا چی؟ چرا ایشان بر آرمان‌ها و اصول بیان شده در مرامنامه کانون نویسندگان ایران پشت کرده‌اند؟

ـ نه! البته که نه! می‌پرسیم: چرا شما «پنج تن اهل ماجرا»...

ـ بله؟

ـ بع له! شیرین زبانی کارِ دشواری نیست.

ـ اوهوم. می‌فرمودید.

بر سر کار آمد. با مداخلهٔ ارتش‌های متفقین در ایران و سقوط رضاشاه دوره‌ئی از تزلزل و ضعف نفوذ انگلیس در ایران آغاز شد که با جنبش ملی شدن نفت به‌رهبری دکتر محمد مصدق به‌اوج خود رسید. با کودتای ۲۸ مرداد و سقوط حکومت ملی دکتر مصدق هر چند انگلیسیان به‌بخشی از منافع سیاسی و اقتصادی خود در ایران دوباره دست یافتند اما آشکار بود که نقش‌ها عوض شده و این سرکردهٔ امپریالیسم جهانی، یعنی آمریکاست، که می‌رود تا ایران را تبدیل به‌تیول نفوذ مسلط خودکند. چنین چیزی حدوداً در حوالی سال‌های چهل، یعنی شروع برنامهٔ اصلاحات ارضی، به‌میدان آمدن امینی و سپس خروج‌او از صحنه، و سرانجام سرکوب قیام ۱۵ خرداد توسط رژیم به‌شکل قاطع خود تثبیت شد. شاه، به‌عنوان مهرهٔ اصلی سازمان‌دهندهٔ نفوذ امپریالیسم در ایران، با مأموریت‌هائی منطقه‌ئی، مرحلهٔ نهائی پروسهٔ استقرار نظام توتالیتر پهلوی را آغاز کرد. تا آن تاریخ مبانی مادی استقرار این مرحله از نظام توتالیتر در ایران فراهم شده بود. ارتش و نیروهای انتظامی و پلیسی به‌حد کافی سازمان یافته بودند. احزاب، انجمن‌ها و اتحادیه‌های صنفی مردمی همگی سرکوب و از صحنه سیاسی ـ اجتماعی کشور خارج شده جای خود را به‌نهادها و سازمان‌های فرمایشی که سرنخ آن‌ها در دست رژیم بود سپرده بودند. برنامه‌ریزی‌های اقتصادی رژیم روالی کم و بیش منظم به‌خود گرفته بود و رژیم دست‌اندر کار اتمام برنامهٔ سوم و آغاز چهارمین برنامهٔ پنجسالهٔ خود بود. دورنمای افزایش استخراج و صدور نفت به‌عنوان منبع اصلی درآمد و اقتصادی کشور به‌بلندپروازی‌های مستبدانه و ضد مردمی شاه چشمك می‌زد. اجرای اصلاحات ارضی شاه‌پسندانه و دیگر برنامه‌های جنبی آن، یعنی تأسیس و گسترش انوع «سپاه»ها (سپاه دانش، سپاه بهداشت، سپاه ترویج و آبادانی و غیره) به‌نحو مطلوب رژیم پیش می‌رفت. در واقع مأموران پهلوی در قالب این سازمان‌ها شروع کرده بودند به‌متلاشی کردن پایه‌های سنتی نظام اقتصادی ـ اجتماعی کشور، به‌ویژه در روستاها و مناطق عشایری، که قاعدتاً می‌بایست به‌استقرار نظام سیاسی توتالیتری که همزاد و روبنای سیاسی آن اقدامات بود در اقصی نقاط کشور بینجامد. حمایت سیاسی خارجی از نظام شاهنشاهی بی‌سابقه بود. قدرت‌های خارجی از آمریکا و اقمارش گرفته تا دیگران، در برقراری روابط حسنه با رژیم ایران از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و تا آنجا که می‌توانستند به‌آرایش چهرهٔ کریه او کمك می‌کردند.

تنها در یك زمینه بود که رژیم موفقیت کامل نداشت: حوزه‌های فرهنگی و روشنفکری، مقصودم، هم روشنفکران و فرهنگ سنتی [مراجع دینی و حوزه‌های علمیه] است، هم روشنفکران و فرهنگ متجدد [دانشگاه‌ها و مدارس آموزش عالی و اهل قلم و نویسندگی]، تسخیر این حوزهٔ اجتماعی و تثبیت قدرت توتالیتر رژیم بر آن، در آن برهه از زمان، از جمله برنامه‌های شاه بود که می‌بایست وسائل و ابزار لازم برای آن را فراهم کند.

در عالم مطبوعات خبری نبود، یا چندان خبری نبود. روزنامه‌های موجود یا در خط رژیم افتاده بودند و یا در زیر تیغ بی‌رحم سانسور جرأت ابراز وجود نداشتند. و



رژیم برای تحکیم هرچه بیش‌تر سلطهٔ خود در این زمینه دست به‌کار ایجاد مطبوعات خودساخته نیز زد. رادیو، و تلویزیون جدیداً تأسیس شده که کاملاً در دست دولت بود در خطی افتاد که به‌عنوان یکی از محمل‌های فرهنگی تثبیت نظام توتالیتر عملکردی نسبتاً مؤثر پیدا کرد. بسیاری از به‌اصطلاح روشنفکران به‌خدمت سازمان رادیو ـ تلویزیون در آمدند، که بعدها چهره‌هائی از یهوداهای سرشناس نیز به‌جمع آنان پیوستند. قطبی به‌عنوان چهرهٔ مدیرِ «لیبرال» و دست و دل باز این دستگاه نقش مؤثری در شکار این گروه از به‌اصطلاح روشنفکران داشت، و اسباب بازی‌های لازم برای تاخت‌وتاز آنان را [مجله، نشریه، کانون‌ها و کلوب‌های فرهنگی وابسته و غیره] به‌خوبی فراهم می‌کرد. رژیم حتی پا را از این حد نیز فراتر گذاشت و با دستیاری وزارت فرهنگ و هنر پهلبدی، برنامه‌هائی را تدارك دید که هدف آن‌ها گسترش نفوذ فرهنگی توتالیتر خویش و ادغام هرچه بیش‌تر حوزه‌های روشنفکری در چارچوب نظام سیاسی پهلوی بود. چهره‌ئی که در رأس همه این گونه اقدامات قرار داشت و می‌بایست تمامی این روش‌ها را به‌سوی تثبیت نظم فرهنگی دلخواه پهلوی رهبری کند همسر شاه بود که جمعی از عوامل فرهنگی دست‌آموز دربار دوروبر او را فرا گرفته بودند و به‌عنوان عوامل اجرائی به‌پیشبرد هدف‌های رژیم کمك می‌کردند. از جمله سرشناس‌ترین و مستقیماً شناخته شده‌ترین‌شان شجاع‌الدین شفا بود که امور فرهنگی دربار پهلوی را سامان می‌داد. اینان برنامه هائی را طرح‌ریزی کردند که شکل گسترش یافتهٔ آن‌ها بعدها در جشن‌های هنر شیراز و دیگر جشنواره‌ها و سمینارهای ملی، منطقه‌ئی و جهانی متبلور شد. از جمله نخستین این گونه برنامه‌ها، برنامهٔ «کنگرهٔ شاعران و نویسندگان ایران» بود که می‌بایست به‌سردمداری شجاع‌الدین شفا راه را برای به‌خدمت گرفتن هر چه بیش‌تر اهل قلم ایران در دستگاه فرهنگی نظام توتالیتر پهلوی هموار کند. صحبت تشکیل این کنگره در اواخر سال ۱۳۴۶ مطرح شد.

اما در جبهه دیگر، یعنی در جبهه مردم، روشنفکران متعهد و بیدار، بیکار ننشسته بودند. از یك سو توفان، در دل دریای آرام، در حوزه‌های دینی و مدارس مذهبی در حال شکل گرفتن بود، و از سوی دیگر، مبارزه در دانشگاه‌ها و مدارس عالی، و مقاومت در حوزه‌های روشنفکری، هر چند محدود و به‌صورت منفی، ادامه داشت. شکل مؤثر و عملی مقاومتِ برخاسته از حوزه‌های روشنفکری، که به‌تأسیس هسته‌های انقلابی و رزمنده انجامید، نیز البته راه خود را می‌پیمود و به‌نتایجی که همه می‌دانیم منتهی شد.[۱] تأسیس کانون نویسندگان ایران را باید در رابطه با همین اوضاع و وجود محافل و هسته‌های معدود ولی مقاوم روشنفکری جدید، که می‌کوشیدند در برابر هجوم همه جانبهٔ نظام توتالیتر پهلوی بایستند و جذب جریان مسلط روز نشوند جست‌وجو کرد. البته

۱. هدف ما از این اشارات گذرا بررسی اوضاع کلّی ایران و طیف وسیع جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در شرائط ده سال قبل ایران نیست. مسألهٔ ما محدود به‌چگونگی تأسیس کانون نویسندگان ایران و شرائط و اوضاعی است که به‌این قضیه کمك کرد.

•

سبوی سبزه‌پوش
در قابِ پنجره -
آه
چنان دورم
که گوئی جز نقشِ بی‌جانی نیست.

و کلامی مهربان
در نخستین دیدارِ بامدادی -
فغان
که در پسِ پاسخ و لبخند
دلِ خندانی نیست.

•

بهاری دیگر آمده است
آری
اما برای آن زمستان‌ها که گذشت
نامی نیست
نامی نیست.

اسفند ۵۷



# حزب توده و کانون نویسندگان ایران(۲)

## ۲. تأسیس کانون نویسندگان ایران

کانون نویسندگان ایران، چنان‌که نشان خواهیم داد، در طول حیات خود دو مرحلهٔ مشخص را طی کرده است: مرحلهٔ اول از اواخر سال ۱۳۴۶ تا اواخر سال ۱۳۴۸؛ و مرحلهٔ دوم از اواخر بهار ۱۳۵۶ تا امروز. بنابراین بهتر است تاریخچهٔ تأسیس و گسترش فعالیت‌های کانون را، بر همین اساس، در دو مرحلهٔ جداگانه بررسی کنیم.

پیش از ورود به‌اصل مطلب لازم به‌یادآوری است که بنیادگذاران کانون فعالیت خود را از اواخر سال ۱۳۴۶ آغاز کردند. بنابراین باید به‌شرائط سیاسی آن دورهٔ ایران اشاره‌ئی، هر چند گذرا، بشود. دیگر این که اسناد و مدارکی که مبنای بررسی چگونگی تأسیس و گسترش فعالیت‌های کانون در دورهٔ اول قرار می‌گیرد به‌دو دسته تقسیم می‌شوند: یك دسته مدارك مکتوب، شامل بیانیهٔ نخست و منشور بعدی کانون، اعلامیه‌ها و صورت مذاکرات جلسات مجمع عمومی یا جلسات هیأت دبیران. متأسفانه تمامی این گونه مدارك مربوط به‌دورهٔ اول فعالیت کانون در اختیار ما نیست. بخشی از آن‌ها در اختیار آن دسته از اعضائی است که از کانون استعفاء کرده‌اند. اما آنچه در اختیار ماست به‌قدر کافی اهمیت دارد و می‌تواند مسائل اساسی مربوط به‌تأسیس کانون را روشن کند. به‌ویژه که ما کوشیده‌ایم نقص اطلاعات مکتوب را با مصاحبه و گفت‌وگو با برخی از بنیادگذاران کانون که هنوز عضو کانونند تکمیل کنیم. این مصاحبه‌ها در حقیقت دستهٔ دوم مدارك ما را دربارهٔ نخستین دورهٔ فعالیت کانون تشکیل می‌دهد. از خوانندگان خود می‌خواهیم هر جا، در طی این مقالات، به‌مطلبی برخوردند که براساس مدارکی که خود در اختیار دارند می‌تواند اصلاح یا تکمیل شود اطلاعات مستند خود را به‌نشانی **کانون نویسندگان ایران، خیابان مشتاق، شماره ۱۷۵** و یا از طریق دفتر **کتاب‌جمعه** برای نگارنده بفرستند.

### ۲-۱. زمینه‌های سیاسی تأسیس کانون نویسندگان ایران در سال ۱۳۴۶

از دیدگاه سیاسی - اجتماعی، حکومت ننگین خاندان پهلوی را می‌توان نمونه‌ئی بارز از کوششی منظم و برنامه‌ریزی شده برای استقرار یك نظام توتالیتر (فراگیر) در جامعهٔ ما دانست. تردیدی نیست که این نظام توتالیتر در رابطهٔ تنگاتنگ با سلطهٔ خارجی، یعنی امپریالیزم، عمل می‌کرد. رضاشاه با حمایت مستقیم امپریالیسم انگلستان

که بر پایهٔ اسناد و مدارك انکارناپذیر. آری، تاریخ کانون نویسندگان ایران را باید نوشت و هم اکنون هم باید نوشت. باید آنچه را که بر کانون گذشته است یکبار برای همیشه روی دائره ریخت تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند. در سلسله مقالاتی که به‌دنبال این مقدمه منتشر خواهد شد، نگارنده خواهد کوشید، تا آنجا که تجربهٔ مستقیم و دست اول خود او در طول سه سال اخیر حیات کانون، و نیز مجموعهٔ اسناد و مدارك مکتوب و مدون کانون، یا شهادت‌ها و خاطرات دوستانی که از نخستین بازیگران ماجرا بوده‌اند، اجازه می‌دهد تاریخ تأسیس کانون و گسترش فعالیت‌های آن را از آغاز تا امروز بنویسد تا دیگرکسی فرصت پیدا نکند از یك سو اعتبار دروغین «پیش‌کسوتی»، «بنیادگذاری» و «شهادت ادبی»، و از سوی دیگر «عابدنمائی» و «زهدریائی» شاگردان حرفه‌ئی سیاست‌بازی ماکیاولی را چونان چماق تکفیر برای سرکوب هر نوع کوشش اصیل و صمیمانه در راه کسب حقوق و آزادی‌های دموکراتیك، به‌ویژه آزادی اندیشه و بیان، در جامعهٔ ما آسان به‌کار گیرد. نگارش چنین تاریخی به‌ویژه از آن روی نیز ضروری است که نسل جوان ایران، نسلی که نهال انقلاب را با خون خود آبیاری کرده است و می‌رود تا با چنگ و دندان از دستاوردهای دموکراتیك آن دفاع کند نیازمند آگاهی بیش‌تر از حقیقت تاریخی است. این نسل نباید اجازه دهد که به‌زنجیر کشیدن نویسندگان و صاحبان اندیشه و فرهنگ به‌جرم داشتن و بیان عقیده دیگر به‌هیچ روی در جامعهٔ ما تکرار شود. این نسل باید حساب خود را با همه گرایش‌های انحصارطلبانه و منحرف، که آزادی اندیشه و بیان و دیگر آزادی‌های فردی و اجتماعی را فقط کالائی برای معاملات سیاسی می‌دانند تسویه کند، و بتواند، در جریان این تسویه حساب تاریخی، با تکیه بر حقایق و واقعیات تاریخی، سره را از ناسره تشخیص دهد.

یك نکته دیگر را هم بگویم و این مقدمه را تمام کنم. چرا «حزب توده و کانون نویسندگان ایران»؟ دعوای گروهی از اعضای کانون با بقیه اعضای آن چه ارتباطی به‌حزب توده دارد؟ ظاهراً هیچ، ولی حقیقت این است که اصل ماجرا در همین جاست. و یکی از دلائل عمده برای نگارش این سلسله مقالات نیز روشن کردن همین نکته است.

دعوای کانون، هم از آغاز ماجرا، دعوائی باآقای به‌آذین و دوستانش نبود، دعوائی با یك حزب سیاسی بود که می‌کوشید و می‌کوشد تا خط مشی دلخواه خود را به‌هر قیمت و با استفاده از هر وسیله‌ئی بر مجموعهٔ ارگان‌های فعال و مبارز جامعهٔ ما تحمیل کند. ما بیهوده کوشیدیم تا در کوشش برای برکنار نگاهداشتن کانون از درگیری در ماجراهای سیاسی، این حقیقت را نادیده و ناگفته بگذاریم و به‌آن دامن نزنیم. حزب توده دست بردار نبود و نیست. اگر کانون نویسندگان ایران، در پیگیری سیاست درست، خود همچنان از درگیر شدن با حزب توده ایران به‌نام کانون پرهیز دارد، این حق برای من به‌عنوان یك عضو کانون محفوظ است که با بیان مشاهدات و آگاهی‌های خود دینی را که به‌نسل جوان و حقیقت‌جوی ایران دارم ادا کنم.

(ادامه دارد)





## گفت‌وگوئی با شیخ عزالدین حسینی

فوق‌العاده کانون با دقتی ریاضی به‌آن‌ها پاسخ داده بود. تازه‌ترین این گونه لجن‌پراکنی‌ها و تهمت زدن‌ها و قلب واقعیات را در اطلاعات مورخ سی‌ام دیماه ۱۳۵۸ در مقاله‌ئی تحت عنوان: [برای «آزادی» دنبال «شیطان بزرگ» هم می‌روید؟] بخوانید که نویسنده‌اش چنان که در همین سلسله مقالات نشان خواهیم داد، حد نصاب دروغگوئی را شکسته است. آدم دست هشتمی، که چندان که می‌شناسیمش، ظاهراً به‌دست‌آموختگی و آتش بیاری معرکه، در زیر سایه «فضلائی» که لابد از نظر او از هرگونه عیب و نقصی مبرا هستند و هیچ گردی بر دامن کبریائی‌شان نمی‌تواند نشست ـ افتخار می‌کند بدون توجه به‌مدارك و سوابق موجود که هیچ وجدان بیدار و بی‌غرضی‌در صحت و اصالت آن‌ها تردید نمی‌تواندکرد ـ صفحات یك روزنامه را میدان گشادی برای جعل و تحریف واقعیات و فریب افکار عمومی تصور کرده و به‌خیال خود هر تهمتی را که در مخیله کوچك عناصری این چنین می‌گنجد به‌اعضای کانون و هیأت دبیران آن نسبت داده است. و لابد پس از این شاهکار ـ یا شاه مخلوع کارا ـ و به‌محض انتشار روزنامه، تلفنی عرض ادبی به‌آستان «فضلا»ی معبود خویش فرموده و از این اظهار لحیه نیز دریغ نکرده است که: آقا دیدی چه پوستی ازشان کندم؟

چه می‌شود کرد؛ فاجعه است ولی حقیقت دارد که هنوز خون شهیدان انقلاب بر کفن‌های‌شان نخشکیده، که باز هم مطبوعات ما، در جمهوری اسلامی، در زیر حاکمیت قانونی که همین جمهوری اسلامی برای حفظ و حراست از شئون نویسندگی و روزنامه‌نویسی، و پاسداری از حق و حقوق فردی و اجتماعی افراد، وضع کرده است این‌چنین به‌هتاکان، مفتریان و مقاله‌نویسان دست‌آموز میدان می‌دهند؛ فاجعه است ولی حقیقت دارد که این گونه میدان دادن‌ها در جرایدی صورت می‌گیرد که گردانندگان فعلی آن‌ها پس از پیروزی انقلاب شکوهمند ایران قبل از هر چیز به‌بهانهٔ پاکسازی محیط مطبوعاتی دست به‌کار شدند و جمعی از نویسندگان آزاده مطبوعات را از محل کار سالیان درازشان بیرون کردند به‌این‌بهانه‌که دیگر هیچ قلمی در هیچ روزنامهٔ مستقلی برای لجن‌پراکنی، تهمت زدن و قلب واقعیت به‌کار نیفتد؛ در جرائدی صورت‌می‌گیرد که پس از پیروزی انقلاب شکوهمند ملت ایران انتشار مقالات فرمایشی یا یکسونگرانه ـ از جمله آن نامه کذائی ساواك علیه مرجع مذهبی و امام امت ـ در نظام گذشته را نشانهٔ حاکمیت سانسور واختناق بر مطبوعات کشور و عجز ناگزیر نویسندگان و گردانندگان جرائد از اعمال ضوابط درست براساس وجدان حرفه‌ئی خویش در کار مطبوعات می‌دانستند؛ بالاخره، در جرائدی صورت‌می‌گیرد که نویسندگان و بسیاری از گردانندگان‌شان دست کم در دوران اعتصاب شکوهمند مطبوعات در گرماگرم مبارزات ضد استبدادی هم گام و همرزم کانون نویسندگان ایران بودند و بسیاری از اعضای آن، به‌ویژه اعضای کنونی هیأت دبیران، را به‌خوبی می‌شناسند و می‌دانند راه و روش‌شان چیست. اگر «مردم» و «اتحاد مردم» در ماجرای «شب‌های شعر کانون» و اخراج پنج نفر از اعضای آن به‌شیوه‌ئی که خود می‌خواهند قلمفرسائی کنند و حقیقت را نادیده بگیرند، و از چاپ نامه‌های اعتراضی کانون نویسندگان ایران نیز ـ برخلاف همه اصول آزادی و



دموکراسی و برخلاف عرف جاری مطبوعات ـ خودداری کنند جای شگفتی نیست. آن‌ها خود می‌دانند که این ماجرا چگونه آغاز شده، با چه هدف‌هائی به‌آن دامن زده شده و اکنون ـ از نظر آن‌ها ـ به‌چه نتایجی باید بینجامد. اما مطبوعات غیرحزبی ما دیگر چرا؟ سردبیر فلان روزنامه که صفحات نشریه خود را بیدریغ در اختیار مدعیان قرار می دهد تا درباره مسأله‌ئی که از بای بسم‌الله تا تای تمت آن مدارك و اسناد مکتوب و غیرقابل انکار وجود دارد آیا با دیدن مقاله‌ئی سراپا تهمت و افترا نباید احساس مسئولیت کند؟ نباید از خود بپرسد براساس چه اصلی و مطابق کدام ضابطهٔ حرفه‌ئی به‌نشر دروغ و اکاذیب کمك می‌کند؟ آیا کسانی که در معرض تهمت و افترا قرار گرفته‌اند می‌توانند برای همیشه ساکت بمانند؟ آیا حقیقت را می‌توان برای همیشه پنهان نگاه داشت؟ و اگر روزی حقیقت ماجرا، براساس اسناد و مدارك مکتوب نوشته شود، چه پاسخی در برابر مردم، و نیزدر برابر انقلابی که خود را نسبت به‌رهبری اسلامی آن متعهد و مسئول می‌دانند،خواهند داشت؟

باری، برای همیشه نمی‌توان خاموش بود. باید سخن گفت. باید اسناد و مدارك معتبر و حقیقت تاریخی را به‌سخن گفتن واداشت. باید مانع از آن شد که مدعیان در تلاش رندانهٔ خود برای فریفتن افکار عمومی موفق شوند. باید حقیقت را گفت و نوشت. اما چگونه؟

یك روش اینست که در برابر تهمت و افترا و هتاکی، توهم هر بار مقاله‌ئی بنویسی سراپا تهمت و افترا و هتاکی، و به‌اصطلاح جواب بدهی. این روش ارزانی همان کسانی باد که فوت و فون آن را سالیان سال است که در مکتب حزب«کبیر»به‌خوبی آموخته‌اند. وانگهی هر ونگ و وونگی که از جائی بلند شود که شایستهٔ پاسخ دادن نیست. بگذار این گونه مقاله‌نویسان دست‌آموز سفره دل خویش را بگشایند و هر چه می‌خواهند بگویند. خانهٔ آخر پرونده‌سازی‌های آنان کجا تواند بود؟ دادگاه عدل اسلامی؟ خدا کند چنین شود. خدا کند دادستان محترم دادگاه انقلاب اسلامی، یکبار هم که شده، برای اثبات این مسأله که مطبوعات جمهوری اسلامی ایران را نمی‌توان به‌آسانی عرصه حملات دلخواسته برای هتك حرمت وحیثیت افراد وگروه‌ها و نسبت دادن هر نوع افترائی به‌اشخاص قرار داد پرونده‌سازی‌های این مدعیان را جدی بگیرد و طرفین دعوا را برای اثبات مدعای خود به‌پای میز محاکمه بکشاند تا ثابت شود که «ضدانقلاب»، طرفدار «بختیار»، هوادار «بورژوازی لیبرال» و پیرو واقعی «خط امام» چه کسانی هستند، و دروغزنان و پرونده‌سازان و جاعلان حقیقت تاریخی چه کسانی؟

روش دومی هم اما وجود دارد. روشی که به‌جای شاخ به‌شاخ شدن با هر طوطی هیاهوگری، به‌روشن کردن حقیقت تاریخی بپردازی. پدیده را ـ که موضوع دعواست ـ آن چنان که هست به‌خلائق بشناسانی. نشان بدهی از کجا آغاز شده، چگونه تحول پیدا کرده و چگونه به‌اینجا رسیده است. نشان بدهی بازیگران آغازین ماجرا چه کسانی بودند ؟ بعدها چه کسانی در بازی وارد شدند، و هر یك از این بازیگران چه نقشی را ایفا کردند. و این همه را نه براساس دعوی دلخواسته و مدعای اثبات نشده،

کتاب جمعه، ۱۱ بهمن ۵۸ شماره ۲۵

# حزب توده، و
# کانون نویسندگان ایران

باقر پرهام

## ۱. مقدمه

یازدهم دیماه ۱۳۵۸ مجمع عمومی فوق‌العاده کانون نویسندگان ایران ـ که در دعوت دوم با حضور یکصد و سی و هفت نفر از اعضای کانون رسمیت یافته بود ـ با تأیید تصمیم هیأت دبیران کانون در مورد تعلیق عضویت آقایان: محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، سیاوش کسرائی، هوشنگ ابتهاج (سایه)، فریدون تنکابنی، و محمدتقی برومند، رأی به‌اخراج این پنج تن از کانون نویسندگان ایران داد. بدین‌سان ماجرائی که تقریباً از سه ماه پیش از تاریخ تشکیل مجمع عمومی فوق‌العاده ظاهراً بر سر برگزاری یا عدم برگزاری «شب‌های شعر و سخنرانی» کانون آغاز شده بود موقتاً فیصله یافت تا لابد به‌نحوی دیگر در خارج از کانون دنبال شود. می‌گویم به‌نحوی دیگر در خارج از کانون، زیرا برای همهٔ ما مسلم بود که تأیید تصمیم هیأت دبیران خواه به‌صورت ادامهٔ تعلیق و خواه به‌صورت اخراج از کانون، در هر حال موجب توقف مبارزه‌ئی که آگاهانه از مدت‌ها قبل تدارک دیده شده بود نخواهد شد. زیرا اصولاً موضوع شب‌های شعر یك بهانه بیش نبود که خود به‌خود ـ و دست کم موقتاً ـ منتفی شد، ولی این افراد این گزك را رها نکردند و همچنان بدان چسبیدند. و دلیل آن چیزی نبود مگر قصد قبلی آنان به‌انشعاب از کانون نویسندگانی که در انتخابات فروردین ماه آن به‌رسواترین شکلی شکست خورده بودند، و «ایجاد» یالانچی پهلوان کانون نویسندگان در برابر آن، که مستقیماً تسلط حزب آنان را بر خود بپذیرد. پس از نخست بر ما معلوم بود که این امر تنها با اخراج آنان منتفی نخواهد شد. مسلم بودکه این‌آقایان درشرائط کنونی‌خواستار ادامهٔ فعالیت مستقل کانون نیستند: اگر مجمع‌عمومی به‌ادامهٔ تعلیق رأی دهد، در آن صورت حواشی و هواداران‌شان با پیگیری مباحثات قبلی و ایجاد مسائل تازه در داخل کانون خواهند کوشید تا کانون نویسندگان ایران از ادامهٔ فعالیت عادی خویش باز ماند، و مانند ماه‌های شهریور تا دی ۵۸، سرگرم بحث و گفت‌وگو و جنگ و جدال داخلی خود شود. اگر هم رأی مجمع بر اخراج آنان صادر شود کوشش اخراج‌شدگان و حواشی و هواداران‌شان بر این متمرکز خواهد شد که از یك سو با نوشتن مقالات و تشدید جنگ تبلیغاتی علیه کانون در تضعیف آن بکوشند و از سوی دیگر با ایجاد انشعاب در کانون زمینه را برای تشکیل کانون یا مجمع دیگری از نویسندگان، مطابق سیاست دلخواه خود، فراهم کنند. فعالیت‌های هشت ماههٔ گذشته این آقایان در کانون نویسندگان ایران، و جنگ تبلیغاتی یکجانبه ووسیعی که با استفاده از مطبوعات حزبی خود و دیگر عوامل دست‌آموز در مطبوعات غیرحزبی کشور علیه کانون به‌راه انداخته بودند کوچك‌ترین تردیدی در ماهیت هدف‌ها و مقاصد آنان باقی نمی‌گذاشت.



بنابراین از پیش مسلم بود که تصمیم مجمع‌عمومی در جلسهٔ یازدهم دیماه ۱۳۵۸ تصمیمی تاریخی و مهم از لحاظ موجودیت و سرنوشت کانون نویسندگان ایران است.

این تصمیم از جهت دیگری نیز تصمیمی تاریخی و مهم بود ـ ظاهر مطلب این است که جمعی نویسنده و شاعر ـ که تعداد فعالین‌شان از یکصد و پنجاه نفر تجاوز نمی‌کند ـ بر سر و کلهٔ هم می‌زنند و دربارهٔ این که شعر بخوانند یا نخوانند[۱] با هم نزاع و مجادله دارند؛ اما حقیقت مطلب چیز دیگری است. مسأله بر سر این بود که همین گروه از نویسندگان، شعرا و پژوهشگران ـ یعنی نمایندگان فکر و اندیشه در جامعهٔ انقلابی ما ـ با در دست داشتن مرامنامه‌ئی مترقی و بسیار پیشرو ـ مرامنامه‌ئی که حاصل ده سال مبارزه با اختناق و سانسور و ثمرهٔ پیروزی انقلاب ایران بود، بر سر دو راهه‌ئی قرار گرفته بودند که انتخاب یکی از آن‌ها مستلزم تصمیمی خطیر بود. دو راهه این بود: تسلیم شدن به«شانتاژ» و «عوامفریبی» و تبلیغات سیاسی یکجانبه و مغرضانه، و نفی مرامنامه‌ئی که خود پس از سال‌ها درگیری و مبارزه و تحمل انواع محرومیت‌های فردی و اجتماعی سرانجام به‌تدوین آن توفیق یافته‌بودند؛ یاپافشاری برسر اصول مرامی خود و ادامهٔ مبارزهٔ آگاهانه با سانسور و اختناق در جهت تثبیت حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی اهل قلم و به‌کرسی نشاندن حق آزادی اندیشه و بیان. بنابراین، ماجرای داخلی کانون، و دعوای خانوادگی اهل قلم، به‌رغم ظاهر بی‌اهمیت آن در جامعه‌ئی که دچار مسائل و مشکلات اجتماعی عظیم با ابعاد گسترده است، اهمیتی تاریخی داشت. زیرا سرانجام آن به‌نحوی بنیادی با سرانجام انقلاب ایران و آیندهٔ آزادی و دموکراسی در کشور ما ارتباط پیدا می‌کرد. این برد تاریخی مسأله، برای کسانی که به‌اهمیت استقرار آزادی و دموکراسی در جامعهٔ استبداد زده ایران وقوف ندارند و شر عظیم سانسور، این دشمن فرهنگ و انسانیت را، چنان که شایسته است در همه ابعاد آن نمی‌شناسند، البته منتفی است. اما برای اهل قلم ایران، که خود سال‌ها درگیر اختناق نظام ستمشاهی بوده‌اند، و مبارزه ضدامپریالیستی را از مبارزه برای آزادی و دموکراسی و محو هرگونه سانسور و اختناق جدا نمی‌دانند، نمی‌توانست مطرح نباشد، با آگاهی به‌اهمیت تاریخی تصمیم خود و با وقوف کامل به‌واکنش‌ها و «برنامه»‌های محتمل اخراج‌شدگان و حواشی و هواداران‌شان بود که اعضای کانون نویسندگان ایران در جلسه یازدهم دیماه ۱۳۵۸ رأی به‌اخراج پنج تن از اعضای کانون دادند.

آنچه از پیش مسلم می‌نمود بی‌درنگ‌صورت حقیقت به‌خود گرفت. در ادامهٔ مبارزه تبلیغاتی یکجانبهٔ سه ماه قبل،ارگان‌های حزبی مدافع اخراج‌شدگان و عوامل دست‌آموز در دیگر مطبوعات کشور دست به‌کار شدند. مقاله پشت مقاله و استعفا پشت استعفاء؛ و بیت‌الغزل همه این مقاله‌ها و استعفانامه‌ها نیز تکرار همان افتراها و تهمت‌های بی‌پایه و بی‌دلیل که هیئت دبیران کانون در جلسهٔ مجمع عمومی

---

۱. چنان که سر مقاله‌نویس اطلاعات در یکی از شماره‌های ماه‌های اخیرش نوشته بود.

دراطلاعیهٔهفتهٔ بازگشائی، درذکرعلل‌وموجبات بازگشایی‌دانشگاهها ازجمله آمده بودکه «در وضع کنونی بازگشائی کامل دانشگاهها ومؤسسات آموزش‌عالی‌می‌تواند گسترش‌قدرتهای خفقان‌انگیزوتوطئه‌آفرین واسارت‌آور را مانع بزرگی باشد و ایجاد جامعهٔ دلخـواه مردم را یاری دهـد». و در قطعنامه روز بازگشائی که به‌حق می‌تواند منشور انقلاب فـرهنگی راستین تلقی‌شود ازجمله براین واقعیت تأکید شده بودکه «دانشگاه به‌عنوان‌پاسدار میراث فرهنگی و هوادارآزادی و دموکراسی، همواره هدف تهاجم‌استعمار و استبداد بوده است وهرزمان‌که بامنافع نظام حاکم درتضاد آمـده، صحنهٔ کشتار وتاخت وتازهای سبعانه قـرار گرفته‌است و به‌تعطیل کشانـده شده است. گشوده بودن دانشگاه خواست همهٔ مردم است.»

بـه‌آذرها، به بهمن‌ها، به آبانها و به‌اردیبهشت‌ها، به تقویم خونین مبارزات دموکراتیك وضدامپریالیستی دانشگاه وفـادار بمانیم و دانشگاهها را گشوده بخواهیم.

کانون نویسندگان ایران همچنانکـه درپیام خود به‌هفتهٔ بازگشایـی اعلام داشت بار دیگر اعلام می‌دارد که گشودن دانشگاه خواست انقلاب ایران است.

**کانون نویسندگان ایران**

## پیام کانون نویسندگان ایران به‌مناسبت دومین سالگرد شهادت استاد کامران نجات الهی

یادش گرامی‌باد وراهش‌پردوام. یادکامران‌نجات‌اللهی‌ویادهمهٔ‌به‌خون خفتگان دانشگاهها. راه‌کامران و راه‌همهٔدانشجویان، استادان‌وروشنفکران در مبارزه با استبداد، استعمار وامپریالیسم.

بیهوده نبودکه دانشگاه سنگر آزادی لقب گرفت. انقلاب ایران با اعطای این عنوان بـه دانشگاهها، مبارزهٔ مستمر و پیگیر دانشجویان و دانشگاهیان را در راه ایجاد جامعه‌ای آزاد وآباد ومستقل ارج نهاد.

راه‌کامرانها، احمدزاده‌ها، نریمی‌ساها، راه همه شهیدان‌دانشگاهها، راه



مبارزه بـرای آزادی، آزاداندیشی و تحقق استقلال وحقوق و آزادیهای دموکـراتیك است. این راهی پـر فرازونشیب است. روشنفکران راستین و مبارز ایران هیچگاه از پیمودن چنین راهی هراس به دل راه نداده‌اند و جز این، هر سخن قلب واقعیت وجعل تاریخ است.

کامران و کامرانها، مظهر چهرهٔ واقعی جامعه دانشگاهی هستند.

هر جنبش انقلابی، درجریان گسترش وپیشرفت خود، با لحظات‌فراز ونشیبی روبرو است. این از طبیعت انقلاب برمیخیزد، همچنانکه این نیزاز طبیعت انقلاب‌است‌که هر نشیب از نشیب نخستین وهر فراز از فرازپیشین فراتر میرود. این چنین است‌که جنبش انقلابی هربارەشدت وقاطعیت‌بیشتری میگیرد وگسترده وگسترده‌تر میگردد تا نظم کهن را براندازد.

انقلاب ایران نیز چنین لحظات فرازونشیبی را بهمراه داشت.یکی‌از پرشکوه‌ترین لحظات اوج گیری جنبش انقلابی ایران درپنجم دی ماه۱۳۵۷ باشهادت کامران آغازشد. دراین‌زمان توده‌ها برخاستند، همزبان‌بادانشگاهیان، بازگشایی دانشگاهها را خواستار شدند. دراین مقطع، مبارزه خونین کامران‌وکامرانها بودکه‌شعلهٔانقلاب ایران‌راسوزانترکرد. جنبش‌دانشگاهی بار دیگر نشان دادکه عنصر جدایی‌ناپذیر جنبش توده‌هاست. به یاد بیاوریم دانشجویان را ونقش روشنگرانه‌وقاطع ایشان را درآشکار کردن‌ماهیت‌ضدمردمی‌سیاستها وحکومتها وقدرتها . به‌یاد بیاوریم فریادهای پرشکوه‌شانزده آذرها راکه ارکان خودکامگی و وابستگی رژیم منفور پهلوی را به لـرزه میآورد. بیاد بیاوریم همه خونها، همه جانها، همهٔ زندانها و همهٔ شکنجه‌ها را و همه آذرها، همهٔ بهمن‌ها، همهٔ اردیبهشت‌ها وهمهٔ آبانها را. دانشگاه گهواره آزاداندیشی، آزادی‌طلبی، روشنگری‌واستقلال طلبی‌است.اگرمردم ایران تعطیل دانشگاهها را فاجعه‌ای بزرگ قلمداد میکنند از آن‌روست‌که درهم کوفتن سنگرهای‌آزادی‌را درتضاد آشکار با اعتلای آرمانهای‌انقلاب ایران میدانند.

اکنون کامران در میان مانیست اما راه او همچنان در برابر ماست: زمان بزرگداشت واقعی از کامران و کامرانها، زمان بازگشایی‌دانشگاهها، این خواست مردم ایران است.راه کامران را دنبال کنیم.

**۵ دی ۱۳۵۹**

# نامه‌ها و پیامها و بیانیه‌های کانون نویسندگان ایران

متن تلگرامی که در تاریخ ۱۳۵۹/۹/۲۶
برای ریاست‌جمهور، دادستان کل کشور
و رئیس مجلس‌شورا و کمیسیون رسیدگی
به شکنجه در زندانها، ارسال شده است.

اکنون ۱۵ روز است که دهها زندانی سیاسی در اعتصاب غذا هستند. ایشان خواستار حق‌شنیدن رادیو، و خواندن روزنامه و کتاب، رهایی از بلاتکلیفی و برخورداری از شرایط مشخص زندانیان سیاسی هستند. پس از ۱۵روز اعتصاب غذا اکنون جان این زندانیان در معرض خطر مرگ قرار دارد.

کانون نویسندگان ایران با ابراز نگرانی شدید ازسرنوشت این مبارزان به‌رفتارهای غیرانسانی رایج در زندانها بشدت اعتراض میکند و خواستار اجرای فوری درخواست‌های ایشان است.

**کانون نویسندگان ایران**

## گرامی‌باد ۲۳ دی، روز دانشگاه

در ۲۳ دی ۱۳۵۷، دانشگاه تهران به‌یاری وارادهٔ مردم انقلابی و مبارز گشوده شد. این سرآغاز هفتهٔ بازگشایی (۲۷-۲۰دی) بود، هفته‌ای که‌طی آن باشرکت وحضورصدها هزار تن‌ازمردم وبه‌دعوت نیروهای‌انقلابی دانشگاه، دانشگاهها و مدارس عالی‌کشور یکی پس از دیگری از تعطیل آریامهری درآمد.واین‌چنین بود که‌دانشگاهها، این‌سنگرهای آگاهی،آزادی وآزاداندیشی باردیگر به‌کانون جوشان انقلاب بدل گردید.

کتابخانه ها وابراد سخنرانی ، منحل کردن ترم ها واحیاناً دانشکده ها ، اخراج های پیاپی دانشجویان ، بازنشسته کردن استادان ، جز اخلال درکارکرد منظم وآزادانه مبادله دانش و فرهنگ معنای دیگری ندارد . بااین همه ، تأسف انگیز تر وباورنکردنی تر ، تصمیمی است که درباره دانشگاه صنعتی آریامهر گرفته شده است ، و آن این که درسال تحصیلی جاری ازپذیرش دانشجوی دوره لیسانس در این دانشگاه خودداری شود ودر حقیقت ، به بهانه انتقال دانشگاه نامبرده به اصفهان ، مقدمات انحلال آن درتهران فراهم آید و تاسیسات آن دراختیار دانشگاه علوم و فنون نظامی که تاکنون وجود خارجی نداردگذاشته شود .

بی شک ، به فرض آن هم که تاسیس دانشگاهی برای علوم و فنون نظامی ضرورت داشته باشد ، ارتش و وزارت جنگ ، با امکانات مادی و مالی هنگفتی که دراختیار دارند ، به آسانی می توانند از عهده ایجاد آن برآیند ، طوری که دیگر لازم نباشد دانشگاهی به اهمیت و اعتبار دانشگاه صنعتی آریامهر راکه در طول دوازده سال موجودیت پر ثمر خود مهندسان بسیار با ارزشی برای خدمت در صنایع نو پای ایران پرورش داده است منحل کنند و کشور را با وجود نیاز مبرم به کادر فنی متخصص ایرانی از خدمات آموزشی این دانشگاه محروم بدارند .

هیئت علمی دانشگاه صنعتی آریا مهر درنامه ای باامضای یکصدوسی وهشت تن از استادان که درتاریخ ۵۶/۱۱/۲ به نخست وزیر نوشته باذکر دلایل خواستار تجدید نظر در تصمیم انتقال دانشگاه نامبرده باصفهان که عملاً به معنای انحلال دانشگاه صنعتی در تهران خواهد بود گردیده است ، پس از آن هم درتاریخ یکشنبه ۱۳۳۷/۲/۱۰ مجمع عمومی کادر آموزشی دانشگاه صنعتی آریا مهر تهران طی قطعنامه ای اعلام کرده است که از تاریخ یکشنبه ۳۷/۲/۱۷ تا زمانی که دولت خبر رسمی گزینش دانشجو - یعنی هفتصد تا هزار تن برای تحصیل در سال اول دوره لیسانس - را در رسانه های گروهی منتشر نکند از ادامه فعالیت آموزشی خودداری خواهد کرد .

این تصمیم که با موافقت اکثریت قاطع کادر آموزشی گرفته شده ، با تائید و پشتیبانی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر مواجه گشته است وآنان نیز اعلام کرده اند که ازهمان تاریخ یکشنبه ۳۷/۲/۱۷ از رفتن به سرکلاسها خودداری خواهند نمود .

کانون نویسندگان ایران ، ضمن اظهار تأسف عمیق از تصمیم دولت به انحلال عملی دانشگاه صنعتی آریامهر تهران و موافقت و همدلی با جنبش اعتراضی استادان ودانشجویان دانشگاه نامبرده ، خواست های موجه و منطقی و میهن پرستانه آنان را تائید می کند و توفیق کامل شان را خواستار است .

کانون نویسندگان ایران

۱۳۵۷/۲/۱۸

و اینک ، چند نکته برای یاد آوری دوستان عزیز :

۱ــ گردش کارهای کانون تا اندازه ای به بنیهٔ مالی آن بستگی دارد ، و آن یا با دریافت حق عضویت به دست می آید یا با کمک داوطلبانهٔ اعضاء و دیگر دوستداران . حق عضویت سالانهٔ کانون نویسندگان ایران ۱۲۰۰ ریال است که امیداست تاپایان اسفندماه ۱۳۵٦ به صندوقدار کانون درمقابل قبض رسید پرداخته شود ، هر مبلغی افزون بر این ۱۲۰۰ ریال بعنوان کمک داوطلبانه پذیرفته و منظور خواهد شد .

۲ــ برای ارسال نشریات کانون بعنوان اعضاء و درصورت لزوم ، برای اخذ تماس در کوتاه ترین فرصت خواهشمنداست برگ ضمیمه را که متضمن نشانی شماست ، پر کرده به نشانی دفتر موقت کانون نویسندگان ایران : تهران ، میدان سنائی ، کوچهٔ چهاردهم ، شمارهٔ ۳٦ ، شرکت خدمات ایران زمین، بفرستید ، ممنونیم .

۳ــ از همهٔ اعضای کانون نویسندگان ایران تقاضاداریم یك نسخه از هریك ازتالیفات خود را برای کتابخانهٔ کانون بنشانی دفتر موقت آن ارسال فرمایند .

٤ــ از دوستان عزیز مقیم تهران و شهرستانها که برای عضویت در کانون نویسندگان ایران تاکنون موفق بدریافت برگ تقاضای عضویت نشده اند ، خواهشمندیم درصورت تمایل نشانی دقیق خود را بدفتر موقت کانون بفرستند تا برگ درخواست عضویت برای آنان ارسال شود.

همچنین آن عده ازاعضای کانون که برای دوستان خود نیاز به برگ درخواست عضویت دارند ، میتوانند این برگها رااز دفتر موقت کانون گرفته دراختیار دوستان خود بگذارند .

بیانیهٔ کانون نویسندگان ایران　　　　شماره ______

هموطنان !

به موازات کوشش در راه تامین آزادی اندیشه وبیان وقلم ، آرمان اشاعه دانش و هنر و فرهنگ درسطح کشورو حفظ و توسعه هرچه بیشتر امکانات موجود برای دسترسی بدان طبعاً در شمار انگیزه های فعالیت کانون نویسندگان ایران بوده است و میباشد . ما هرقدمی راکه در این راه برداشته شود تائید می کنیم و با هراقدامی که ، زیر پوشش هرگونه عذر و بهانه ، درجهت محدود ساختن امکانات کسب دانش و هنر یا درجهت تنگتر کردن فضا بر طالبان و حاملان و انتقال دهندگان میراث فرهنگ بشری صورت گیرد به مخالفت برمی خیزیم . مخالفت ما جنبه اصولی دارد ومبتنی برخیر و صلاح جامعه وپیش بینی ترقیات آینده کشور است . ما معتقدیم واصرار می ورزیم که فضای درس و بحث و فحص باید به همان اندازه آزاد باشد که فضای اندیشه وابداع . این هر دو رشته فعالیت در زمینه فرهنگ ملی باید از پشتیبانی مادی و معنوی جامعه برخوردار باشد . و حکومت ، که به هرحال سمت کارگزاری امورجامعه را به نمایندگی مردم به خود نسبت میدهد ، باید طبق مقتضیات پیشرفت و تعالی کشور عمل کند و دانش و فرهنگ و هنررا بصورتی هرچه اصیل تر و پردامنه تر دراختیار مردم بگذارد ، و خاصه وسایل و امکانات انتقال آزاد و همه جانبهٔ دست آوردهای نسل های گذشته و ارشد را به نسل جوان فراهم آورد .

اما آنچه از حکومت کنونی ایران طی سالها دیده شده است و میشود درست درجهت نفی این مصلحت عام است . در واقع استقرار گارد در محو[illegible] دانش[illegible] ، ممانعت از تشکیل

[illegible]
[illegible] ۱۳۵۰ - ۳۰ خرداد ۵۷

شمارهٔ ۱

با توجه باینکه شماره اول بولتن کانون نویسندگان تابحال در خارج تکثیر نشده بود وبنا بر درخواست عده ای از خوانندگ
باوجود مدتی که از تاریخ نشر آن میگذرد ما اقدام به تکثیر آن مینمائیم

## بولتن کانون نویسندگان ایــــران

دوستان عزیز ، همچنان که در بیانیهٔ شماره ۱۴ مورخ ۲۴ دیماه ۱۳۵۶ باطــلاع رسیده به سبب لجاج و عناد دولت در تعقیب سیاست مستبدانهٔ خویش ، مجمع کانــــون نویسندگان ایران که میبایست به انتخاب هیئت دبیران ثابت کانون بپردازد ، نتوانست طبق برنامه تشکیل یابد ، شهربانی ، بافرستادن افسر وپاسبان به محل موقت کانون وبستــــن راه آمد و شد ، باردیگر نشان داد که وجههٔ همتش نه سعی درتأمین امنیت و پاسداری جان و مال وحیثیت افراد ، بلکه ادامهٔ تجاوز به آزادی بیان و قلم و اجتماعات ، نادیده گرفتن قانون اساسی ایران و زیرپاگذاشتن حقوق صنفی واجتماعی مردم است . اما استفادهٔ قانونی از آزادیهای فردی و اجتماعی حق یکایك افراد این مرز وبوم است ، و این حق بهیچ رو زایل شدنی نیست ، فشار، قانون شکنی ، سیل تهمت و ناسزا ، تهدید پنهان وآشکار نخواهد توانست نقش آرمانی اندیشه و بیان وقلم آزاد رااز یاد اهل قلم بزداید ، کانــون نویسندگان ایران درهمه حال به فعالیت برحق خویش ادامه خواهد داد ، دشواریها ما را مصمم تر وآبدیده تر خواهد کرد ، بنای وحدت ما را استوارتربالا خواهد برد ، ما را به جستن و یافتن اشکال موثر تر مبارزه درراه تحقق آزادیهای مصرّح در قانون اساسی ایـــــران و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشرخواهد برانگیخت ، درست است که مجمع عومی کانون تشکیل نشده است و ماننوانسته ایم دستگاه عامل تازه ای برای کانون انتخاب کنیم ، ولی البته درنگ روا نداشته دربی کارآیی مدیریت موجود که امکان دارد تا مدت کوتاهی همچنان عهده دار امور کانون باشد برآمده ایم ، هیئت دبیران موقت از این پس ، به اقتضای مسائلی که می باید در جلسات آن مطرح شود ، همواره از دو سه تن اعضای صاحب نظر کانون دعوت خواهد کرد تا بصورت مشورت در بحث ها شرکت جویند ، از آن گذشته ، کسانی هم که خود خواستار اظهار نظر در امور کانون و بهبود و گسترش فعالیت آن باشند ، میتوانند با نامه یا حضوراً اطلاع دهند تا ازایشان دعوت بعمل آید .

بدین سان ، باتوجه به محیط متشنج کنونی و باحتمال افزایش سرسختی و لجـــاج دستگاه حکومت میتوان امید داشت که جلب همکاری شمار بیشتری از معتبران اهل قلــــم امکان آن فراهم آورد که فعالیت دستجمعی ما به وجهی باز هم بارورتر ادامه یابـــد و تصمیم های کانون نویسندگان ایران همواره از موقع شناسی و دقت و تأثیر بیشتری برخوردار باشد ، از سوی دیگر ، هیئت دبیران موقت کانون دراین دو سه هفتهٔ اخیر برنامه هائــی در دست تهیه واجرا دارد تا با تشکیل کمیسیونهائی موجبات آشنائی و تماس بیشتر اعضای کانون را با یکدیگر و با هیئت دبیران فراهم آورد و استعداد ها وامکانات همگان را در زمینه های بحث و سخنرانی و تدارك بولتن ها و نشریه ها چنان که باید مورد استفاده قرار دهد . امید است یکایك اعضای کانون برای پیشبرد هدفها و توسعهٔ دامنهٔ فعالیت کانــــون نویسندگان ایران سعی جمیل مبذول دارند و باپیشنهاد ها وانتقاد های سالم و سازنــدهٔ خود هیئت دبیران را در اجرای وظایف خویش یاری دهند .

دوستان ، در عین گونه گونی نظر های ادبی ، هنری یا فلسفی و سیاسی خود ، بکوشیم تا بر یگانگی و همبستگی اصولی خویش در راه کسب و حفظ وتقویت آزادی اندیشه و قلــم و بیان بیفزاییم و وحدت خود را در چار چوب کانون نویسندگان ایران از صمیم قلب پــاس بداریم ، چه این همبستگی و این یگانگی ضامن نیرومندی و پیروزی ماست .

می‌بندد تا حضور خود را در زندگی غیر دانشگاهی اعلام کند و بربیگانگی از زندگی علمی پرده بیفکند.

درده‌سالهٔ اخیر این مدیریت دانشگاهی، «مدیریتی وارداتی» بوده است. و این خود حکایت از تناقضی آشکار می‌کند: دانشگاه مادر که هرزمان خدماتش ستوده می‌شود و شمارهٔ وزیران، وکیلان، سناتورها، مسؤولان و متخصصان گوناگونی که پرورده اسهت برزبان‌ها می‌آید نمی‌تواند مدیران خود را تربیت کند و باید به‌دست کسانی‌که نه بازندگی دانشگاهی ایران آشنائی دارند و نه‌سابقهٔ کار علمی (واحیاناً هم از داوطلبان ناکام ورود به‌خدمت آموزشی هستند) اداره شود. دانشگاه مادرتحت قیمومت نادانشگاهیان اداره می‌شود. و این قیمومت اداری، قیمومت فرهنگی و علمی را نیز به‌دنبال آورده است. دراین دانشگاه کسی ارتقاء نمی‌یابد مگر آن‌که به زبان‌های بیگانه بنویسد و نوشته اوزینت‌بخش صفحات نشریات بیگانه باشد: دانشگاه تهران نه‌تنها نمی‌تواند مدیران خودرا انتخاب کند بلکه از تشخیص صلاحیت اعضای هیأت علمی خود نیز محروم مانده است. این مدیران قیم‌مآب در ده‌سال اخیر هریك به‌طور متوسط حدود دوسال بردانشگاه تهران مدیریت کرده‌اند حال آن‌که واحد زمانی زندگی دانشگاهی «سال تحصیلی» است. اینان در آغاز یك‌سال تحصیلی آمده‌اند و درپایان سال تحصیلی دیگر رخت سفر بربسته‌اند و هرکس پرسان و جویان که «این آمدن و رفتن‌شان بهرچه بود؟»

حاصل چنین وضعی، تزلزل و بی‌ثباتی ارکان دانشگاهی، تنزل سطح علمی و رکود فعالیت‌های پژوهشی، ممانعت از مشارکت دانشگاهیان در تعیین سرنوشت خود و ترویج بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی درمیان دانشگاهیان است. روشن است که چنین مدیریت دانشگاهی تنها برپایهٔ نیروی لایزال «دانشبانی» (چرا گاردجنگل را جنگلبان، گارد سرحدات را مرزبان و و و می‌توان نامید و گارد دانشگاه رانباید دانشبان نامید؟ این واژه‌سازی را رواداریم تاهم زبان پارسی را غنا بخشیم و هم لحظه‌ئی فرصت آن یابیم که به‌رابطهٔ میان «نظم جنگل» و «نظم دانشگاه» بیندیشیم) استوار است که هر زمان خردوکلان و استاد و دانشجو را سرمستانه می‌نوازد اما سپیده‌دمان که ناشناسان درصحن دانشگاه استادی را مضروب و مجروح می‌کنند، دربستر خود به‌سنگینی غنوده است و از امداد خواهی مجروح خبری نمی‌یابد. عجبا این خیل عظیم دانشبانان که برسرورِوی همه می‌کوبند درآن زمان کجا بوده‌اند و چگونه از محوطهٔ دانشگاه حفاظت می‌کرده‌اند که «ناشناسان» آمدند و زدند و رفتند و خواب خوش دانشبانان را آشفته نکردند؟ راستی را که چه‌برهان قانع کننده‌ئی برضرورت وجودی دانشبانان و صمیمیت همدردهای انسان‌دوستانه مدیران!

سال پیشین، مدیریت دانشگاه تهران در همهٔ زمینه‌ها گوی سبقت را از پیشینیان و همگنان ربود:

سال تحصیلی را با مصاحبه‌ئی دربارهٔ وقایع ۱۶آذر ۱۳۳۲ آغاز کرد و نشان داد که جعل وقایع و قلب تاریخ از اصول مدیریت دانشگاهی است. اعتراض به‌انتصاب یکی از وزیران پیشین را به‌مقام استادی دانشگاه مسکوت گذاشت و به‌این طریق حیثیت علمی دانشگاهیان و اصول اولیهٔ زندگی دانشگاهی را به مسخره گرفت نه حرمت استاد را محترم شمرد ونه حق دانشجو را. و برهتك حرمت آن یك و تجاوز به حقوق این دیگر، صحه گذاشت. استاد ضرب‌وشتم و جرح دید و به‌بازنشستگی‌های زودرس دچار آمد و دانشجو گرفتار تصمیمات خلق‌الساعه نادرست گردید. مدیریت دانشگاه، کتابخانه را مخل نظم علمی دانست و شبانه، بادلاوری کتابخانه‌های دانشجویان را درهم ریخت و فراموش کرد که آن‌کس که کتابخانه را می‌بندد درزندان را گشوده است و آنجا که



کتاب نباشد دانش و پژوهش نیست.

مدیریت دانشگاه به‌رعایت مقررات آموزشی و موازین دانشگاهی تظاهر کرد تا دانشکده‌ها را به‌تعطیل کشاند، دانشجویان را اخراج کند و رعب و هراس را بردل‌ها نشاند و در این راه از هیچ تمهیدی فروگذار نکرد: نمرهٔ استاد را خودبرکارنامهٔ دانشجو گذاشت و انضباطی را که استاد و گروه آموزشی و دانشکده باید برمحیط درس مستولی سازند، خودسرانه ملك طلق خود دانست تاپیرایش و آرایش دانشگاه را کمال لازم بخشد. و چون کوس این رسوائی‌ها برسرکوی و بام به‌صدا درآمد پیروزمندانه گفت که این‌همه از نتایج تمدن ماشینی غرب است که کامپیوتر را جانشین چرتکه‌های سنتی شرق نموده است.

مدیریت دانشگاه حتی حق برخورداری از امنیت مسکن فردی را هم نادیده گرفت و دانشجویان کوی دانشگاه را که به‌دعوت مسؤولان امر و درپی گفت و گو گردآمده بودند به‌میان کوچه و بازار ریخت تا شب‌ها در باغ‌های عمومی بخوابند و هوای تازه استنشاق کنند و نگران درس و مشق و امتحان نباشند.

مدیریت دانشگاه برفساد دستگاه اداری و خاصه خرجی‌های خودپرده‌انداخت: روزنامه‌ها از اختلاس و فساد در دانشگاه تهران و از آن‌چه سرپرستی دانشجویان به‌باد داده است گفت و گو کردند. مدیریت دانشگاه دم برنیآورد و لب نگشود تا صدق و کذب این گفته‌ها دانسته شود. مدیریت دانشگاه در حفظ سکوت ازین هم پیش‌تر رفت: درحضور مدیران، استادان دانشگاه را عامل استعمارونوکربیگانه خواندند و اینان غیرت حرفه‌ئی نداشتند که زبان بگشایند و نام و نشان این عاملان استعمار را بخواهند و باسکوت خود پذیرفتند که نوکران بیگانه و عاملان استعمار را در دانشگاه تهران مأوا و منزلی است!

مدیریت دانشگاه، اصل بدیهی عطف به ماسبق نشدن تصمیمات و مقررات و قوانین را زیرپا گذارد و اعلام کرد که به‌دانشجویانی که درچند سال پیش، دردوره‌های لیسانس به‌تحصیل مشغول بوده‌اند و امسال به‌ناگهان اخراج شده‌اند، درجهٔ فوق دیپلمی را اعطاء می‌کند که در پایان سال تحصیلی تصمیم برایجاد آن گرفته شده است!

از مدیریت دانشگاه درسال گذشته معجزه‌ئی هم به‌ظهور پیوست: با استفاده از اصول صحیح مدیریت، دانشجویان را به‌نحوی سرکوب و منکوب کرد و باران رحمت را برآن‌ها باریدن داد و گروه گروه از دانشگاه اخراج کرد که «اولیای دانشجویان» مشتاقانه اجتماع کردند و اینهمه را شکرانه گفتند و غریوشادی سردادند!

چنین دانشگاهی موجب سربلندی است؟ در چنین دانشگاهی گفت و گو از فضیلت دانش، حرمت استاد و مشارکت دانشجو چه معنائی دارد؟

دانشگاهی که خود همه چیز را به‌زیرپا می‌گذارد چه‌چیزی را به‌دانشجو می‌آموزد؟ استادانی که درزندگی روزانهٔ خود باید چنین شرمساری و سرافکندگی‌هائی را نظاره کنند چگونه می‌توانند زمانی‌که صحبت از بزرگداشت مقام علم و دانش پیش می‌آید زهرخند ناباورانه نداشته باشند؟

مدیریت دانشگاه تهران درسال گذشته فرصت آن‌را هم یافت که خدمات علمی پرارجی انجام دهد: به‌ایجاد چندین دورهٔ دکترا تصمیم گرفت، پس از بحث‌های طولانی بالاخره روشن کرد که «تهران یونیورسیتی» درست‌تر از «یونیورستی آف‌تهران» است و ارشاد فرمود که «ویژگی‌های هیات علمی دانشگاه تهران» را باید «ویژه‌گی‌های....» نوشت و غلط املائی نکرد و از کامپیوتر هم نمرهٔ «هـ» نگرفت. این‌هم از ویژگی‌های زنده‌گی مدیریت دانشگاه تهران درسال پیشین بود. وین هنوز از نتائج سحر است! ■

برای چاره‌جوئی و جلوگیری از اعمال وحشیانهٔ گارد و حل مسائل آموزشی برپا کردند. در هنگام گفت‌وشنود عده‌ئی از اعضاء گارد به‌جلسه حمله کرده دانشجویان را به‌باد کتك گرفتند. در این میان رؤسای دانشکده‌های علوم و ریاضی نیز مورد ضرب‌وجرح قرار گرفتند. ولی این جریان نیز از طرف رؤسای دانشگاه مسکوت گذاشته شد.

مقاومت دانشجویان دربرابر بی‌توجهی رؤسای دانشگاه ادامه داشت. دانشجویان از ثبت‌نام برای ترم دوم خودداری کردند. فشار برروی مقامات دانشگاه هم از طرف دانشجویان و هم از طرف بعضی از استادان به‌قدری زیاد بود که رؤسای دانشگاه را وادار کرد که به‌گفتگوئی با دانشجویان بنشینند و تعهد کنند که سیستم کوارتری حذف شود.

در نیمهٔ دوم درگیری دانشجویان با گارد به‌علل دخالت بی‌جای آن، صورت شدیدتری به‌خود گرفت حضور گارد در غذاخوری، در کافه‌تریا، در دانشکده‌ها و گاهی حتی در کلاس‌ها مورد اعتراض دانشجویان و استادان قرار گرفت. همین اعتراض منطقی عکس‌العمل وحشیانه‌ئی را از گارد به‌دنبال داشت. گارد با حمله به‌کلاس‌های درس و تعقیب دانشجویان حتی در بیمارستان دانشگاه و در توالت‌ها و دستگیری آنان و پرونده‌سازی‌های مسخره و تحویل آنان به‌ساواك، به‌دانشجویان اعلام جنگ کرد. فشار «بازپرسی» بردانشجویان دستگیر شده به‌قدری شدید بود که وقتی از بازداشتگاه برمی‌گشتند تکیده و نیمه شده بودند و علائم ضرب‌وجرح بردست و پا و بدن آنان به‌وضوح دیده می‌شد. دریکی از این حملات گارد ۱۲نفر از دانشجویان راطناب به‌گردن درملاءعام چون بردگان قرون‌وسطائی به‌حرکت درآورد و سپس دربرابر دیوار گارد به‌تماشا برای «عبرت» دیگران واداشت. علائم طناب برگردن دانشجویان تا هفته‌های بعد باقی بود.

برای اعتراض به‌دستگیری دانشجویان و ضمانت‌های صادره از دادگاه و اعمال وحشیانه گارد، دانشجویان دربرابر ساختمان مرکزی به‌بست نشستند. دراولین ساعات دانشجویان مورد حمله گارد قرار گرفتند و سه‌دانشجو دستگیر و بقیه پراکنده شدند. روز بعد دانشجویان مبادرت به یك اعتصاب نشسته درصحن دانشکده‌های خود کردند. گارد کتابخانه‌ها و دانشکده‌ها را محاصره کرد و از ورود و خروج دانشجویان جلوگیری به‌عمل آورد. رئیس دانشکدهٔ علوم مدت چندین ساعت در کتابخانه به‌حالت نیمه بازداشت به‌سر برد.

در این جریانات استادان دانشگاه که شاهد و ناظر وحشیگری گارد بودند و بعضی از آنان مورد ضرب‌وجرح قرار گرفته بودند دریك گردهمآئی با حضور دانشجویان، قطعنامه‌ئی را تصویب نمودند که در آن خواستار خروج گارد از دانشگاه شدند و اعمال شنیع گارد را محکوم، از دانشجویان پشتیبانی بی‌دریغ کردند و بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی رؤسای دانشگاه را تقبیح کردند. روز بعد نیز اعلامیه‌ئی از طرف عده‌ئی از استادان در دانشگاه پخش شد که به‌شدت اعمال زشت گارد را تقبیح کرده و خواستار ایجاد اتحادیه استادان شدند. این قطعنامه و اعلامیه گویای درك صحیح استادان از واقعیت درون دانشگاه بود.

می‌گویند دانشگاه جندی‌شاپور ۱۷۰۰سال پیش تأسیس شده است. باتوجه به‌این نکته چنین به‌نظر می‌رسد که دانشگاه جندی‌شاپور سیرقهقهرائی داشته است. زیرا بینش حاکم بردانشگاه امروز یك بینش برده‌داری است. چنین است وضعیت دانشگاه جندی‌شاپور. در این دانشگاه در هرحرکتی استادان و دانشجویان با گارد روبرو هستند. گارد نه‌تنها دانشجویان، بلکه استادان را نیز موزد «بازپرسی» ضرب‌وجرح و توهین قرار می‌دهد. از دموکراسی و آزادی در دانشگاه فقط لاشه گندیده‌ئی مانده است. و دانشگاه تبدیل



به‌محلی برای رشوه‌خواری، دزدی، فساد، اعمال‌خشونت، دیکتاتوری رؤسای آن و پوزه‌سایان درگاه آنان شده است. درعرض دو دهه‌ئی که از عمر دانشگاه می‌گذرد هیچ کار تحقیقی، هیچ کار علمی منتشر شده در آن انجام نپذیرفته است. و آنان که صبورانه درپی انجام تحقیقاتی در مورد مسائل مورد نیاز جامعه هستند، باهزاران مشکل روبرو هستند و عملاً دیوان سالاری وحشتناك حاکم بردانشگاه آنان را زیربار خود خفه می‌کند.

نیاز به‌یك فضای علمی مسؤول دربرابر جامعه، نیاز به‌محلی برای تربیت افرادی که ازنظرعلمی و جامعه‌شناسی دربرابر تمام مسائل جامعه متعهد باشند، و نیاز به‌یك فضای آزاد و دموکراتیك برای آموزش عالی، همه نیازهائی است که جدا از نیاز به‌یك جامعهٔ آزاد و شکوفان و دموکراتیك نیست. برای تحقق این نیازها باید به‌یك پاکسازی بنیادی در دانشگاه‌ها دست زد و یك شعور علمی مسؤول را در دانشگاه‌ها به‌وجود آورد. تا استاد و دانشجو دوش‌به‌دوش هم برای ساختن جامعه بهروز فردا قدم بردارند و این عملی نیست مگر آن‌که اداره دانشگاه‌ها به دانشگاهیان سپرده شود. دانشگاهیانی متشکل در یك سازمان ملی و متعهد و مسؤول دربرابر این جامعه.

# ۳
# دانشگاه تهران درسالی که گذشت

دانشگاه تهران درسال گذشته تعطیل بود. اگر دانشگاه مرکز آموزش و پژوهش است، درسال گذشته، در دانشگاه تهران نه‌آموزشی صورت گرفت و نه پژوهشی. کمپیوتر دانشجو انتخاب کرد، کمپیوتر نام‌نویسی کرد، کمپیوتر نمره داد، کمپیوتر گروهی را اخراج کرد و گروهی دیگر را هم فارغ‌التحصیل و کمپیوتر در زیر انگشتان مدیریت دانشگاه انجام وظیفه می‌کرد.

خصیصهٔ اصلی زندگی دانشگاهی دانشگاه تهران در سال‌های اخیر، کاهش بیش‌از بیش امکان دخالت دانشگاهیان در ادارهٔ امور خود و افزایش روزافزون قدرت مدیریت دانشگاهی است. نگاهی به‌جهت تغییر مقررات دانشگاهی درده‌سال گذشته گواه روشنی براین واقعیت است. در دانشگاه تهران اگر چیزی انتخابی است، انتخاب کننده مدیریت دانشگاه است به‌عبارت دیگر انتخابی بودن یا عضویت در شورائی است چون شورای دانشگاه که از خود اختیاری ندارد و یا انتصابی است به‌اسم انتخاب. در همهٔ موارد تصمیم‌گیری، کلام‌آخر بامدیریت دانشگاه است که آن‌چه خواهد، کند و آن‌چه پسندد، روادارد. به‌دین نحو، دانشگاه، وسیله و ابزاری است در راه اجرای اهداف وامیال شخصی مدیریت دانشگاهی و اعمال اغراض دستگاه‌های اجرائی. در چنین فضائی، جلب نظر موافق مدیران و تصمیم گیرندگان مگر به‌یاری روابط شخصی و خصوصی امکان‌پذیر نیست. «بهرحیله دردل دوست رهی باید کرد» و به‌این گونه است که امور دانشگاهی از شاهراه ضوابط به‌دور می‌افتد و دچار گمراهی روابط می‌گردد و دانشگاه در سراشیبی تملق و چاپلوسی قرار می‌گیرد تا رضایت مدیران آشکارتر شود و مدیریت به‌برگزاری جشن و چراغانی و پای‌کوبی و مراسم و تشریفات بل

گارد، عدم استقلال نظام دانشگاهی، فقدان آزادی و دمکراسی و عدم امنیت شغلی می‌باشد. دخالت گارد در امورآموزشی واداری دانشگاه به‌قدری عیان و روشن است که حتی بعضی از معاونین دانشگاه ناتوانی خویش را دربرابر گارد و عدم اطلاع خود را از تصمیات آن بارها عنوان کرده‌اند. بدون هیچ‌گونه غلوی می‌توان گفت که دانشگاه جندی‌شاپور نه به‌وسیله هیأت علمی و نه‌به‌وسیله کادراداری، بلکه به‌وسیله گارد اداره می‌شود. دخالت‌های بی‌جای گارد در مسائل دانشگاه مثل فشار برروی استادان و دانشجویان در مورد امتحان گرفتن و امتحان‌دادن، وادار کردن استادان به‌تشکیل کلاس‌ها با ۲تا۳ دانشجو، وادار کردن استادان به‌حضور و غیاب در کلاس‌ها ودادن گزارش به «مسؤولین»، اتخاذ تصمیمات یك‌جانبه درمورد مسائل آموزشی و تغییر سیستم چهارماهه(ترمی)به‌سه ماهه(کوارتری) بدون مشورت با اعضاء هیأت علمی، تعطیل کتابخانه و سینمای دانشجویان که اغلب بدون اطلاع حتی معاونین دانشگاه انجام گرفت، گویای این واقعیت است.

بدیهی است که مسائل دانشگاه جندی‌شاپور جدا از مسائل جامعه ایران، جدا از بحرانی که دامن‌گیر آموزش‌عالی شده است، نیست. در جامعه‌ئی که دولت آن بدون توجه به‌درخواست دهها دانشگاه و مؤسسه آموزش‌عالی، درخواست صدها استاد و گروه‌های مختلف مردم، اصناف، نویسندگان، شعرا، وکلا و قضات مبنی برعدم انحلال دانشگاه صنعتی، اقدام به‌انحلال آن می‌کند، و یا وقتی کوس رسوائی مقامات عالی‌رتبه مملکتی دردزدی و رشوه‌خواری زده می‌شود، دولت فقط به‌اقدام «برکناری» آنان ازمقام‌شان می‌کند، و وقتی میلیون‌ها تومان پول مردم صرف ساختن و خراب کردن یك پل می‌شود، وقتی دیوان سالاری و فسادادادری و رشوه‌خواری بیشتر مقامات عالی‌رتبه مملکتی را دربرگرفته است، طبیعی است که رئیس دانشگاه جندی‌شاپور خیال کند که دانشگاه ملك شخصی اوست و در حالی‌که در گرمای طاقت‌فرسای اهواز و نبودن هیچ‌گونه خوابگاهی برای پسران، دانشجویان پسرمجبورند در زیرزمین‌ها و اطاقك‌ها شب را سرکنند، «دانشگاه» یك قصر چهل‌میلیون‌تومانی در محوطه دانشگاه می‌سازد که شاید رئیس هیأت امناء [اشرف پهلوی] سالی یك‌شب را آنجا سرکند.

در دانشگاهی که رؤسای دانشکده‌ها انتصابی و حتی نمایندگان دانشکده‌ها در شورای دانشگاه به‌گونه‌ای انتصابی است طبیعی است که روحیه دیوان سالاری و دیکتاتوری برروابط بین رئیس و اعضاء هیأت علمی برقرار باشد،و از طرفی دیگرهم روحیه دلالی برکلیه امورات دانشگاه حکومت کند تاحدی که دانشگاه به‌یك مؤسسهٔ تجارتی و نمایشی تبدیل شود. به‌طور مثال دانشگاه بدون مشورت با اعضاء هیأت علمی گروه‌های مختلف، آگهی برای پذیرش دانشجو برای ۳۸رشتهٔ فوق‌لیسانس می‌دهد درحالی که در مرحله لیسانس هم کمیت دانشگاه لنگ است.

درچندین سالی که از عمرکوتاه دانشگاه می‌گذرد، دانشگاه فقط درسطح گسترده شده است. ساختمان‌های نیمه تمام محوطهٔ دانشگاه را پوشانده و تابلوهای بی‌زبان از «دانشکده»هائی خبرمی‌دهد که حتی ساختمانش هم موجود نیست چه به‌رسد به‌اعضاء هیأت علمی و افراد آن.

اکنون رشته سخن را به‌دست یکی از دانشجویان می‌دهیم تا از دیدگاه آنان نیز به‌مسائل نظری افکنده باشیم.

در سرتاسر سال درگیری دانشجویان و استادان باگارد دانشگاه به‌صورت گره‌ئی لاینحل متجلی بود. گارد خودسرانه به‌تعقیب، تهدید و ارعاب، ضرب‌وجرح و شکنجه دانشجویان مشغول بود. درآبان ماه اولین



درگیری جدی باگارد شروع شد. دانشجویان که به‌رفتار ناشایست و زشت گارد اعتراض کرده بودند با قطع کمك هزینهٔ تحصیلی روبرو شدند. به‌دنبال این جریان، دانشجویان به‌تحریم دو هفته‌ئی کلاس‌ها دست زدند و خواستار بهبود وضع غذاخوری، سرویس اتوبوس، وضع خوابگاه‌های دختران و رسیدگی به مسألهٔ کمك هزینه شدند. در هفتهٔ دوم تحریم، وقتی که دانشجویان با بی‌اعتنائی مقامات دانشگاه نسبت به خواست‌هایشان روبرو شدند، برای شور و مشورت به‌دانشکده‌ها آمدند. گارد از فرصت استفاده کرد و با حمله به‌دانشجویان، چهرهٔ دژخیمی خود را نشان داد. نتیجهٔ این حمله و ضرب‌وجرح که بیش از یك‌ساعت به‌طول کشید، زخمی شدن اکثر دانشجویان و پوشیده شدن صحن دانشکده‌ها، از خون آنان بود. پس از حمله، دانشگاه به‌صورت یکی از صحنه‌های جنگ قرون وسطائی درآمده بود.

در نیمهٔ دوم آذرماه دانشجویان سال اول که به‌روش سه‌ماهه(کوارتری) مشغول تحصیل بودند و با اشکالات این روش و سایر مسائل دانشگاه آشنا شده بودند، نسبت به‌روش کوارتری و خشونت گارد معترض شده و از دادن امتحان خودداری کردند و این بهانه‌ئی شد برای شروع دوباره وحشیگری گارد. گارد دانشجویان سال اول را بازداشت می‌کرد و برای «بازپرسی» به محل گارد می‌برد و تحت فشار از آنان تعهد امتحان دادن می‌گرفت. اگر کسی مقاومت می‌کرد پس از «بازپرسی»، به ساواك معرفی می‌شد.

نقش رؤسای دانشگاه‌ها در این مسائل بی‌توجهی به‌خواست منطقی دانشجویان و تائید وحشیگری گارد بود. نتیجهٔ اعمال گارد پایمال شدن حقوق سادهٔ انسانی، ناقص‌العضو شدن عده‌ئی از دانشجویان و پائین آمدن شخصیت دانشجویان به حقیرترین نقطهٔ آن بود. با نزدیك شدن امتحانات دانشجویان سال‌های بالاتر، کم‌کم موج اعتصابات و اعتراضات به‌تمام دانشجویان کشیده شد. دیگر هیچ دانشجوئی حاضر به‌دادن امتحان نبود. این مساله موجب درگیری‌های خونین‌تری بین دانشجویان و استادان از یك‌طرف و گارد از طرف دیگری شد.

گارد متوسل به حربهٔ ارعاب، وحشت و تهدید شد. دانشجویان در محوطه دانشگاه، در غذاخوری، در کلاس‌ها، در کافه‌تریا جلب و مورد «بازپرسی» گارد قرار می‌گرفتند. رفتار ناشایست گارد با دانشجویان خصوصاً دختران به‌قدری زشت و اسف‌انگیز بود که موجب اعتراض مستقیم و درگیری شدیدتر دانشجویان با گارد می‌گردید. حاصل این جنگ و گریز، بدن‌های خون‌آلود و شکسته شدهٔ دانشجویان پراکنده در محوطهٔ دانشگاه بود.

در اواخر دی ماه گاردیکی از اتوبوس‌های دانشگاه را متوقف می‌کند و دانشجویان را پائین می‌آورد و ناگهان شروع به‌کتك زدن آنان می‌کند. دراین جریان یکی از استادان دانشگاه که در اتوبوس بود مجروح می‌شود این مساله فقط «تأسف» رؤسای دانشگاه را برانگیخت. این حادثه درضمن نشان داد که رؤسای دانشگاه هیچ‌گونه کنترلی برگارد ندارند و گارد خودسرانه بدون اطلاع مقامات دانشگاه به‌این اعمال شنیع و زشت دست می‌زند. ولی با این‌همه، اعمال گارد نه‌تنها مورد اعتراض رؤسای دانشگاه واقع نمی‌شود بلکه مورد تائید آنان نیز است.

تماس با رؤسای دانشگاه و عنوان کردن درخواست منطقی دانشجویان با بی‌توجهی روبرو شد. دریکی از این تماس‌ها معاون آموزشی دانشگاه از اقدام گارد به تعهد گرفتن از دانشجویان برای امتحان دادن اظهار بی‌اطلاعی کرد و اضافه کرد که او در این‌گونه موارد هیچ‌گونه اقدامی نمی‌تواند بکند.

دانشجویان ناگزیر با رؤسای دانشکده‌های علوم و ریاضی گفت‌وشنودی را

کار دانشجویان داشته باشد و یا چنین تعبیر شود، دولت در موقعیت و موجودیت دانشگاه صنعتی تجدید نظر خواهد کرد». تصمیم به‌انحلال دانشگاه صنعتی در این زمان به‌صورت جدی‌تری عنوان می‌گردد. کادرآموزشی دانشگاه که موجودیت دانشگاهی ارزنده و حاصل زحمات شبانه‌روزی گروه بی‌شماری را در خطر می‌بینید برای نجات آن به‌تلاش و تکاپو می‌افتد. به‌دنبال آن دیری نمی‌گذرد که در تابستان ۱۳۵۶ دوازده نفر از اعضاء کادرآموزشی زیرسرپوش ماموریت به‌سازمان‌های دولتی خارج از دانشگاه تبعید می‌شوند و مساله‌ئی برمسائل قبلی دانشگاه افزوده می‌گردد. تلاش‌های پیگیر و همه‌جانبه آغاز می‌گردد. مدیریت دانشگاه تعویض می‌شود، همکاران تبعیدی به‌دانشگاه بازمی‌گردند، در حالی‌که تصمیم به‌انحلال دانشگاه ومسائل دیگر نظیر سلب ونفی حقوق مادی و معنوی کادرآموزشی همچنان لاینحل می‌ماند.

مسألهٔ انحلال دانشگاه زیرسرپوش انتقال به‌اصفهان مجدداً از طرف مدیریت جدید عنوان می‌شود. در روزنامه آیندگان این سرمایه ملی را بدون رضایت ملت ایران به‌حراج می‌گذارند در حالی‌که برنده از قبل تعیین شدهٔ حراج یعنی «دانشگاه علوم و فنون ارتش» در کمین تصاحب این طعمه (مطابق شرح روزنامه رستاخیز مورخ ۲۹ آبان ۵۶) چنگ‌ودندان نشان می‌دهد. مدیریت جدید دانشگاه نیز به‌نشان‌دادن چهرهٔ واقعی خود که درپس وعده و وعیده‌های اولیه پنهان کرده بود دست می‌زند و از هیچ کوششی برای زیرپا گذاشتن مقررات و نقض آئین‌نامه‌ها کوتاهی نمی‌کند. احکام ارتقاء به‌طور دلبخواه صادر می‌کند، پایه تشویقی به‌افراد معینی می‌دهد. عضو رسمی ومنتخب دانشگاه را از شرکت در جلسهٔ شورا محروم می‌کند رئیس دانشکده‌ئی را از مقام خویش عزل نموده و عضو دیگری از همان دانشکده را از دانشگاه اخراج می‌کند، دانشجوئی را بدون مجوز کمیتهٔ انضباطی دانشگاه، از تحصیل محروم می‌نماید. سخنرانی‌های دانشجوئی را متوقف می‌کند و دست عوامل خارج دانشگاه را در ادارهٔ امور دانشگاه باز می‌گذارد. پس‌آمد چنان سیاستی وقایع آبان ماه ۵۶ در خیابان آیزنهاور، مقابل درورودی دانشگاه بوده است. کادر آموزشی دانشگاه در جلسه ۲۹ آبان ۵۶ خود برگزاری برنامه‌های سخنرانی را علی‌الاصول مورد تائید قرار می‌دهد آن را به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین حقوق آزادی بیان قلمداد می‌کند. به‌دنبال وقوع حادثه ناگوار برای یکی از اعضاء هیأت علمی دانشگاه تهران که ناشی از قطع سخن‌رانی‌ها بوده است، هیأت علمی دانشگاه صنعتی در نامه‌ئی به‌نخست‌وزیر در تاریخ ۵۶/۹/۱۳ می‌نویسد:

«ضرب‌وجرح افرادی‌که در کسوت معلمی به‌آموزش مردان و زنان فردای جامعه مشغولند منحصراً به‌واقعه ۳۰ آبان نبوده و در جریان سال‌های اخیر نیز به‌دفعات برای عدهٔ کثیری منجلمه چندتن از اعضاء هیأت علمی این دانشگاه رخ داده است. انجام امر خطیر آموزش زیرسلطهٔ چماق و توهین به شرف انسانی و نقض سنت‌ها و میراث فرهنگی این مرزوبوم که عملاً رکود و توقف حرکت‌های زنده و سازندهٔ علمی و آموزشی را سبب گردیده است، به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند با برنامه‌های صنعتی کردن کشور و بسط تمدن و گسترش فرهنگ ملی منطبق باشد.»

به‌موازات اقدامات فوق، چاره‌جوئی و پیگیری فعالیت‌ها در زمینه جلوگیری از انحلال دانشگاه نیز همچنان تابه امروز ادامه می‌یابد.

ضمن درگیری درپیکاری مقدس به‌منظور نجات دانشگاه صنعتی تهران، کادرآموزشی این دانشگاه درمحدودهٔ امکانات خویش سعی در انجام وظیفه ملی و تعهدات شغلی و صنفی نیز می‌نماید. درخرداد ماه



۱۳۵۷ طی قطعنامه‌ئی اعمال غیرانسانی و یورش چنگیزی مامورین انتظامی به‌دانشگاه آذرآبادگان را محکوم کرده و ضمن «عرض تسلیت به‌جامعه دانشگاهی و به ملت ایران، انزجار عمیق خود را از کشتار و رویدادهای فجیع اردیبهشت ماه۵۷ درآن دانشگاه ابراز می‌دارد».

تجربیات دوازده ساله در دانشگاه صنعتی نشان داده است که مادامی که معضلات و مسائل اجتماعی و اقتصادی وطن ما را دستخوش بحران‌ها می‌کند، جامعه دانشگاهی هرگز نمی‌تواند به‌صورت جزیره‌ئی جدا از عینیت‌های جامعه، بدون دغدغه و فارغ از هشیاری و حساسیت در محدوده‌ئی تنگ، سرگرم فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی خود باشد. این جامعه همچنین اموخته است که تن دردادن به نظرهای خودکامه چیزی جز پذیرفتن بینشی قهقرائی و افتادن به‌ورطه سقوطی مرگبار و خیانت به‌منافع ملی نیست. مادامی‌که استقلال و آزادی دانشگاهی از حرف به‌عمل درنیاید و مادامی‌که مدیریت دانشگاه از افراد دانشگاهی (به‌مفهوم واقعی کلمهٔ) تشکیل نشود و تا زمانی‌که روحیه نظامی‌گری از جامعهٔ دانشگاهی رخت برنبندد، گشایشی در اوضاع پدید نخواهد آمد و رنگ و روغن‌های جدید و تعویض چهره‌ها بی‌ثمر است.

همچنین تجربه کادرآموزشی دانشگاه صنعتی به‌خصوص در ماه‌های اخیرنشان داده است که تنها وسیلهٔ تحقق خواست‌هایمان اقدامات متشکل و یکپارچه ماست. تحقق خواست‌ها آن‌جا که از حمایت و اقدام جمعی برخوردار بوده است، ممکن بوده، و آن‌جا که تفرقه و تشتت در این جامعه حاکم باشد برمسائل و مشکلات و ناهمواری راه افزوده می‌گردد.

همکاران عزیز: معتقدیم که مشکلاتی را که ما در دانشگاه صنعتی درپیش رو داریم نهادهای گوناگون مسأله واحدی هستند که مبتلا به همه دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور است. درتلاش برای حل این مشکلات و از پیش‌پا برداشتن موانع، حمایت مادی و معنوی گروه‌های مختلف مردم با ماست. آن‌چه درطول ۸۰روزی که از اعتصاب کادرآموزشی دانشگاه صنعتی می‌گذرد دیده شده، حمایت و تائید گروه‌های مختلف مردم خصوصاً شما همکاران ارجمند سایر دانشگاه‌های ایران بوده است. اطمینان داریم که اگر تشکل و همبستگی خود و حمایت همه‌جانبه ملت ایران به‌خصوص همکاران سایر دانشگاه‌ها نبود، نمی‌توانستیم تا این حد در برابر خودکامگی و تصمیمات ضدملی و غیراصولی اولیاء امور ایستادگی کنیم، لذا ضمن تاکید برلزوم حفظ تشکل و ایجاد همبستگی، از تمام ملت ایران و به‌خصوص همکاران ارجمند سایر دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش‌عالی کشور که چه از طریق کمک‌های مادی‌ومعنوی و چه به‌صورت اعلامیه و بیانیه و قطعنامه و غیره ما را یاری کرده‌اند صمیمانه تشکر نمائیم. ما با پشتگرمی از تائیدات مردم، تلاش‌های حق‌طلبانه خود را ادامه خواهیم داد و برای تحقق خواست‌هایمان تشکل و همبستگی بیش‌ازبیش و پویاتری را آرزو می‌کنیم.

## ۲ دانشگاه جندی شاپور سال ۵۷ـ۱۳۵۶

دانشگاه جندی‌شاپور اهواز صحنهٔ یکی از غم‌انگیزترین و اسفناک‌ترین نابودی حقوق انسانی و تجلی صریح و بدون پردهٔ خشونت

طول عمر کوتاه ۱۲ساله این دانشگاه و به‌جز در چندسال اول که مشکلات و مسائل دانشگاه منحصراً جنبه صنفی داشته، وقایع مهمی در این دانشگاه روی داده، که اغلب ناشی از محدودیت‌های حاکم برفضای سیاسی جامعه ایران بوده است. حرکت‌هائی که در بطن جامعه ایران جریان داشت به‌صورت‌های مختلف در داخل دانشگاه بازتاب می‌یافت. در اغلب موارد ظهور ناآرامی‌ها با برخورد بین پلیس و دانشجو توام بوده است. در زیر به‌طور اجمالی به‌شرح وقایع می‌پردازیم.

دربخش دانشجوئی اولین اعتصاب و حرکت اعتراض دانشجویان دانشگاه صنعتی همراه با دانشگاه‌های دیگر مربوط به‌افزایش بهای بلیط شرکت واحد اتوبوسرانی تهران درسال ۱۳۴۸ بوده است که با بازگشت بهای بلیط به‌مقدار اولیه، اعتصاب دانشجویان نیز پایان گرفت. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۰ که زمینه اعتراضات دانشجویی در دانشگاه‌های ایران در رابطه با جشن‌های ۲۵۰۰ساله فراهم بود، واقعه کشتارکارگران ناراضی کارخانه جهان چیت رخ داد. دانشجویان دانشگاه صنعتی همراه با دانشجویان سایر دانشگاه‌ها به‌تظاهرات پرداختند. در این دانشگاه، تظاهرات دانشجویان با حملهٔ وحشیانه و غافل‌گیرانه پلیس روبرو شد و با بازداشت حدود ۶۰۰ دانشجو و زخمی شدن تعداد زیادی دانشجو و استاد پایان یافت. به‌دنبال این سرکوبی، اعضای هیأت علمی این دانشگاه به‌عنوان اعتراض به‌این مجامع و اعمال شنیع به‌طور دسته‌جمعی استعفا نمودند که با وعده و قول‌های مساعد مسئولین امور دایر برعدم تکرار چنان وقایعی، فعالیت‌های دانشگاه ازسرگرفته شد.

تظاهرات و اعتصابات و درگیری‌های وابسته به‌آن سال‌ها بود که مصادر امور را به‌فکر کنترل اوضاع و حفظ نظم و آرامش محیط‌های دانشگاهی از طریق استقرار دائمی پلیس در داخل دانشگاه‌ها انداخت. در تابستان ۱۳۵۰، سیستم استقرار گارد در دانشگاه‌ها از مرحله فکر درآمد و عملاً از سال تحصیلی ۵۱ـ۱۳۵۰ حضور گارد در دانشگاه تحقق یافت. دخالت گارد در امور داخلی دانشگاه‌ها و به‌نام حفظ نظم در محوطه و کلاس‌های درس دوران جدیدی از ناآرامی‌ها را به‌همراه آورد که اثرات منفی و خفت‌بار آن همچنان در جوامع دانشگاهی با شدت وحدت هرچه تمام‌تر به‌صور مختلف دیده می‌شود.

در نیمه یکی از شب‌های آبان ماه ۱۳۵۲ به‌دنبال اعتراضات و اعتصاب دانشجویان دانشگاه‌ها در رابطه با ورود نیکسون (رئیس‌جمهور وقت آمریکا) به‌ایران، گارد دانشگاه، به‌خوابگاه دانشجویان دانشگاه صنعتی حمله‌ور شد و به‌ضرب و جرح و بازداشت دانشجویان پرداخت. در پائیز ۱۳۵۳ در یکی دیگر از درگیری‌های گارد با دانشجویان، دانشجوئی از دانشکده فیزیک این دانشگاه درزیر چرخ‌های جیپ گارد دانشگاه له شد. حضور گارد در اطراف ساختمان‌ها و کلاس‌های درس همواره برهم زننده آرامش و امنیت دانشجویان بوده است و در مواردی با عکس‌العمل دانشجویان به‌صورت خودداری از گذراندن امتحانات آخرترم روبرو شده است از جمله درسال تحصیلی ۵۴ـ۱۳۵۳ خودداری از امتحانات حذف ترم رانیز به‌دنبال داشته است.

رکود فعالیت‌های آموزشی، به‌درازا کشیدن ترم تحصیلی و تعویق و حذف امتحانات در این دانشگاه‌ها مانند حالات نظیر در سایر دانشگاه‌ها در درجه اول به‌دلیل وجود مسائل خارج از دانشگاه بود و در درجه دوم به‌دلیل حضور گارد در دانشگاه. فقدان حقوق صنفی برای دانشجویان (نظیر عدم امکانات بحث واظهار نظر و انتقاد) نیز از جمله مسائلی هستند که اعتراضات و اعتصابات را موجب شده است و البته سرکوبی و ضرب و جرح افراد به‌وسیله گارد را به‌دنبال آورده است.

در پائیز ۵۶جلسات هفتگی سخنرانی که

شب شعر کانون نویسندگان ؟



با اجازه قبلی مدیریت دانشگاه برنامه‌ریزی شده بود در نیمه راه توسط مدیریت دانشگاه متوقف می‌شود و درگیری‌های دانشجویان و مدعوین را با گارد و نیروهای انتظامی در داخل و خارج دانشگاه به‌دنبال می‌آورد. واقعه ناگواری‌که برای یکی از اعضای هیات علمي دانشگاه تهران که برای شنیدن یکی از همین برنامه‌ها به‌دانشگاه صنعتی می‌آید رخ می‌دهد مربوط به‌همین زمان می‌باشد.

سلب حقوق صنفی از دانشجویان حتی به‌شکل جلوگیری از دائرکردن نمایشگاه عکس دانشجویان دربهار سال جاری نیز متبلور گردیده است تا جائی که دانشجویان برخلاف معمول مجبور می‌شوند در خارج از دانشگاه در محلی با امکانات محدود نمایشگاه دائر کنند.

نمونه‌های فوق همگی گواه براینست که مسائل دانشجویی در این دانشگاه ریشه در مسائل و معضلات اجتماعی جامعه ما دارند. دانشجویان این دانشگاه به‌عنوان جزئی از جامعهٔ دانشجوئی ایران و به‌دلیل ماهیت حساس وجوینده وپرتحرك خود نمی‌توانند و نه‌شایسته است که نسبت به‌این مسائل بی‌تفاوت و تماشاگر بمانند. محیط دانشجوئی باید زنده و پویا باشد تا زندگی‌ساز فردای جامعه گردد.

دربخش فعالیت‌های کادر آموزشی و درگیری‌های این قسمت از جامعه دانشگاهي ما، مسائل عمدتاً به‌سلب حقوق صنفي توسط مدیریت و نقض مقررات و آئین‌نامه‌ها وزیرپا گذاشتن حرمت دانشگاه مربوط می‌شود. کادرآموزشی این دانشگاه درموارد مختلف و متعدد به‌وضعیت نابسامان اداره دانشگاه، عدم وجود استقلال و آزادی دانشگاهی و فقدان رفاه مادی و معنوی اعتراض نموده است. اعتراض به‌فجایع پلیس و گارد در دانشگاه، ضرب‌وجرح افراد، سلب امنیت و آرامش و تلاش برای تحقق خواست‌های صنفی همواره به‌صورت صدوربیانیه، قطعنامه، نوشتن نامه به‌مقامات، تحریم کوتاه مدت کلاس‌ها، تحصن شبانه در دانشگاه و استعفای دسته‌جمعی متبلور گشته است.

دربهمن ماه ۱۳۵۵ کادرآموزشی این دانشگاه طی قطعنامه‌ئی هرگونه ضرب‌وجرح و اهانت را مذموم می‌داند و محکوم می‌کند و آن‌را «مانعی برای ایجاد محیط آموزشی و پژوهشي سالم و سازنده در دانشگاه اعلام می‌دارد». درهمین قطعنامه هیأت آموزشی دانشگاه، «مصراً خواستار آرامش و عدم توسل به خشونت و ارعاب و تهدید در محیط دانشگاه بوده و معتقد است که استقرار و وجود دائمی مامورین انتظامی در محوطه دانشگاه خودباعث تشنج بوده و می‌باشد».

درتابستان ۱۳۵۵، مدیریت دانشگاه به‌منظور محو آثار ابتدائي‌ترین اصول دموکراسي در دانشگاه، اقدام به تغییرآئین‌نامه می‌کند ولی ناگزیر در مقابل پافشاری و اعتراض کادرآموزشي در زمستان همان سال ضوابط و تغییرات پیشنهادي را پس گرفته و برای مقابله با تلاش‌ها و مبارزات حق‌طلبانه کادرآموزشی به‌جست‌و جوی مستمسك‌های جدیدی می‌پردازند. ناکامی مصادرامور در اعمال نظرات یك‌جانبه و برای این‌که به‌طور قطع و یقین و برای همیشه از خواست‌های صنفی کادرآموزشی آسوده گردند، به‌یکباره تصمیم به‌انحلال این دانشگاه را اعلام می‌کنند. اعلام این تصمیم مقارن با فعالیت‌های کادرآموزشي برای به‌دست آوردن افزایش حقوق مناسب با نرخ تورم براساس آئین‌نامه دانشگاه می‌باشد. درهمین اوان یعنی در زمستان ۵۵درشرائطی که کادر آموزشی برای اثبات وجود تورم مورد انکار دولت به‌تشکیل سمینارهائی می‌پردازد، آقای پرویزآموزگار معاون وقت وزارت علوم و آموزش عالي و رئیس فعلی دانشگاه فردوسی در مجمع کادرآموزشی اعلام می‌کند «درصورتی‌که کارهای استادان مشابهتی با

«گردهمائی مقدماتی» در روز سوم مرداد تشکیل شد. در نخستین (و تنها) شمارهٔ «نشریهٔ خبری دانشگاهیان ایران» که در اجرای تصمیمات گردهمائی انتشار یافت، دربارهٔ این گردهمایی و هدف‌های آن چنین می‌خوانیم:

«درسوم مردادماه گذشته، بیش از صد و پنجاه تن از دانشگاهیان ایران در دانشگاه صنعتی آریامهر تهران گرد هم آمدند تا به‌بحث و بررسی دربارهٔ مسائل آموزش عالی بپردازند.

آنچه بر دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی می‌گذرد ضرورت چنین بررسی را روشن می‌دارد. نظام دانشگاهی ایران به‌بیراهه می‌رود از انجام تکالیف و وظائف اجتماعی خود غافل مانده است. دانش آموختگان این نظام، ایام تحصیل خود را عمر تلف شده می‌دانند و بر این اسف دارند که چرا فرصت آن نداشته‌اند که در کشورهای دیگر به‌علم‌آموزی و دانش‌اندوزی بپردازند. استادان خود را به‌کاری گمارده می‌بینند که هر زمان از تزلزل و بی‌ثباتی بهرهٔ بیش‌تری می‌گیرد و با امیال و اغراض غیرعلمی و چه‌بسا ضدعلمی، آغشته‌تر می‌گردد و در این میان موانع غیردانشگاهی و مصالح غیرعلمی می‌کوشد که تا چنان همگان را به‌بند کشاند که فرصت‌حرکت وجنبش‌براحدی نماند و کسی را یارای سخنی نباشد.

نظام دانشگاهی یکی ازنهادهای آینده ساز هر جامعه است و جامعه‌ئی که فردائی خندان و شکوفان می‌خواهد بایدِ خندانی و شکوفانی نظام دانشگاهی خود را جویا باشد. بحران امروز نظام دانشگاهی ایران نه تنها از بحران نظام اجتماعی کنونی گفت‌وگو می کند بلکه مبشر نگرانی‌هائی است که هر کس باید از فردای فرهنگی و علمی کشور در دل داشته باشد. وضع دانش و پژوهش امروز کشور نیز با سرنوشت نظام دانشگاهی بستگی نزدیك دارد. دانشگاه چه چیز را باید بیاموزد؟ در پژوهش چه باید باشد؟ استقلال نظام دانشگاهی چه معنائی دارد؟

واحد دانشگاهی را چه زمان و چگونه باید به‌وجود آورد؟ آیا آن چنانکه در سال‌های اخیر دیده‌ایم چند وجب خاك خدا، مهم‌ترین شرط ایجاد یك مؤسسه آموزش عالی است؟ گسترش نظام دانشگاهی بر اساس چه ضوابطی باید باشد؟ موازین آموزشی کدامند؟ کارکرد نظام آموزشی، باید بر چه اساسی سنجیده شود؟ موفقیت و عدم موفقیت دانشجویان چگونه باید ارزیابی شود؟ در دستگاه آموزشی، نقش پژوهش چه باید باشد؟ آیا نظام دانشگاهی تنها به‌پاسداری ازمیراث فرهنگی گذشتگان وظیفه دارد یا به‌آفریدن فرهنگی نو؟

ارکان اصلی نظام دانشگاهی کدامند و هر یك چه وظائف و تکالیفی دارند؟ نقش استاد و دانشجو در این نظام چیست؟ منظور از سپردن کار دانشگاه به‌دانشگاهیان چیست؟ رابطهٔ دولت به‌عنوان دستگاه اجرائی با نظام دانشگاهی چیست؟ و چگونه باید باشد؟ نظام دانشگاهی چگونه می‌تواند از انقیاد فرهنگی برکنار بماند و کانون آفرینش دانش و شکوفائی پژوهش باشد؟ رابطه نظام دانشگاهی با دیگر اجزای نظام آموزشی چیست و چه باید باشد؟

این همه پرسش‌هائی است که بر سر زبان‌هاست و طرح آن‌ها، خود نشانهٔ بحران همه جانبه‌ئی است که نظام آموزش عالی را در بر گرفته است...»

گردهمائی در پایان کارخود قطعنامه‌ئی را به‌اتفاق آراء تصویب نمود؛ در این قطعنامه از جمله آمده است:

۱ـ ضمن ابراز خرسندی از انتشار آگهی پذیرش ۷۰۰ دانشجوی دوره لیسانس از طرف دانشگاه صنعتی آریامهر تهران برای سال تحصیلی آینده، همراه با تجدید مراتب پشتیبانی خود از خواست‌های هیأت علمی دانشگاه صنعتی آریامهر تهران بدین وسیله آمادگی خود را جهت هر گونه همکاری علمی، فکری و اداری داوطلبانه در راه انجام برنامه‌های این دانشگاه در سال تحصیلی آینده اعلام می‌داریم.

۲ـ طرح و بررسی مسائل دانشگاهی ایران در طی این گردهمائی، به‌روشنی آشکار کرد که نظام دانشگاهی با بحران ژرفی روبرو است، و عدم استقلال دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، عدم وجود آزادی در آن‌ها و عدم امنیت شغلی برای اعضاء کادر علمی از علل عمدهٔ این بحران است. حاضران ضرورت بررسی عمیق این مسائل را تأیید کرده و تصریح می‌نمایند که با شرکت کلیه دانشگاهیان علاقمند، مجمع بحث و گفت‌وگوئی به‌منظور بررسی جنبه‌های مختلف بحران در نظام آموزش عالی کشور حداکثر تا اخر اذرماه ۱۳۵۷ تشکیل گردد.

•••

در این گردهمائی دانشگاهیان دانشگاه‌های مختلف کشور هر یك شرحی دربارهٔ وضع دانشگاه خود در سال تحصیلی ۵۷ـ۱۳۵۶ بیان کردند. در اینجا سه گزارش دربارهٔ دانشگاه صنعتی تهران، دانشگاه جندی‌شاپور و دانشگاه تهران به‌چاپ می‌رسد.

ك.ج.

# ۱ دانشگاه صنعتی تهران

کمبود نیروی انسانی متخصص که بتواند چرخ‌های صنعت نو پای کشور را بدون کمك خارجیان بگرداند همواره در مملکت ما محسوس بوده است. در مهرماه سال ۱۳۴۵ دانشگاه صنعتی بنابر گفتهٔ مصادرامور، به‌منظور تربیت متخصصینی با وسعت دید علمی و مهارت فنی لازم که در پیشبرد برنامه‌های توسعه اقتصادی و صنعتی کردن کشور موثر باشند، تأسیس گردید. از همان ابتدا، کادر جوان و علاقه‌منداین دانشگاه با دلسوزی و تلاش پیگیر و با زحمات شبانه‌روزی و خستگی ناپذیر خود مسؤولیت برنامه‌ریزی و تکمیل و تجهیز آن‌را به‌عهده گرفت. در نتیجه فداکاری آن‌ها طولی نکشید که نهال این دانشگاه ریشه دوانید و استحکام یافت.

به‌دلیل تاثیرپذیری این محیط علمی و آموزشی از تحولات و اتفاقات اقتصادی - اجتماعی جامعهٔ ایران، فعالیت‌های آن همواره دستخوش جزرومدها قرار گرفته است. در

طلب می‌شده است.

اما امروز کسانی زیرپوشش، «انقلاب‌فرهنگی» به دانشگاه‌ها می‌تازند که در این یک‌سال و چندماه پس از قیام، سرسختانه مانع هر تغییر بنیادی در جامعه و فرهنگ بوده‌اند. وقتی از تصفیهٔ دانشگاه‌ها از عناصر سرسپرده رژیم منفور سابق سرباززده‌اند و برای تحقق «انقلاب فرهنگی» جز سرکوب شوراهای دانشجویی، تعطیل دانشگاه‌ها، تخریب مراکز علمی و فرهنگی و ترور افکار، وزور و چماق و سرنیزه و گلوله، راه و وسیله‌ئی دیگر نمی‌شناسند و مسألهٔ پاک‌سازی را تنها به‌عنوان پوششی جهت تصفیه عناصر انقلابی، مطرح می‌کنند.

هم‌میهنان

سرکوب و تعطیل دانشگاه‌ها، آغاز جریانی است برای از میان بردن همهٔ دستاوردهای دموکراتیک انقلاب ایران. و ما سازمان‌ها و کانون‌های دموکراتیک امضاء کنندهٔ این بیانیه، آن را تهاجمی علیه خود تلقی می‌کنیم. اهمیت موضوع ما را برآن داشته است که به دنبال اقدامات و بیانیه‌های جداگانه خود با انتشار این بیانیهٔ مشترک، باردیگر مردم مبارزایران را مخاطب قرار دهیم، و دربارهٔ وضع کنونی دانشگاه‌ها اعلام خطر کنیم. و از همه نیروهای راستین انقلابی بخواهیم که با مشارکت فعال و هوشیارانهٔ خود توطئهٔ سرکوب دانشگاه‌ها را با شکست روبرو سازند. ما ضمن بزرگداشت خاطره تمامی شهدای وقایع اخیر دانشگاه‌ها، و تجلیل از مبارزات و پایداری‌های دانشجویان و دانش‌آموزان انقلابی و محکوم کردن تهاجمات سبعانه به دانشگاه‌ها، هیات حاکمه و مصادر امور کشور را مسؤول این فجایع می‌دانیم و اعلام می‌کنیم که اینان در پیشگاه مردم، باید پاسخگو خواست‌های زیر باشند:

۱ـ آمرین و عاملین فجایع روزهای اخیر معرفی و محاکمه شوند.

۲ـ دانشجویان، استادان و کارکنان دستگیر شده دانشگاه‌ها هرچه زودتر آزاد شوند.

۳ـ استقرار نظام شورائی و آزادی‌های سیاسی در دانشگاه‌ها تضمین شود

۱ـ جمعیت کردهای مقیم مرکز، ۲ـ جمعیت حقوقدانان، ۳ـ شورای دیپلمه‌های بیکار، ۴ـ کانون مستقل معلمان تهران، ۵ ـ کانون نویسندگان ایران، ۶ـ کانون فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و مدارس، ۷ـ کانون زندانیان سیاسی، ۸ ـ کانون کارکنان ترقیخواه بانك مرکزی ایران، ۹ـ کمیته تدارك برای تشکیل شورای سراسری کارکنان دولت، ۱۰ـ کانون مستقل دانشگاهیان دانشگاه صنعتی شریف، ۱۱ـ کانون مستقل استادان دانشگاه ملی ایران، ۱۲ـ کانون استادان مترقی دانشگاه شیراز، ۱۳ـ گروهی از استادان دانشگاه‌های پلی‌تکنیك، آزاد، علم‌وصنعت و تهران.



## گردهمایی مقدماتی اعضای هیأت‌های علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی ایران. سوم مرداد ۱۳۵۷. دانشگاه صنعتی تهران

در سوم مردادماه ۱۳۵۷ بیش از صد و پنجاه تن از دانشگاهیان ایران در دانشگاه صنعتی تهران گرد هم آمدند. این گردهمائی در پایان سال تحصیلی ۵۷ـ۱۳۵۶، یعنی آخرین سال تحصیلی دوران آریامهری، برگزار شد و نخستین باری بود که دانشگاهیان دانشگاه‌های مختلف کنار هم می‌نشستند تا سخن گفتن از کار و وظایف خود را آغاز کنند.

در سال تحصیلی ۵۷ـ۱۳۵۶ جنبش اعتراضی دانشجویان و استادان هر زمان قوت و قاطعیت بیش‌تری می‌یافت. مدیران انتصابی، اینجا و آنجا، دانشگاه‌ها را به‌تعطیل کشانده بودند. در دانشگاه تهران کلیهٔ دانشجویان یکی دو دانشکده را اخراج کرده همهٔ آنان را به‌یاری کمپیوتر و با دادن نمرهٔ رد تنبیه کرده بودند. وزارت علوم خودسرانه تصمیم به‌انحلال یکی دو مؤسسهٔ آموزش عالی گرفت. مأموران ساواك دانشگاه تبریز را مورد هجوم قرار دادند و به‌ضرب و جرح و قتل دانشجویان پرداختند. شورای استادان به‌این عملیات ددمنشانه اعتراض کردو مهاجمان را سربازان تیمور و چنگیز خواند. از آغاز سال تحصیلی انحلال کتابخانه‌های دانشجوئی وبرچیدن همهٔ فعالیت‌های فوق برنامهٔ دانشجویان هدف مقامات دولتی/دانشگاهی/ ساواکی بود. اینجا و آنجا استادان نیز به‌حمایت از دانشجویان برخاستند. گروهی ساواك پناه به‌نام «اولیای دانشجویان» در برابر دانشگاه تهران و به‌قول خودشان «این لانهٔ فساد» به‌تظاهر پرداختند تا مراتب نارضائی خود را از تعلیمات انحراف‌آمیز استادان بیان کنند و خواستار آن شوند که خط انقلاب سفید قاطعانه‌تر پیاده شود!

حرکت اعتراضی دانشگاه‌ها در این سال از این ویژگی برخوردار بود که دیگر دانشجویان دراعتراض و مخالفت تنها نبودند. مخالفت استادان با رژیم به‌اشکال گوناگون گسترش می‌یافت. در میان این فعالیت‌ها، اعتصاب هیأت علمی دانشگاه صنعتی تهران دارای اهمیت خاصی است. رژیم و «آموزگار» سر سپرده‌اش برای فرو نشاندن موج اعتراضی دانشجویان و متفرق کردن آنان، تصمیم به‌انتقال دانشگاه صنعتی تهران به‌اصفهان گرفت. هیأت علمی دانشگاه صنعتی تهران به‌مخالفت با این «نقل و انتقال» پرداخت و به‌دنبال اقدمات گوناگون از فروردین ۱۳۵۷ اعلام اعتصاب کرد. این اعتصاب با پشتیبانی و حمایت کامل دانشگاهیان سراسر کشور روبه‌روشد. دولت اقدام به‌قطع حقوق هیأت علمی کرد اما اعتصابیان صندوق وام اضطراری دانشگاهیان دانشگاه صنعتی راتأسیس کردند و مردم به‌یاری آنان شتافتند. وزارت علوم از پذیرفتن دانشجوی جدید برای دانشگاه صنعتی تهران خودداری کرد. دانشگاهیان صنعتی در چهارمین ماه اعتصاب خود اعلام کردند که علیرغم تصمیمات مقامات رسمی، به‌یاری مردم، خود دانشگاه را در تهران همچنان مفتوح و فعال نگهمیدارند وبا انتشار آگهی از داوطلبان ورود به‌دانشگاه صنعتی جهت پذیرش ۷۰۰ دانشجو، ثبت‌نام کردند! این نخستین نشانهٔ پیدایش قدرت دوگانه در روند انقلاب ایران بود. دیگر دولت تصمیم‌گیرنده نبود، بلکه مردم خود تصمیم می‌گرفتند، خود سرنوشت خویش را تعیین می‌کردند.

ایران باهمه سوابق خود در مبارزه با اختناق و سانسور ملی عملاً باردیگر دچار سانسور و اختناق شده که چون نیك بنگریم، شدیدتر از گذشته است.

آقای رئیس‌جمهور:

آیا گمان می‌رفت که آن‌همه تلاش و جان‌فشانی ومبارزه قهرمانانه مردم ایران دربرابر اختناق و سانسور که در رژیم گذشته حاکم بود به‌چنین وضعی بیانجامد؟ مگر خون هزاران نفر از مردم ایران در مبارزه با استبداد برای آن به‌زمین ریخته شد که جامعه ما باردیگر دچار کابوس اختناقی، شدیدتر و همه‌جانبه‌تر از اختناق گذشته شود؟ شما که پیش از رسیدن به ریاست‌جمهوری وعده جامعه‌ئی آزاد را به‌مردم می‌دادید و باهرگونه سانسور و اختناق مخالفت می‌کردید. چه‌گونه می‌توانید شاهد این اوضاع باشید و هیچ‌گونه اقدامی برای متوقف کردن چرخ اختناق که با قدرت تمام به‌حرکت درآمده است نکنید؟

آقای رئیس‌جمهور:

ماهجوم به چاپخانه‌ها، جلوگیری از کسب و کار آزادانه دست‌اندرکاران چاپ و نشروتوزیع و نقض امنیت شغلی آنان، کوشش برای تثبیت دوباره سانسور و اختناق را به‌شدت محکوم می‌کنیم و از شما به‌عنوان مقام مسؤول کشور می‌خواهیم که به‌تعهدات قبلی خود در زمینه تأمین آزادی‌های اجتماعی، به‌ویژه آزادی بیان و اندیشه و نشر، که محور تبلیغات انتخاباتی شما بود، عمل کنید و نگذارید دست‌آوردهای انقلاب خونین مردم ایران در این زمینه نابود شود. ماخواستار آن هستیم که دستور اخیر دادستانی انقلاب‌اسلامی در زمینه ایجاد محدودیت برای چاپ و نشر لغو گردد و سایه شوم اختناق که می‌رود‌تاباردیگر برتمامی‌حیات فرهنگی و اجتماعی ما گسترده شود هم‌اکنون و هرچه زودتر از میان برداشته شود.

آقای رئیس‌جمهور:

آنان که وعده آزادی و عدالت اسلامی را به‌مردم ایران داده‌اند، با این‌گونه اقدامات اختناقی چه‌چیزی را می‌خواهند به اثبات به‌رسانند؟ دست‌پاچگی و سراسیمگی و وحشت خود را از اندیشه‌های آزاد و آگاهی توده‌ها یا بی‌پایگی وعده‌های قبلی وعدم صداقت خویش را بامردم؟

ماصمیمانه و قاطعانه هشدار می‌دهیم که این شیوه‌های اختناقی هرگز به‌نتیجه نخواهد رسید و مردم بیدار و مبارز ایران هرگز اجازه نخواهند داد که دشمنان آزادی و تفکر سالم و سازنده میهنمان را به‌گورستان فکر و اندیشه مبدل کنند. ■

کانون نویسندگان ایران
۱۳۵۹/۲/۲۰



# بیانیه مشترک کانون‌های دمکراتیک دربارهٔ دانشگاه‌های کشور

مردم آگاه و مبارز ایران:

حمله و هجوم تدارك دیده شده و گسترده به دانشگاه‌های سراسر کشور، باردیگر این سنگرهای آگاهی و آزادی را، با خون فرزندان دلاور میهن رنگین کرد. دانشجویان انقلابی، که یکسال و چندماه پیش، خون‌شان در مصاف با رژیم وابسته به امپریالیسم، صحن دانشگاه‌ها را سرخ کرده بود، این بار به بهانهٔ تغییر نظام آموزشی و به دست ارگان‌های سرکوب و باندهای سیاه به خاك و خون کشیده شدند.

در این یورش‌های وحشیانه ده‌ها تن از بهترین فرزندان خلق قهرمان ایران، به شهادت رسیدند، هزاران تن مجروح وعدهٔ بسیاری از دانشجویان، استادان و کارکنان دانشگاه‌ها دستگیر شدند. کشتار دانشجویان در زمانی صورت می‌گیرد که اتحاد همهٔ مردم ایران، در مبارزه علیه امپریالیسم امریکا، این دشمن اصلی خلق‌های ایران، اولویت حیاتی دارد. دانشگاه‌ها را در زمانی «کانون‌های فساد» می‌خوانند که به مرکز افشای حقایق تبدیل شده‌اند، و ارتباط مردم و دانشجویان، در راه رشد آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی، روزبه‌روز گسترده می‌شود. توطئهٔ سرکوب دانشگاه‌ها در این شرائط حساس که از یك‌سو ایجاد انحراف در مبارزات ضدامپریالیستی و دموکراتیك خلق‌های ایران، و آشفتن ذهن توده‌ها، و به هدر دادن توان مبارزاتی مردم درجهات انحرافی است. و از سوی دیگر، هراس همه جانبه و عمیق سرکوبگران را از افشاگری‌های دانشجویان انقلابی و رشد آگاهی مردم، نشان می‌دهد. جریان یورش به دانشگاه‌ها آغاز تلاش دیگری به‌منظور سلب آزادی‌های دموکراتیك در تمامی جامعه است. تلاشی که در مردادماه گذشته نیز به‌منظور سرکوب خلق کرد، اعمال سانسور در مطبوعات، تصفیهٔ عقیدتی در مدارس و کارخانه‌ها و در ادارات، آغاز شد و ناقرجام ماند. و این بار وحشیانه‌تر و گسترده‌تر تدارك دیده است. این بار همزمان با محاصرهٔ اقتصادی کردستان، کشتار ددمنشانه خلق گُرد باچماق و سنگ و قمه و گلوله به دانشگاه‌ها یورش می‌آورند، و برگسترهٔ خون دانشجویان، جشن کتاب‌سوزان برپا می‌کنند، و تهاجم به دانشگاه‌ها را که مذهبی جز تعطیل آموزش و آگاهی و انهدام فرهنگی ندارد،«انقلاب‌فرهنگی» می‌نامند. تردید نیست که تغییر نظام آموزشی کنونی ـ که در خدمت نظام اقتصادی وابسته است ـ یکی از هدف‌ها و خواست‌های اساسی انقلاب ایران بوده، و همواره توسط دانشجویان و دانشگاهیان و نیروهای مترقی، مصرانه طرح و پی‌گیری شده است و انجام آن از طریق شوراهای واقعی نمایندگان دانش‌جویان، دانش‌آموزان، معلمان، استادان و کارکنان دانشگاه‌ها

کتاب جمعه ۱ خرداد ۵۹
شماره ۴۳

# اسناد تاریخی



## نامهٔ سرگشادهٔ کانون نویسندگان ایران به‌آقای دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهوری دربارهٔ سانسور و اختناق

آقای رئیس‌جمهوری:

در این لحظات حساس و خطیر تاریخ کشور که سانسور و اختناق برکلیه شئون اجتماعی ما حکومت می‌کند و گوئی همه نیروهای حاکم برای بستن چاپخانه‌ها، آتش‌زدن کتاب‌ها، بیکار کردن کارگران صنعت چاپ کشور و دستگاه‌های انتشاراتی و مرعوب کردن نویسندگان انقلابی و آزادی‌خواهان بسیج شده‌اند. کانون نویسندگان به‌سائقه رسالت تاریخی خود وظیفه دارد نظریات اصولی و منطقی خود را در این زمینه با شما که طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دربرابر مردم مسئولیت دارید، درمیان بگذارد.

حدود دوماه پیش پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و در آستانه تصدی این مقام توسط جناب‌عالی، کانون نویسندگان ایران طی نامه سرگشاده‌ئی نظریات خود را در زمینه مخالفت با سانسور و لزوم دفاع از آزادی بیان و اندیشه و پیروی از یک سیاست آزادخبری و فرهنگی در جامعه به‌ویژه در رسانه‌های گروهی با شما و مردم ایران درمیان گذاشت که در واقع انعکاسی از خواست‌های اساسی انقلاب ایران بود. انتظار این بود که جناب‌عالی با توجه به‌مواضعی که پیش از تصدی مقام ریاست جمهوری در زمینه آزادی‌های فردی و اجتماعی خصوصاً مخالفت با سانسور و دفاع از آزادی اندیشه و بیان اختیار کرده بودید، یاوریاور نویسندگان و کارگزاران فرهنگی جامعه در جهت تثبیت آزادی‌های مربوط به‌اندیشه و بیان و چاپ و نشر باشید و دستگاه‌های اجرائی کشور که مطابق قانون‌اساسی جمهوری‌اسلامی ایران زیرنظر و مسئولیت شما کار می‌کند دردفاع از این آزادی‌ها و فراهم کردن زمینه تفاهم ملی و اعتلای فرهنگی کشور به‌کوشند.



آقای رئیس‌جمهوری:

امروز که حدود سه ماه از شروع مسئولیت جناب‌عالی در مقام ریاست جمهوری می‌گذرد نه تنها کمترین توجهی به درخواست‌های کانون که در نامهٔ سرگشاده با جناب‌عالی درمیان گذاشته شده بود، نشده است، بلکه همه چیز حاکی از آن‌ست که جامعه ما بیش‌ازپیش درجهت محو آزادی‌های فردی و اجتماعی، به‌ویژه آزادی‌های اندیشه‌وبیان و نشر و دیگر آزادی‌های فرهنگی پیش می‌رود. سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات درنامه سرگشاده‌ئی که خطاب به‌جناب‌عالی اخیراً منتشر کرده، نگرانی عمیق خود را از این جریان اختناقی که می‌رود برتمامی حیات فرهنگی کشور ما تعمیم یابد، اظهار کرد. کار به‌جائی رسیده است که دیگر هیچ چاپخانه و ناشروموزعی قادر به‌چاپ و نشر و توزیع هیچ مطلبی که بمصداق گروه‌های حاکم مخالفه باهرگونه آزاد فکری و آزاداندیشی خوش نیاید، نیستند. به‌دنبال دستور اخیر دادستانی انقلاب‌اسلامی هجوم عوامل مسلح کمیته‌ها و سپاه‌پاسداران به‌چاپخانه‌ها، و مراکز نشر وتوزیع جرائد و مطبوعات و کتاب آغاز شده و صاحبان آن‌ها مجبور گردیده‌اند که از چاپ‌ونشر و توزیع نشریاتی که دارای اجازه انتشار نباشند خودداری کنند ورنه محل کسب آنان تعطیل خواهد شد. عملاً نیز تعدادی از چاپخانه‌ها بهمین بهانه‌ها تعطیل شده و عده‌ئی از کارگران چاپ توقیف شده‌اند. از سوی دیگر با دستورهای کتبی و شفاهی که به‌کتاب‌فروشی‌ها و ناشران ابلاغ شده دستگاه بررسی و ممیزی موجود درگذشته که کار سانسور را به‌عهده داشت عملاً دوباره مشغول به‌کار شده است.

آقای رئیس‌جمهوری:

شدت وحدت خفقان و سانسور دامنه‌ئی چنان وسیع پیدا کرده که حتی «اندیشه‌آزاد» ارگان کانون نویسندگان ایران، که دوهفته یک‌بار منتشر می‌شد نیز از فشاروکارشکنی مصون نمانده است. به‌کلیه کسانی که دست‌اندرکار ماشین کردن، صفحه‌بندی، زینک‌کردن و چاپ و نشروتوزیع این نشریه بوده‌اند دستور داده شده که از تهیه و چاپ‌وتوزیع آن خودداری کنند مگر آن‌که اجازه رسمی ارائه شود. در حالی‌که کانون نویسندگان ایران از طریق یکی از اعضاء هیأت دبیران خود تقاضای امتیاز را قریب سه‌ماه پیش از این تسلیم وزارت ارشادملی کرده و پرونده مربوط به‌آن در تاریخ ۵۸/۱۲/۱۱ درهمان وزارت‌خانه تکمیل شده است. به‌استناد همین تقاضا و باتوجه به‌این‌که رسیدگی به‌چنین تقاضائی طبق قانون مطبوعات روال عادی خود را طی خواهد کرد، بود که کانون دست به‌انتشار نشریه «اندیشه آزاد» زد و تا این تاریخ پنج شماره از آن را منتشر کرد. اما باکمال تأسف وزارت ارشادملی نه‌تنها تاکنون پاسخی به‌تقاضای ما نداده بلکه عملاً درپاسخ مراجعه نمایندگان ما مسأله را به‌آینده‌ئی دور حواله می‌دهد و در واقع تعلیق به‌محال می‌کند. این‌ست نحوه برخورد وزارت ارشادملی دربرابر تقاضای عادی و قانونی نویسندگان کشور برای داشتن نشریه‌ئی خاص خود که اکنون کار انتشار این نشریه مانند ده‌ها نشریه دیگر عملاً متوقف مانده و کانون نویسندگان